



# مسائل بین المللی

۶

بهمن - اسفند

سال ۱۳۶۸

## ۱۹۹۰ ، سال جهانی سوادآموزی



حدود يك ميليارد انسان بالای پانزده سال یعنی يك چهارم سکنه بزرگسال سیاره ما بی سواد است. کشورهای رشد یافته صنعتی ۲۰ میلیون بیسواد دارند ولی ۹۰ درصد بیسوادان در کشورهای رشد یابنده زندگی می کنند . بیسواد ی ، یا حتی کم سواد ی نه فقط خسارات اقتصادی عظیمی به کشور وارد می سازد بلکه قشرهای وسیعی از مردم را هم از مبارزه بخواطرحقوقشان ، از سازندگی واقعی تاریخ محروم می سازد .



بناباه تصمیم مجمع عمومی سازمان ملل متحد سال ۱۹۹۰ سال جهانی سوادآموزی تعیین گردیده که طی آن تدابیری در جهت مبارزه با بیسواد ی بعمل می آید .

## مسائل بین‌المللی

۱۳۶۸

بهمن - اسفند

شماره ۶

### فهرست مطالب

صفحه	عنوان مطلب	نویسنده
۳	سرمایه‌داری امروز: هیئت و خصلت آن	—
۳	علل طول عمر	منشیکف
۱۰	جنبه‌های خوب و بد جامعه مصرف‌گرا	گهریت
۱۴	"راز طول عمر"	کرزما
۱۶	به بقای سرمایه‌داری کمک نکنیم!	شتاین‌هاوس
۱۹	به میدان مبارزه با حریف درآئیم!	مهنتمس
۲۲	خط مرزی از کجا می‌گذرد؟	وادالاسف
۲۵	کشمکش مذاکرات یا صلح از یاد رفته	خاوری
۲۹	تولد نویسن اکتبر	تیمتل بسویم
۴۰	طریق صلح برای فلسطین	شوکیمر
۴۳	طرحی از چهره سیاسی تروتسکی	واستزکی
۵۳	آگاهی توده‌ها و روان اجتماعی	برگ شتاین دیلی گنسکی
۶۲	فهرست مطالب سال ۱۳۶۸	—

## سرمایه‌داری امروز : هیئت و خصلت آن

کمیسیون مسائل تئوری عمومی و مسائل جهانی که در چارچوب تحریریه مجله د ایر است بحث میزگردی را در موضوع " سرمایه داری امروز : ارزیابی‌ها و شیوه‌های برخورد جدید " در پراگ ترتیب داده است. شرکت‌کنندگان در این بحث عبارت بودند از : ژاک ناول ، استاد دانشگاه آزاد بروکسل ، عضو شورای عالی اتحادیه کمونیست‌های بلژیک ؛ کورت شتاین هاوس ، عضو هیئت رئیسه حزب کمونیست المان فرانسوا ریگو ، رئیس بنیاد بین‌المللی المبو - باسو برای حقوق و رهایی خلقها ؛ پروفسور پرونیسلو مینس (لهستان) ؛ فرانس کوژما ، قائم مقام رئیس دانشکده سیاسی حزب سوسیالیستی کارگری مجارستان و نیز پروفسور ستانیس لائو منشیف (اتحاد شوروی) همکار تحریریه ما ؛ ج. ک. گلبریت ، استاد دانشگاه هاروارد (ایالات متحده) نظرات خود را بصورت کتبی ارسال داشته است. در ضمن نمایندگان برخی احزاب سردار در تحریریه مجله درباره بعضی جنبه‌های بحث اظهار نظر کرده اند .

## علل طول عمر

ستانیسلاو منشیف

بنابریک تز اساسی مارکسیسم مشکل سرمایه داری تعلق بهرور با ماهیت اجتماعی تولید - ناسازگاری می شود ، لذا باید شیوه سوسیالیستی تولید که با درجه رشد نیروهای مولد و ضروریات تکامل بیشتر آنها سازگاری دارد جایگزین آن گردد . براین اساس بارها پایان عنقریب کسار سرمایه داری پیش بینی می شده است . اما هرچند که موقعیت این نظام درجهان محدود است - عمده ای یافته اما - بقول مارک تواین - شایعات مرگ عاجل آن سخت مبالغه آمیز بوده است . بعقیده من تضاد بنیادین سرمایه داری احتیاج به تدقیق دارد ، باید آن را با توجه به

تجربه های تاریخی و واقعیت های زمان حال مشخص و ملموس تبیین کرد. نخست اینکه شکل تملک در محدوده فرماسیون اجتماعی اقتصادی بدون تغییر نمی ماند. هنگامیکه در نیروهای مولد تغییر کیفی روی می دهد جامعه سعی می کند شکل جدیدی بپاید تا نه تنها امکان بقایش تامین شود بلکه بتواند به رشد و تکامل خود نیز ادامه دهد. بعبارت دیگر حل نسبی تضاد بنیادین فرماسیون مورد نظر صورت می گیرد. جامعه ای که بتواند تحول یابد بی آنکه بنیادش تغییر کند تا مدتی زنده و برقرار می ماند.

این نتیجه گیری در مورد سوسیالیسم هم صادق است؛ برچیده شدن سیستم فرمانروایی اداری دلیل روشن این امر است. اما بازگردیم به بحث خودمان. کدام تحولات اساسی موجب طول عمر سرمایه داری شده است؟ بعقیده من تکامل اشکال مالکیت وسائل تولید، تحول در طبقه کارفرمایان، ایجاد تغییراتی در کار مزدی و بهره جوئی از خطاها و تضاد های نظام اجتماعی رقابت کننده با سرمایه داری یعنی سوسیالیسم. حال هر یک از این تزاها را دقیق تر بررسی کنیم.

### تعویض اداری قالب ها

اغلب می شنویم که سرمایه داری موفق شده است انقلاب جاری علمی - فنی را در اختیار بگیرد. درعین حال باید گفت که سرمایه داری پیش از این هم مجبور بوده است به دفعات کاری شبیه این را انجام دهد. بعنوان مثال کارخانه هایی که طی انقلاب صنعتی قرن هجدهم بوجود آمدند و بروز مشکلی در تصاحب افراد بود و به شایستگی توسط آنها اداره می شد. ولی پس از چند دهه اینطور سازمان گیری سرمایه داری با ضرورت پیوند گیری شاخه های منفرد اقتصاد و تمامی سیستم بازتولید اجتماعی در تضاد افتاد. تب و لرز اداری اقتصاد را فراگرفت و بسیاری از واحدهای اقتصادی ورشکست شدند. واکنشی که در این وضع نشان داده شده عبارت بود از تمرکز سرمایه، تجمع موسسات فردی در شرکت های سهامی. این روند از جمله به ضرورت وسعت گیری ابعاد تولید و ایجاد خطوط راه آهن و توسعه کشتی رانی مربوط بود. شکل فردی مالکیت سرمایه داری خصوصی جوابگوی چنین برنامه هایی نبود. سازمان گیری جمعی جانشین آن شد درعین حال که شکل پیشین را نفی نمی کرد ولی روی آوری سریع به تکنولوژی جدید آن زمان و رشد تولید را امکان پذیر می ساخت.

چند دهه دیگر هم گذشت. بحرانهای دامنه دار سالهای ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته بار دیگر نشان داد که اشکال سازمان گیری متداول سرمایه داری ناکافی است. نخستین تلاش برای انقلاب سوسیالیستی، هرچند نافرمام، در فرانسه صورت پذیرفت (کمون پاریس) و جنبش کارگری نیرو گرفت، احزاب سیاسی پرولتاریا بوجود آمد و مارکسیسم رواج یافت. سرمایه داری طی این دوره مشکل

جدیدی برای دوام بقای خود اختراع کرد. شرکتهای انحصاری، تراست ها و کارتل ها توانستند تولید را در محدوده رشته اقتصادی مورد نظر هماهنگ سازند. این تشکلهای نخست در رشته های مدرن آن زمان یعنی فولاد سازی و استخراج نفت، بوجود آمد.

رشد اقتصادی شتاب گرفت اما در عین حال نابرابر هم شد. تضاد میان کشورهای سرمایه داری که تناسب قدرتشان بسرعت تغییر می یافت و تقسیم منطقه نفوذ آنها در جهان به جنگ بین المللی اول انجامید و بحران سیاسی عمیقی بوجود آورد که ایجاد سوسیالیسم واقعی را موجب گردید. اما انحصارهای شیوه نواری تولید، به تولید انبوه روی آوردند که به انبوه مصرف کنندگانی که هنوز موجود نبود، نیاز داشت. این وضع طی بحران بزرگ سالهای ۳۰ پیش آمد. و بازم راه حلی پیدا شد که این بار عبارت بود از نظارت تنظیم کننده دولت بر تولید، دولت کردن برخی رشته ها و ایجاد سیستم تامین اجتماعی. می توان گفت که سرمایه داری باین نحو جامع ترین سازگاری را نشان داده است. این کار اجتناب ناپذیر بود زیرا سوسیالیسم دیگر وجود داشت و به رقابت با سیستم سرمایه داری برخاسته بود. مدتها چنین می پنداشتند که مالکیت و نظارت تنظیم کننده دولت با مالکیت خصوصی سازگار است. ولی اینک سرمایه داری مجبور بود که برخی جنبه های سوسیالیسم را اختیار کند و طبقه کارگر و سازمانهای آن را بعنوان اجزاء مشروع خود بپذیرد. بورژوازی مجبور شد در هر صحنه سیاسی عقب بنشیند. ولی موفق شد که تحریک تازه ای به اقتصاد بدهد، بقای خود را در مراکز قدرت اقتصادی تامین کند و بعدها به کمک نواستعمار در حواشی جهان هم قدم کند. در سالهای ۲۰ و ۸۰ قرن حاضر بحران ساختاری دامنه داری در گرفت و باز سرمایه داری به جستجوی اشکال جدید سازگاری و انعطاف برآمد. این بار راه غلبه برد شواریهای اقتصادی در بین المللی کردن تولید و سرمایه، واگذاری رشته های اقتصادی دولت به شرکتهای خصوصی و هجوم نیروهای محافظه کار جدید به سیاست "تأمین رفاه جامعه" نشان داده شده است. در این تدابیر امکاناتی دیدند برای آنکه با سرعت بیشتری به تکنولوژی مدرن روی بیاورند، رشته های اقتصادی رومیه نابودی را از سر واکندند و از بی ثباتی پول و اعتبار بکاهند.

آیا روند نوسازی ادواری مالکیت سرمایه داری مدت زیادی ادامه خواهد یافت؟ آیا نیروهای مولد زمانی به چنان سطحی خواهد رسید که با سرمایه داری در هیچ شکل سازمانی مفروضی و به هیچ وجه سازگار نباشد؟ این پرسشها قابل تأمل است. ولی هنوز جواب آمادهای برای آنها نیست.

### طبقه کارفرمایان

مالکیت خصوصی بهر شکل هم که خواه در آید باز حفظ شکل فردی آن از جنبه موجودیست سیستم ضرورت حیاتی دارد: تنها در این صورت است که اضافه ارزش مکی و نیز آزادی گذاشت و

برداشت سرمایه، تأسیس شرکتهای جدید و ارتگذاری و تعطیل آنها - در صورتیکه لازم باشد - و همچنین برقرار داشتن کنترل وسائل تولیدی که به بخش دولتی واگذار شده است، تأمین میگردد. اکثر صاحبان سهام صاحبان غیر واقعی وسائل تولید هستند. حقوق آنها منحصر به اوراق سهام و سودی است که به آن تعلق میگیرد یعنی به سود سهام. اکثر صاحبان سهام سرمایهداران بازنشسته اند. برعکس اقلیتی از سهام داران که بسته های کنترل کننده سهام را دارند، سرمایه واقعی را در اختیار میگیرند؛ اینها در هیئت رئیس شرکتها نماینده دارند. بین اینها و سرمایه داران بازنشسته تفاوت بسیار است. بورژوازی امروز در این دو شکل موجودیت می یابد و مالکیت خصوصی آن تولید اجتماعی را کنترل می کند.

همین گفته در مورد وابستگی متقابل صاحبان شرکتهای بزرگ و کوچکی که در هم با یکدیگر کارگاه و کارخانه را کنترل می کنند صادق است. هر کدام از اینها تعلق خود را به یک طبقه واحد قبول دارد، فی المثل همانطور که یک سنگ نژاد سنگ و لگن در به سنگی قبول دارد. لنین پیش از اینها به تحقیق دریافت که کارفرمایان خرده پا همیشه در جوار کارفرمایان کلان وجود خواهند داشت. این هر دو بدلا یل بسیار به یکدیگر نیاز دارند. امروزه پیش می آید که کارفرمای خرده پا حاضر می شود سرمایه خود را به خطر اندازد تا تکنیک کاملاً جدیدی را ساخته و پرداخته کند. اینها عاملان راه گشا برای کارفرمایان کلانند که بنوع خود کاربرد نوآوری ها را محض آنکه برایشان سود مند باشد به مقیاس بزرگ سازمان می دهند.

مدیرعامل در شرکتهای بزرگ چهره دیگری از بورژوازی امروزی است. هر چند که دارایی سهام او چندان زیاد نباشد ولی در اداره شرکت سهم است. درآمد او بقدری است که سطح زندگی سرمایه دار را برای او هم تأمین می کند. طبقه کارفرما توانسته است گروههای ممتاز مشاغل مختلف را از مدیران اقتصاد، صاحب منصبان دولتی، نظامیان، تئوری پردازان، دانشمندان، هنرمندان و غیره را نه تنها بخرد بلکه در سیستم خود پایه دار کند. حاضر است قدرت و نفوذ را با ممتازانی تقسیم کند که از قشرهای پائین تر اجتماع برخاسته اند. این نیروی تحرکی که از پائین به بالا کشیده می شود اضمحلال جسمی و فکری ثروتمندان را که زندگی انگل واری دارند جبران می کند. قدرت کارآمده به وصلت قدرت پولی در می آید، توانندی با ثروت موروثی پیوند می یابد.

انعطاف پذیری و تنوع در تلفیق صور گوناگون شرکتهای به حفظ سیستم سرمایه داری کمک می کند. حال این وضع روزی دگرگون خواهد شد؟ زمانی خواهد رسید که بورژوازی از توش و توان بیافتد؟ این وضع در صورتی ممکن است پیش آید که تکنیک جدیدی یافته شود که با تعلق شخصی امکان پذیر نباشد. امکان دیگر این است که سوسیالیسم بتواند برتری خود را در بهره گیری از

د ستاورد های انقلاب علمی - فنی بسود اکثریت جامعه ثابت کند . این قضیه تاکنون مورد نیافته ولی ممکن است چنین شود . اینطور نیست که سرمایه داری همواره در مسیر صعودی تکامل یابد : مرحله های رونق اقتصاد در تواتر کم یا بیش منظمی جای خود را به رکود دامنه دار و بحران می دهد - که تقریباً بیست سالی طول می کشد - نرخ سود پائین می آید ، بیکاری پدید می آید ، می شود ، تکنولوژی جدید سود مکنی نمی دهد و صور جدید تولید اجتماعی بسرعت ثبات نمی گیرد .

### دگرگونی در طبقه کارگر

طبقه کارگر نیز دستخوش تغییرات عمده ای بوده است . این تغییرات تضاد بنیادین جامعه سرمایه داری را حل نکرده اما در اشکال بروز و ماهیت این تضاد تغییراتی بوجود آورده است . بخش اعظم نیروهای کار در قرن نوزدهم و شاید تا سالهای ۳۰ قرن حاضر مزدی کمتر از ارزش خود می گرفته است . این قضیه هنوز هم در مورد زحمتکشان " جهان سوم " صادق است اما دیگر در مورد اکثر شاغلان کشورهای تکامل یافته صنعتی صحت ندارد .

منشاء این تغییرات را باید در یک سلسله از موجبات دید . اولاً بخشی از اضافه سود مصرف برخی از خواسته های کارگران می شود ( این اضافه سود ها از ناحیه بهره کشی نواستعماری به دست می آید و نیز از بابت نوآوریهای فنی عمده تا زمانی که این نوآوریها جنبه عام نیافته باشد ) ثانیاً طبقه کارگر و سازمانهای آن به نیروی توانمند و پرنفوذی تبدیل شده اند که طی مراحل طولانی رونق اقتصادی توانسته اند افزایش دستمزدهای واقعی را متناسب با رشد بارآوری نیروی کار به چنگ آورند . ثالثاً سرمایه داری جهت گسترش تولید نه تنها به توسعه در خارج ، نوسازی و تعویض ساختمان کارخانه و تجهیزات ، سرمایه گذاریهای کلان و گرفتن سفارشات تسلیحاتی و غیره نیاز دارد بلکه محتاج به افزایش تقاضای داخلی ، رشد مصرف فردی نیز هست . بالا رفتن درآمد شاغلان تا جائیکه افزایش دستمزدهای واقعی سریع تر از بارآوری نیروی کار رشد نکند ، موجب گسترش بازارها می شود . و این امر شرط اصلی رشد و رازمدت اقتصاد در سرمایه داری است .

کلیه عوامل مذکور تغییرات عمده ای را در جریان فقیر شدن مطلق و نسبی زحمتکشان باعث شده است . کاهش مطلق دستمزدهای واقعی فقط در دوره های بحران ساختاری روی می دهد . کاهش سهم دستمزدها در درآمد ملی بکرات پیش می آید اما چندان به شدت احساس نمی شود . فقر وجود دارد اما شامل بخش بزرگتر شاغلان نمی شود .

تغییر مهم دیگر این است که تعداد شاغلان بخشهایی از طبقه کارگر سنتی دیگر زیاد نمیشود حتی در باره ای موارد کم هم می شود . گروههایی از حقوق بگیران مثل کارمندان و شاغلان عرصه های خدمات در میان نیروهای کار نقش همواره بیشتری را بازی می کنند . این تغییرات تمایز بنیادین



طبقاتی را در جامعه سرمایه داری منتفی نمی سازد . ملاک شاخص کارگران مزد بگیر که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند همان فروش نیروی کارشان است . تعلق اضافه ارزش نیز همچنان منبع درآمد اقلیت سرمایه دار است . سطح نسبتا بالای دستمزد کارگران و شباهت ظاهری شرایط کارآنان با " قشرهای متوسط " این تفاوت اصلی را از میان نمی برد .

اما برداشت طبقه کارگر از منافع عینی خود تغییر می یابد . بقول لنین " روحیه ترید یونیونی " بطور خود جوش بوجود می آید و رشد می کند که در اینحال معمولا فشار پیسوخ سیستم سرمایه داری مستقیما احساس نمی شود . کارگر حاضر است بخاطر دستمزد بیشتر ، شرایط کار بهتر ، افزایش حقوق بازنشستگی و سایر خدمات اجتماعی مبارزه کند ولی احساس نمی کند که تنها راه حل ، تغییر اساسی سیستم است . بهرحال این طرز فکر بخش عمده ای از زحمتکشان کشورهای تکامل یافته صنعتی است . ممکن است گمان شود که مسائلی نظیر خطر جنگ هسته ای یا بحرانی شدن وضع محیط زیست ، سرمایه داری را در نظر اکثریت مردم اجبارا غیر قابل قبول بنماید ، اما آنها این قضا یا را خطری نمی دانند که حتما از شیوه تولید سرمایه داری ناشی شده باشد . یانمونه دیگری را در نظر بگیریم . تصور می شود که بخش عمده ای از پرولتاریای سنتی در خطر نابودی است . ولی در این موارد همیشه احساس همبستگی طبقاتی با بهکاران ، با زحمتکشان رشته ها و حرفه های مشابه در خود کشور یا همینطور در کشورهای خارج ، بروز نمی کند . تعدادی از کسانی که محل کار خود را از دست داده اند جای دیگر کار جدیدی بدست می آورند ، کسانی هم خود را مستقل می کنند و کاسب می شوند .

بنابراین مسئله اصلی عبارت است از مبارزه برای ایجاد روحیه سوسیالیستی در زحمتکشان . در این وضعیت ، بنا بر تجربه عملی ، شعارهایی که توده ها بخاطر آن گرد هم آیند و بموجب آن حاضر به مبارزه برای تحولات عمیق اجتماعی باشند ، باید بخصوص جنبه دموکراتیک عام داشته باشد . مثلا این شعارها در زمان انقلاب اکتبر عبارت بود از : " زمین از آن دهقانان ! " ، " صلح برای خلقها ! " ، " تمام قدرت از آن شوراها ! " . امروزه فراخوان به ایجاد جهانی عاری از سلاح اتمی و فارغ از اعمال قهر و نیز حل مسئله گرسنگی ، مبارزه با بیماریهای خطرناک و غیره برای اکثریت مردم جذاب تر از هر چیزی است . بحث درباره اولویت در این مورد بی معنا است . اصل مطلب این است : بدون شعارهایی که بتوانند توده مردم را بحرکت درآورد علاقمند است که در قشرهای وسیع مردم روحیه سوسیالیستی بوجود آورد .

سوسیالیسم و مصاف اندیشه ها

بعقیده من هنوز هم توانایی بورژوازی را برای حفظ نفوذ خود در طبقه کارگر دست کم

می‌گیرند. اولاً رفرمیسم (رفرمیسم سوسیال دموکراسی و رفرمیسم بورژوازی لیبرالی) با وجود بعضی نشانه‌های بحران در درون و بیرون جنبش کارگری هنوز پایگاه وسیعی دارد. رفرمیسم هم در دوره‌های دشوار و هم طی زمانهای تحکیم ثبات سرمایه‌داری در این هنر استاد بوده است که بموقع به مطالبات عامه‌پسند توجه کند و تاحدی هم آنها را برآورده سازد و آنکه چارچوب سیستم سرمایه‌داری را درهم شکند.

ثانیاً تلاشهای ایدئولوژیکی پرمایه جهت بی‌اعتبار کردن سوسیالیسم بعمل می‌آید. این تلاشها بمثل گوناگون نتیجه‌هایی هم به‌بار آورده است. یکی از علل آن پایین ماندن سطح زندگی و بارآوری نیروی کار است. اقتصاد سوسیالیستی باید طی یک دوره طولانی موفقیت‌هایی بدست آورد تا جبران این نقیصه‌ها بشود و عواقب ناگامی‌ها و خطاهای مرتکب شده در جریان بنسای سوسیالیسم موجود برطرف گردد. استالینیسم، مرکزیت دادن بیش از حد به امور، تسلط بوروکرات<sup>تسم</sup> و تضییع حقوق بشر تنها عمده‌ترین این خطاها است. از جمله باید در نظر آورد که در رابطه با جریانات دگرگون‌سازی و نوسازی در برخی کشورهای سوسیالیستی محاسبات دروز واقعیتی شکل می‌گیرد. گسستن قید و بندهای مرکزیت، بهره‌گیری جامع‌تر از مکانیسم بازار و نیز میدان دادن به بخش تعاونی و فعالیت اقتصادی خصوصی همچون دلالتی برای اثبات این مطلب قلمداد میشوند که سوسیالیسم گرفتار بحران است و سرمایه‌داری از نو قدهلم می‌کند.

چنین بنظر می‌رسد که پیشرفت در جهت دموکراتیزه کردن کارها از موفقیت‌های اجتماعی-اقتصادی آینده سوسیالیسم مهمتر است. دموکراسی سیاسی و حقوق و آزادیهای شخصی شهروندان در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عاطفی است که نمی‌توان بی‌توجه از آن گذشت. اینها ملاکهای مهم رشد تمدن در یک اجتماع است که در سوسیالیسم متأسفانه هنوز جا نیافتاده است.

از جمله جنبه‌های منفی فعالیت واحد‌های اقتصادی دولتی وسیله بدست‌گمانی‌داری است که می‌خواهند آرمان سوسیالیستی را از اعتبار بیهاندازند. انتقاد می‌شود که دولتی‌کردن واحدهای اقتصادی عملی بیهوده است و به فرمانروائی اداری میدان می‌دهد. امروزه حتی در محافل چپ هم کسی از بابت واگذاری این واحدها به بخش خصوصی افسوس نمی‌خورد: اغلب پیش می‌آید که اخراج‌های گروهی کارکنان در رشته‌های اقتصاد دولتی بیش از بخش خصوصی است.

در عین حال طبقه حاکم سیاست‌های بلند کردن زحمتکشان را به سیستم تناسبات سرمایه‌داری از طریق شرکت دادن آنها در تعلق اوراق سهام، مستغلات و صندوق بازنشستگی و غیره پیگیرانه پیش می‌برد. رسانه‌های جمعی نیز افکار عمومی را سخت تحت تاثیر می‌گیرد. زمانی بود که مردم در اوقات فراغت بحال و اندیشه خود گذشته می‌شدند. در جریان شستشوی مغز بورژوازی "خلاش" بوجود آمد که ایدئولوژی چپ آن را برکرد. اما امروزه دیگر چنین فرصتی وجود

ندارد .

اینها همه نشان می دهد که مبارزه باخطر سوسیالیسم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری تاچه اندازه دشوار است . تحت چنین شرایطی ارتکاب خطاهای ذهنی عواقب فوق العاد فای بهار می آورد . در صورتیکه تحولات عینی و قابلیت انعطاف و سازگاری جامعه سرمایه داری دست کم گرفته شود باز هم این خطاها پیش خواهد آمد . در همین حال باید ضعف های سرمایه داری را هم دید :

- این سیستم دستخوش بحرانهای ساختاری دامنه دار ادواری است که برای توده مردم سخت دردناک است؛
- اکثرانه راه حل آماده ای برای اکثر مسائل حادث زمان دارد و نه حاضر است بمسود راه حلهای چپ یا حتی رفرمیستی از منافع اساسی خود چشم ببوشد؛
- سرمایه داری پیشنها روشن و واقع بینانه امید بخشی جهت حل مسائل عالمگیرندارد؛
- در صورتیکه جریان دگرگونسازی در کشورهای سوسیالیستی به پیروزی بیانجامد ممکن است که سوسیالیسم باز در غرب هواداران بسیاری پیدا کند .

## جنبه های خوب و بد جامعه مصرفگرا

جان کنت گلبریت

در تزه های ستانسیلا و منشیگف درباره طول عمر سرمایه داری بسیاری از تحولاتی که در قرن اخیر صورت گرفته بازتاب نیافته است . البته واضح است که مارکس " انقلاب رفاهی " و " انقلاب کینزیانی " \* هیچیک را پیش بینی نمی کرد . اما تزه های نامبرده تصویر روشنی از تحولات دامنه دار و در عین حال دردناکی که صورت گرفته است بدست نمی دهد : این تصور غلط بوجود می آید که تحولات در زمان همسارک یا لوید جرج و روزولت به کندی گرائیده است . سوسیالیسم می توانست از سرمایه داری سرعت تطبیق خود با تغییرات و نیز تحرك علمی را بیاموزد . شما کمونیست ها دیگر نباید بیش از این معماریهای کهنه را بکار برید . صحیح تر آن است که توجه نه چندان به مسئله نیروهای مولد بلکه بیشتر در عرصه اجتماعی متمرکز شود . تحولات مهی که در سیستم سرمایه داری بوجود آمده و بقای آن را بطرزی خلاف پیش بینی مارکس امکان پذیر نموده است از زمره تحولات تکنولوژیکی نیست .

در عین حال هنگامیکه این تزه را از زبان مارکسیستی ترجمه می کنیم بسیاری از قضاها در

\* روی آوری به نظارت نظم دهنده دولت بر اقتصاد . این سیاست با اسم جان مینر د کینز ( ۱۹۴۶-۱۸۸۳ ) اقتصاددان شهیر انگلیسی پیوند دارد . او عقیده داشت که ثبات اقتصاد سرمایه داری تنها از طریق دخالت دولت ممکن است تامین شود . (تحریریه)

اساس صحيح بنظر می آید . بعنوان نمونه به تلاشهایی اشاره شده که جهت بی اعتبار کردن سوسیالیسم بعمل می آید . این نتیجه گیری هم درست بنظر می رسد که تنها در صورتی می توان روحیه سوسیالیستی را به توده مردم داد که شعارهایی که خواست مردم آنها است مطرح شود . جنبه های مهم بسیاری در سرمایه داری هست که امروزه ارزش بحث دارد . بعنوان نمونه توجه اخلاقی را یکی را باید آورد شویم که توسط مارگارت تاچر یا برخی نمایندگان نامدار حکومت ایالات متحده از قضیه عدم مساوات بعمل می آید . آنها از "نقش فعال کننده عدم مساوات" صحبت می کنند و منظورشان تبحر دادن به اقتصاد از طریق تقلیل مالیات ثروتمندان است . اما سرمایه داری در واقع بزرگترین موفقیت های خود را در زمانهایی بدست آورده که مالیات های کلان بیسی بالاتر و نابرابری ها بسیار کمتر از امروز بوده است .

همینطور باید به شاخه هایی از تولید توجه داشت که در آنها سرمایه داری بدفعات شکست خورده است . در اینجا منظورم مخصوص خانه سازی برای کم درآمدترین بخش شهروندان و مسئله وحشتناک بی خانمانان است . در بعضی از کشورها سعی می شود تا از طریق دولتی کردن این رشته وضع را بهبود بخشند . اما در ایالات متحده چنین سیاستهایی مطلوب نیست و هرگز در حیطه اصلی وظایف دولتی قرار نداشته است ، برعکس آنچه مثلا در فرانسه معمول است .

سرمایه داری بهین اندازه نیز در تطبیق دادن خود با ویژگی های کشاورزی ناموفق بوده است . کشاورزی فقط تا زمانی قادر به تولید است که دولت ثبات قیمتها را تضمین کند . این قضیه در مورد ژاپن همانقدر صادق است که در مورد ایالات متحده ، کانادا و کشورهای جامعه اروپا . بسیاری از تولیدکنندگان کشاورز هستند که بقول ادوارد چمبرلین\* نه به جمع می گردند و نه در فردیت خود شاخص می شوند . آنها نمی توانند بهای محصولات خود را کنترل کنند . لذا بسیاری از آنها از بابت رقابت سخت بازار در عذابند . علاوه بر این ضروری است که قیمتها تا اندازه ای قابل پیش بینی باشد تا اینکه مزرعه داران بتوانند با تا مهین سود تضمین شد مای وسائل فنی و گوید بخرند و از تکنولوژی مدرن استفاده کنند . در نتیجه ، بارآوری نیروی کار در کشاورزی ایالات متحده بسیار سریع تر از شاخه های صنعتی رشد کرد . من بهیچ وجه از طرف مزرعه داران خرد پا صحبت نمی کنم و به نفع از آنها هم بر نمی خیزم . تاکید من تنها بر این است که حمایت دولتی از درآمد تثبیت شده در رشته کشاورزی بلحاظ رشد اجتماعی و نیز شش بخشی اقتصادی مطلقا ضرورت دارد .

اما همین نمونه ای است که نشان می دهد سرمایه داری به چه نحو مسائل خود را حل کرده است ، با این نحو که در مقابل سوسیالیسم به عقب نشینی چشمگیری تن داده ، یعنی به سیاست حمایت اجتماعی و دولتی روی آورده است .

يك مطلب دیگر : در سرمایه داری تفاوت فاحشی میان مرغوبیت خدمات دولتی و بخش خصوصی وجود دارد . هیچکس از بابت تلویزیون یا پوشاکش شیکایی ندارد اما از بادی خدمات شهرداری ، بی توجهی به وضع جاده ها و ناامنی آنها ، از وضع آموزش و پرورش و کار شهرهای ناسی و امکانات تفریح در اوقات فراغت دانشا شکایت می شود . جایی که از نقائص و جنبه های منفی سرمایه داری انتقاد می شود بخصوص باید از این پدیده ها نام برد که برای هیچکس نمی توان برمشق باشد .

حال که نقائص سرمایه داری بوضوح پدید است پس علت طول عمر آن چیست ؟ علت عمده

\* ادوارد چمبرلین (۱۹۶۷-۱۸۹۹) اقتصاد دان آمریکایی ، تدوین کننده و تئوری رقابت انحصارها . (تحریریه)

در این است که سرمایه داری توانسته است موفقیت اقتصادی و رونق را با فواید انواع بی شماری از کالا های مورد نیاز شخصی بپوندد دهد ، یعنی آن چیزی را بوجود آورد که ما " جامعه مصرف گرا " می نامیم . سرمایه داری راهی یافته است که تولید این کالا ها و عرضه چنین خدماتی را بمنسوان عالی ترین هدف جامعه تثبیت کند و اوقات فراغت، زندگی فرهنگی و حتی تاندازه ای عرصه هنر را با مصرف درآمیزد .

اتحاد شوروی سکنه روسیه تزاری را به سطح زندگی عادی رسانده است . تنها همین می توانست ملتی را خوشبخت سازد اگر که در جهان نمونه های دیگری وجود نمی داشت . بحقیقده من یکی از خدمات سرمایه داری عبارت از این است که از حد و مرز متعارف فراتر رفته و به گسترش نامحدود تنوع کالا روی آورده است . روزنامه نیویورک تا بهز اخیرا نوشت که تعداد زیادی از مردم شوروی به ایالات متحده می آیند اما نه به موزه هنرهای مدرن و نه به اپرای متروپولیتن یا دیگر تئاترها علاقه نشان می دهند . بحض پیاده شدن از هواپیما بی اختیار بسمت مغازه ها کشیده می شوند . یک موفقیت سرمایه داری که نه مارکس و نه لنین پیش بینی می کردند نه تنها در و شوروی بیش از حد کالا ها و افزایش نیروی خرید ا هالی است بلکه در ایجاد جامعه ای سراسر تقاضا است که داشتن کالا را هدف اصلی زندگی مردم می سازد . از این طریق سرمایه داری به چنین درجه ای از رشد رسیده است که کسانی را که استثمار می کند در عین حال به عمده ترین مصرف کنندگان کالا های خود نیز مبدل می سازد .

حال چطور می توان به مردم ثابت کرد که اید ه آل های " جامعه مصرف گرا " که ارزش واقعی اوقات فراغت و تکامل فرهنگی را از میان می برد ، برخفا است ؟ من چاره ساده ای برای این کار نمی دانم . در کتابی که سی سال پیش تحت عنوان " جامعه و فواید بیش از حد " منتشر کردم ، نوشتم که چنین جامعه ای احتیاجات واقعی زندگی را هرچه کمتر بر آورده می کند . بعلاوه به محیط زیست صدمه می زند .

بحقیقده من تشخیص منشیفک در این مورد که طبقه کارفرما توانسته است اعضای سایر قشرهای اجتماعی را - نه فقط مدیران اقتصاد را - بلکه هنرمندان را هم بخود جذب کند ، صحیح است . ستاره های سینما به ثروت های ملبهونی می رسند . حتی نقاشان و مجسمه سازان هم ثروتمند می شوند . همسایه من در رومونت که به سبک پست امپرسیونیسم نقاشی می کند تابلوئی را که بیش از چند روزی کار نبرده به ۴۰۰۰ دلار می فروشد و بلافاصله تابلوی بعدی را شروع می کند .

طبقه کارگر تغییرات عمده ای یافته است . امروزه این طبقه در کشورهای پیشرفته صنعتی در دو گروه شکل می گیرد . گروهی که بقیمن دارد موقعیتش تضمین شده است - این امر دست کم در مورد رشته های تثبیت شده ای که رقابت خارجی تاثری در آن ندارد صادق است - ، ویرولتاریها درجه دوم که از مهاجران تشکیل شده است ( " مراکشی های جدید " در فرانسه ، ترکها و یوگسلاو - ها در آلمان غربی ، مکزیک و مهاجران هند غربی در ایالات متحده و مهاجران مستعمرات سابق هند و یها و پاکستانی ها و غیره در انگلیس ) اینها عمدتا به کارهایی اشتغال دارند که مورد قبول کارگران سطح بالا نیست .

سرمایه داری ، بنا بر تئوری مارکسیستی ، احتیاج به ارتش ذخیره ای از کارگران صنعتی دارد . مثلاً در سوئیس که من آن را بهتر از سایر کشورهای اروپایی می شناسم ، تعداد بیگاران بسیار کم است - چند صد نفر - زیرا ، این کشور بیگاران خود را در ایتالیا و اسپانیا نگاه میدارند . اتباع این کشورها در صورتی اجازه ورود می گیرند که محل کار وجود داشته باشد . در صورتیکه محل کار نباشد باید به کشور خود بازگردند . برعکس ارتش ذخیره کارگران در ایالات متحده مقیم سایر

کشورها نیست بلکه در خود کشور زندگی می کند . راستی مارکس چه می گفت اگر می دید که اقتصاد آلمان غربی ارتش ذخیره خود را از جطله از یوگسلاوی سوسیالیستی استخدام می کند ؟ بنا بر این طبقه کارگر به دو بخش تقسیم شده است ، گروهی شغل تثبیت شده با حقوقی نسبتا مکفی دارند ، و عده ای به کارهای کم درآمد و کثیف مشغولند در عین حال که همین کارها را به مثلاً زندگی در مکزیک ، هائیتی یا نیکاراگوئه ترجیح می دهند .

آبادگی کم پرولتاریای درجه دوم برای پذیرش ایده های سوسیالیستی نباید برای مارکسیست ها مسئله فاضی باشد . اولاً که ما در اینجا با مرد می سروکار داریم که تازه خود را از وضعیتی نجات داده اند که مارکس و انگلس آنرا در "مانیفست" دیوانه سری زندگی روستائی " نامید ماند . آنها هنوز تحت تاثیر نیروی اجتماعی کننده سرمایه داری قرار نگرفته اند . توضیح گسترش انفجار گونه فعالیت سند پکائی که در گذشته در ایالات متحده پدید آمد ، در این است که اعیان کارگران مهاجر محنت زندگی کم درآمد و نیمه گرسنه روستاهای اسلافشان را نمی شناختند .

ثانیا ، ( در این باره دیگر مارکس نمی توانست اظهار نظر کند ) سطح زندگی کارگران مکزیک مهاجر در آمریکا یا کارگران ترك مقیم آلمان غربی آنقدر بالاتر از سطح زندگی در کشور خودشان است که چندان لزومی نمی بینند که با پیوستن به سند پکاها آنها بهبود بخشند .

آیا يك آلترناتیو سوسیالیستی واقعی وجود دارد ؟ بنظر من بوضوح پیداست که در کشورها تکامل یافته سرمایه داری تحرك انقلابی کاملاً زمین رفته است . باید از آینده ای که حاوی تحولات عمیقی باشد چشم پوشید ؛ اما تلاش درستی پدید می شود که می توان آنرا "دموکراسی اجتماعی واقعی" نامید ، یعنی در راستای برقراری نظامی که در آن قشر اجتماعی روشن فکر و سازمان حکومتی بنا بر منافع تمام افراد جامعه بدون استثنا" از جطله مهاجران تازه وارد ، عمل کند . دیگر بیش از این نباید طبق این نظریه عمل کرد که داراها باید حقوق بیشتر و نداراها حقوق کمتری بگیرند تا هم اینها و هم آنها بهتر کار کنند . مهم آنست که سمتگیری کنونی سیاسی در تائید منافع طبقه دولت مند منسوخ گردد .

آنوقت تکلیف "جامعه مصرف گرا" چه می شود ؟ در اینجا من بعنوان هوادار فابیر\* عقیده دارم که راه حل سریعی نمی توان عرضه کرد . امید من باین است که سیستم مالیاتی عادلانه ای پیدا شود . از طرفی باید مالیات بر درآمد افزایش یابد ( این قرار در گذشته در کشور ما مورد قبول بود و از نابرابریها می کاست ) . دیگر اینکه من برخلاف بسیاری از لیبرالها عقیده دارم که باید مالیات فروش کالا های مصرفی را بالا برد . تنها باین وسیله می توان پول کافی برای آموزش و پرورش بهبود شرایط زندگی قشرهای کم بضاعت و حل مسائل مختلف اجتماعی بدست آورد ؛ تسهیل دستیابی به کتابخانه ها ، مدارس ، ورزشگاهها و نیز اصلاح جاده ها و وسائل نقلیه عمومی . دولت در نظام سرمایه داری می تواند در زمینه هایی که تاکنون به موفقیتی نائل نشده نقش به مراتب مهمتری بعهده بگیرد . در این صورت لازم می شود که بخش نظامی آن محدود گردد .



\* طرفدار تکامل تدریجی و غیرانقلابی جامعه . سوسیالیسم فابیر (Fabier) در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نخست در انگلیس گسترش یافت . (تحریریه)

## «راز طول عمر»

پرفسور فرنس کزما (مجارستان)

فرما سیونهای اجتماعی اسباب بازیهای دلپسندی نیست که مشتریان مغازه ها بی صبرانه در انتظارش باشند. تاریخ از میان نظامهای اجتماعی آنهایی را برمیگزیند که برای انسانها بهترین شرایط حل مسائل مبرشان را فراهم آورد و با روح زمان سازگار باشد. اینکه آیا يك نظام اجتماعی مرفقی است و آینده ای نویدبخش دارد یا این معیار سنجیده می شود که آیا — هرچند هم که اینجا و آنجا هنوز درست براه نیافتاده باشد — جوابگوی منافع دراز مدت بشریت هست یا نیست؟ ممکن است يك سیستم واپسگرا اسباب و وسائلی کامل، فرهنگی در سطح بالاتر و تجربه های سیاسی غنی در اختیار داشته باشد اما علی القاعده جوابگوی این منافع نباشد. طبق این ملاکها می توان تشخیص داد که آیا يك نظام اجتماعی براه اضمحلال افتاده یا در حال تکوین است.

با این حال در نیمه دوم قرن بیستم پدیده هائی بروز کرده است که انگار اغلب شان در جهان بینی ما نمی گنجد. نشانه های تردید ایدئولوژیکی و گاه نیز تلاشهای تب آلودی بچشم می خورد. کسانی علت آنرا در این می بینند که روش مارکسمستی از اصل غلط بوده است، برخی آن را از زمره بدیهه سازی های تاریخ می دانند. اما من علت را بویژه در این می بینم که ما دین خود را نسبت به استادان مکتبمان، به این اندیشمندان بزرگ، تماما ادا نکرده ایم. مارکس و انگلس در مورد سرمایه داری پیش بینی خلل ناپذیر و مجاب کننده ای کرده اند که وجودش ابدی نخواهد بود هرچند که سرمایه داری در زمان آنها هنوز جوان بود و نیرو می گرفت. لنین در زمانی به عرصه فعالیت قدم گذاشت که دیگر می شد اولین نشانه های کهولت نظام سرمایه داری را تشخیص داد و امکان بروز "درد زایمان" و تولد جامعه نوین را دید. او با دورنگری مولود جدید را در مرحله جنینی دید: بنظر می رسید که سرمایه داری نقطه اوج حیات خود را پشت سر گذاشته و ظلیعه صبح سوسالیسم دیده است.

پیش بینی تحقق یافته، جهان دگرگون شده است. پس تردید هواداران امروزی مارکسیسم به چه علت است: بحالت انتظار افول پیش رس سرمایه داری یا تعبیر غلط از مرگ آن؟ به گمان من علت در برداشت عوامانه از تعبیری است که مارکس از روند های تاریخی میگرد. در "دنیای فکری" مارکس و انگلس اضمحلال ناگزیر سرمایه داری بهیچوجه با کاهش سرعت رشد بارآوری نیروی کار و اینکه بورژوازی بصورت دشمن نوآوری درمی آید، مرتبط نیست. ولی در تفکر

مارکسیست های عامی این انتظار جای گرفت زیرا آنها برآورد مارکس و انگلس را مبنی براینکه جوامع فرتوت بعد از فتوالی در زیر ضربه های انقلاب صنعتی در هم خواهند شکست، بشیوه مکانیکی درک کردند. ولی بنیانگذاران تئوری ما مزایای سرمایه داری را از جهت سرعت رشد روشن ساخته اند و ناگزیری تصویف آن را منتج از این ندانسته اند که پیشرفت علمی - فنی متوقف خواهد شد. بلکه آنها عمدتاً عقیده داشتند که نظام سرمایه داری وضعی بوجود می آورد که کارفرمایان و کارگران هر دو را به تسریع این پیشرفت، به تکمیل شرایط فعالیت اقتصادی و غیره مجبور می کند. نظام جدید باید این حرکت را ادامه دهد زیرا بموجب عوامل اجتماعی قادر است پیشرومندتری بوجود آورد.

علت دیگر درک غلط از برداشت مارکس از روند تاریخ این بود که حرکت تاریخی سوسیالیسم - برخلاف تصور اصلی - از حاشیه خطه صنعتی اروپا شروع شد، در منطقه ای که روندهای انباشت نخستین، انقلاب صنعتی و ایجاد بازار داخلی تکامل یافته هنوز بی پایان نرسیده بود. بمبهارت دیگر در منطقه ای عقب مانده صورت گرفت.

برعکس، امروزه، در آستانه قرن بیستم و یکم می بینیم که آمادگی جامعه سرمایه داری برای نوآوریهای فنی و رشد دادن عامل انسانی کمتر نشده است. بی شک انحصارها تمایل دارند که اختراعات را "بایگانی و فراموش کنند" ولی در ساختاری چند قطبی و نظر به رقابت فزاینده بین - المللی تمایل به کاربرد سریع نتایج انقلاب علمی - فنی مسلط می شود. لذا اگر عدم علاقتی به پیشرفت علمی - فنی ملاک اضمحلال سرمایه داری گرفته شود آنوقت باید گفت که هنوز باید مدتها در انتظار این اضمحلال نشست.

تنظیم بازتولید در چارچوب ملی و بین المللی و افزایش و تقویت نقش سازمانهای مجتمع کننده و هماهنگ کننده فراملی، مصالحه اجباری سرمایه داری در مسیر تاریخ است. سرمایه داری چاره ای ندارد جز آنکه خود را تطبیق دهد. ولی بهر حال این انطباق مداوم تغییر شکل های عمده ای بوجود می آورد: بورژوازی با آه و آفسوس "عصر طلائی" رقابت آزاد را بیاد می آورد ولسی در عین حال می داند که بازگشتی به گذشته وجود ندارد. پس اینک چه ملاکی را می توان برای افول سرمایه داری مشخص کرد؟ تاریخ نشان می دهد که روند بلا تغییر تکامل سریع علوم و فنون درک، هرچه بیشتر برضد بشر عمل می کند.

من می خواهم اشاره مختصری به رویدادهای مهم قرن بیستم بکنم. جنگ اول جهانی که درین صهارزه کشورهای امپریالیستی برسر تقسیم جهان در گرفت، بروز نمی کرد اگر که سرمایه داری در عمق بمست خود سیر می کرد و رشد آن از طریق نظامی کردن اقتصاد صورت نمی گرفت. بیست سال پس از آن از سرنو حریق جهانی در گرفت هرچند که امکاناتی وجود داشت تا توان فنی سرمایه داری



در راه رشد اقتصادی مستحضران که بازارهای آن مورد احتیاج سرمایه داری بود بکار افتد . سرمایه داری از نیمه دوم سالهای ۵۰ تا اوائل سالهای ۷۰ تا اندازه ای هم از تلاش کشورهای در حال رشد برای مدرن کردن اقتصاد و هم از رونق معاملات بین شرق و غرب استفاده کرد . اما در عین حال مسابقه تسلیماتی بی مثالی برافه افتاد ، درگیریهایی بوجود آمد که " هزینه " آن کسترار " مخارج " جنگهای جهانی نبود ( کسره ، ویتنام ) . می توان پنداشت که امروزه امکانات فنی کافی برای حل مسائلی که بقای تمدن ما را بخاطر می اندازد موجود است ، اما روشهای تولیدی که محیط زیست را بخاطر می اندازد همچنان رو به رشد و تکامل دارد . در عین حال که دوسوم بشریت در فقر و فلاکت بسر می برند .

باین ترتیب کوشش سرمایه داری در جهت نوسازی و نوآوری خطرناک تر از زوال نیروی فتودالیم است که جلو رشد نیروهای مولد را می گرفت ، زیرا وضعی بوجود می آورد که مسئله بودن یا نبودن بشریت را مطرح می سازد . سیر تاریخ برتری مالکیت اجتماعی یعنی برتری سوسیالیسم را هرچه بیشتر تأیید می کند . در ضمن باید بحساب آورد که این سوسیالیسم از لحاظ سطح رشد فنی هنوز هم در همان مراتب گذشته است ، زیرا که این سوسیالیسم بمقدار زیاد " حاصل زوال " منطقه های عقب مانده سرمایه داری بوده است ، اما روند تکامل تابع " قوانینی " است که مثلاً در مورد فعل و انفعالات تخمیر صادق است . این روند محتاج زمان است . بنابراین پنداری عبث است اگر انتظار رود که سوسیالیسم در آینده نزدیک در قیاس با غرب ، بارآوری نیروی کار بیشتر و سطح مصرف فردی بالاتری حاصل کند . البته کسی نمی خواهد که از دستیابی به سطح بالای کیفیت زندگی چشم پیوشد ولی نزدیک شدن باین سطح و فراتر رفتن از آن تنها ملاک ترقی نیست . بهتر است که در گونماری اجتماع ، تغییر کیفی محتوا و استعداد و توان آن از جنبه نویدآینده ای که به بشر می دهد ، ملاک قرار گیرد . بنابراین ما ملاکها و ارزشهایی مهمتر از درآمد ناخالص سرانه لازم داریم . ممکن است که موفقیتهای نظام جدید در این زمینه ، سرمایه داری را مجبور سازد خود را با سیر تاریخ سازگار کند ولی آنوقت این دیگر از طریق " نفی خود " امکان پذیر است .

\_\_\_\_\_ به بقای سرمایه داری کمک نکنیم ! \_\_\_\_\_

\_\_\_\_\_ کورت شتاین هاوس \_\_\_\_\_

عضو هیئت رئیسه حزب کمونیست آلمان

مسئله قدرت حیات سرمایه داری در ارتباط نزدیک با خصلت دوران ما است . به عقیده

من خصلت نمای این دوران همچنان گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. این مطلب که طی این دوران تاریخی دوره هائی نیز ممکن است وجود داشته باشد که در آن روند جهانی انقلاب به کندی صورت گیرد باز در واقع منافاتی با این توصیف ندارد. اما کدام علل است که در بطن خود سرمایه داری وجود دارد و باعث می گردد که این سیستم اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم چنان قدرت حیاتی به ثبوت رساند که اکثر مارکسیستها پیش بینی آن را نمی کردند؟

صاحف حاکم کشورهای پیشرفته سرمایه داری در سالهای اخیر بخوبی دریافته اند که هرچ و مرج شیوه تولید سرمایه داری را اداره کنند. آنها با مهارت بسیار از جدال رقابت سرمایه داری بعنوان قدرت محرك در افزایش بارآوری نیروی کار و تسریع پیشرفت علمی - فنی بهره گرفته اند. آنها از تلاش سود جوینان سرمایه داری بعنوان اسباب بس موثر هدایت و تنظیم استفاده نکردند با کاربرد ماهرانه اهرم های اقتصادی و غیره که تکیه بر منافع واقعی - فردی و جمعی - دارد، چنان بحرانهای اقتصادی ساختاری را اداره کرده اند که کار به تحولات انقلابی سیاسی نینجامیده است. در عین حال امکانات رشد و تکامل ناشی از انقلاب علمی - فنی بطور موثر بکار گرفته شده، موثرتر از آنچه در کشورهای سوسیالیسم واقعا موجود صورت گرفته است.

سرمایه انحصاری و دولتهای کشورهای امپریالیستی بیرحمانه تر و سودآورتر از پیش کشور - های کم رشد آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین را غارت می کنند. سودهای فوق العاده کلان نواستعماری یکی از موجهات عمده ای است که مانورهای اجتماعی بورژوازی انحصاری را ممکن می سازد. لذا این بورژوازی می تواند در کشورهای رشد یافته در برابر بسیاری از خواسته های اقتصادی و اجتماعی زحمتکشان عقب نشینی کند. صحافل حاکم کشورهای پیشرفته سرمایه داری بسیار استادانسه از تکنولوژی جدید، امکانات همگرایی بین المللی سرمایه داری و سیاست نواستعماری بهره می گیرند تا برای دوسوم جمعیت سطح زندگی بسیار بالاتری از گذشته تسامین کنند.

صاحف حاکم کشورهای پیشرفته سرمایه داری طی بیست سال گذشته بخوبی توانسته اند سیستم دموکراسی پارلمانی بورژوازی و شیوه زندگی غربی همجواری نیروهای اجتماعی (پلورالیستی) را بشکلی چنان مقبول در آورند که امروزه اکثریت جمعیت کشور عمدتاً این شیوه را از آن خود می دانند. علاوه بر این دستگاههای حکومتی بشکلی تنظیم شده اند که امروزه می توانند تغییرات لازم را هم در سمتگیری های سیاست داخلی و خارجی و هم در ترکیب رهبری سیاسی نسبتاً بدون درگیری عملی سازند بطوریکه بحرانهای سیاسی بشکلی در نهایت که نظام را بخطر اندازد.

مسئله قدرت بقای سرمایه داری تا اندازه ای هم به سوسیالیسم مربوط می شود. هر دو نظام در رقابت با یکدیگر قرار دارند. و حال که سرمایه داری چنین جان سختی نشان می دهد از جطه باین علت مهم نیز هست که سوسیالیسم واقعا موجود در جریان کشمکش نظام ها چندان

که باید از قابلیت های خود بهره نگرفته است. پریسها دان به دستاورد های خود و ناچیزش کردن امکانات سرمایه داری تأثیری فوق العاده منفی در روند کشمکش نظامها داشته است. مسائل عمده کشورهای سوسیالیستی طی مدت طولانی پوشیده نگاهداشته می شد و تناسب قوا در عرصه بین المللی بنحوی دور از واقعیت جلوه گر می شد. در اینجا فقط این نکته را یادآور می شویم که سهم کشورهای سوسیالیستی در تولید صنعتی جهان طبق برآورد اتحاد شوروی ۴ درصد ولی در واقع کمتر از ۳ درصد بوده است.

بویژه از سالهای ۷۰ در تسریع پیشرفت علمی - فنی و همگرایی بین المللی سوسیالیستی غفلت بسیار شده است. در ایجاد انگیزه های اقتصادی که تأثیری مانند اهرمهای مشابه در سرمایه داری دارند و در عین حال با ماهیت انسانی نظام اجتماعی سوسیالیستی سازگارند کوتاهی شده است. به رشد و تکمیل دموکراسی سوسیالیستی توجه بسیار کمی شده است. با این وضع نیروهای انقلابی کشورهای غربی نمی توانند به اهداف سوسیالیستی خود برسند تا زمانیکه جذابیت سوسیالیسم در مقیاس جهانی چنان بالا نرفته باشد که مردم همه جا آن را بعنوان نظام بهتر بشناسند. نظامی که مبارزه بخاطر آن صرفه مند باشد. اما درست در این زمان که می خواهیم نیروهای بالنده سرمایه داری و سوسیالیسم را واقع بینانه ارزیابی نمائیم نباید بقصد آرایش ابرو چشم را کور کنیم. این شناخت که ما در گذشته بسیاری از موضوعات را بسی ساده شده و صاف و صیقلی عرضه داشته ایم نباید باینجا بیانجامد که ما اینک دفعتاً آنچه را که هنوز هم درست است از یاد ببریم؛ سرمایه داری ثابت کرده است که نمی تواند مسائل بیکاری، فقر، تأمین آینده نوید بخش برای جوانان و... و مسائل کشورهای جهان سوم را حل نماید. هنوز هم بی فضیلتی اخلاقی، بهره کشی، غارت منابع طبیعی، آیدئولوژیهای ضد انسانی نژاد پرستی، بیگانه ستیزی، فاشیسم، ستایش و تعظیم زور از جمله مشخصات سرمایه داری است. اغلب این واقعهات را با توجه به ظاهر شمشعش جامعه باصلاح مرفه سرمایه داری نادیده می گیرند. سرمایه داری نظامی اجتماعی است که در خطر بحران هست و می ماند و از نظر تاریخی منسوخ شده است - حتی اگر هم نیروهای ذخیره ای بسیار بیشتری از آن داشته باشد که ما گاه تصور می کردیم.

اخیراً در یک روزنامه بورژوازی خبری را خواندم که هر چند صحت آن را نمی توانم به یقین تأیید کنم ولی باز مرا به وحشت انداخت: روزنامه کامساملسکا یا پراودا در شماره آخر هفته گذشته خود "تحت عنوان انقلاب یا تحول تدریجی، سؤال خواننده ای را چاپ کرده بود: آیا امروزه انقلاب کارگری در ایالات متحده آمریکا امکان پذیر است؟ جواب این سؤال را یک محقق تاریخ از انستیتوی آمریکائی مسکو چنین داده بود: نظام سرمایه داری به چنان مرتبای رسیده که تئوری کلاسیک مارکسیسم پیش بینی نکرده است. سرمایه داری امروزی برای اکثریت مردم سطح

زندگی کافی و در برخی موارد سطح زندگی عالی تامین می‌کند. دموکراسی جا افتاده بورژوازی، جامعه حکومت قانون را بوجود آورده است. بنابراین بعقیده من انقلاب کارگری غیرممکن است. من می‌خواهم بی‌پرده بگویم که من با این طرز مطرح کردن مقوله کشمکش نظامی اجتماعی سرمایه داری - سوسیالیسم و نیز مقوله انقلاب سوسیالیستی موافق نیستم.

من این خطر را می‌بینم که ما اینک بدنبال بررسی انتقادی برخی مسائل و خطاها، حقایق مسلمی را که درباره سرمایه داری وجود دارد از یاد ببریم. من این خطر را می‌بینم که در بعضی کشورهای سوسیالیستی بسبب سرخوردگی از اشرخشی ناکافی مثلاً بعضی روشهای برنامه ریزی اقتصادی اینک عجلانه می‌روند تا مسائل ویژه سوسیالیسم را با مسائل ویژه سرمایه داری حل کنند. من این خطر را می‌بینم که - پس از آنکه توصیف دوسیمت اجتماعی آشتی ناپذیر باین صورت که یکی مطلقاً زشت است و دیگری مطلقاً زیبا غلط از آب درآمد - اینک به ناگهان اساس طبقاتی کاملاً متفاوت سوسیالیسم و سرمایه داری نادیده گرفته می‌شود و در نتیجه برنامه هائی تدوین می‌گردد که ممکن است تئوری ما را (و شاید هم پس از آن سیاست عملی ما را) به رنگ سوسیال دموکراسی یا بورژوازی درآورد. ما نباید سرمایه داری را با این قبیل کمکهای که به بقای حیات آن می‌رسانیم خشنود سازیم.

## به میدان مبارزه با حریف درآئیم!

پرفسور پرونیسلو مینتس

(لهستان)

سرمایه داری هنوز از رفق نیافتاده است. خواه ما اولین گامهای ایجاد صنایع خرد کالایی یعنی نیمه دوم قرن ۱۶ یا آغاز مرحله ماشینی را یعنی اواسط قرن ۱۸ و یا انقلاب کبیر فرانسه را مبداء آن بگیریم - یک مطلب روشن است که نظام سرمایه داری در قیاس با عقود ایسم هزارساله یا شیوه تولید آسیائی هنوز عمر چندان درازی نکرده است: فقط ۳۵۰ - ۴۰۰ سال. انتظار بی‌صبرانه ما در مورد اضمحلال عاجل آن بی‌مناسبت بوده است، حتی مارکس هم در زمان خود با وجود اینکه نظام سرمایه داری هنوز صد سال نداشت می‌پنداشت انقلابی که در پیش است در آینده ای بی‌نهایت دور صورت نخواهد گرفت. امروزه موجبات بسیاری وجود دارد که طول عمر سرمایه داری را مدلل می‌سازد: بعنوان مثال روند های همگرائی و بین‌المللی شدن آغاز گردیده که هنوز راه درازی در پیش دارد.

بعقیده من ملاکی که منشیکوف اختیار کرده، امروزه دیگر منسوخ شده است. او می‌گوید این سیستم آموخته است که تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شیوه تملک فردی سرمایه داری را حل کند. امروزه این تضاد مرز و محدوده مشخصی ندارد. در سرمایه داری امروز ۳۰ تا ۶۰ درصد و بیشتر درآمد ملی توسط دولت تصاحب و از نو تقسیم می‌شود: این دیگر تملک فردی نیست بلکه تاحد زیاد تصاحب اجتماعی است. در عین حال ثابت شده است که مالکیت دولتی در کشورهای سوسیالیستی برخلاف تصور عالی‌ترین شکل مالکیت سوسیالیستی نیست بلکه حتی کج رستی‌های ناهنجاری را به‌مراه آورده است.

علت طول عمر سرمایه داری این است که این نظام دریافتی است چطور تضاد میان ارزش مصرف و ارزش مبادله را حل کند به این نحو که به مصرف‌کننده روی آورده و با مبارزه و مسابقه در تهیه بهترین سری جنس و مرغوبیت محصولات، بوسیله بازاریابی و رابطه نزدیک بازار و تولید نظر مشتریان را جلب کند. هرچند که من باشیوه برخوردارم و استدلال علمی گلبیرت موافق نیستم اما در مجموع حق با اوست: نیروی محرک سرمایه داری خریدارانند، انبوه مشتریان و تقاضاهای آنان است. بعلاوه نیروی محرک دیگر عبارت است از ایجاد و بکارگیری نوآوری‌های فنی و تولید محصولات متنوع جدیدی که امروزه سهم آن در کل تولید به ۲۰-۱۷ درصد می‌رسد (در سوسیالیسم ۴-۳ درصد یا حتی کمتر است).

بنظر من این تز که نواستعمار از بین نرفته است و به اشکال مختلف ادامه حیات می‌دهد درست است ولی سرمایه داری در "جهان سوم" هم آینده دارد بخصوص در رابطه با بهره‌کشی از نیروی کار ارزان. بعنوان مثال "بهره‌های کوچک" یعنی تایوان، کره جنوبی، سنگاپور و مالزی را در نظر بگیریم. تایلند و سریلانکا را هم شاید بتوان در این زمره گذاشت که در این جاها نیروی کار ۹۷ درصد ارزانتر از امالات متحده است. بموازات انتقال کارخانه‌ها باین مناطق بتدریج دستمزدها بالا می‌رود و بازار داخلی گسترش می‌یابد. این جریان، همانطور که تجربه‌های کره جنوبی نشان می‌دهد، بدون درد و رنج صورت نمی‌گیرد اما در عین حال میدان رشد و توسعه و از جمله تکامل اجتماعی را باز می‌کند.

حالا بازگردیم به تزه‌های پرفسور منشیکوف درباره رابطه سرمایه داری و سوسیالیسم. بدون شك این دو نظام برهم‌تاثیر می‌گذارند و سرمایه داری رگه‌هایی از سوسیالیسم را از آن خود ساخته است. ولی آیا این گرفته‌ها زیاد است و اگر نیست کدام است؟ ما گاه در ارزیابی و بررسی انتقادی گذشته جسامت بخرج می‌دهیم مثلاً در مسئله استالینیزم. چنین چیزی در سال‌های ۳۰ و ۴۰ وجود نداشت. البته این برخورد انتقادی امروزه نیز لازم است اما وظیفه اصلی این‌است که وضعیت موجود امروز را نقادانه بررسی کنیم. حتی امروزه هم می‌بینیم که هر بیانیه جدیدی که

حزب یا دولت صادر می‌کنند درست و صحیح تلقی می‌شود. پس چرا مردم از کشورهای سوسیالیستی به کشورهای سرمایه‌داری مهاجرت می‌کنند ولی نه برعکس؟ چرا "مردم با قدمهای خود رای می‌دهند"؟

من علت این وضع را در عقب ماندگی فنی در بسیاری از زمینه‌ها و در سطح زندگی که علیرغم برخی موفقیتها هنوز پایین است، می‌دانم. و این وضع باز ناشی از آن است که مکانیسم اقتصادی دست نخورده مانده است. هیچیک از رفوهای اقتصادی خواه در یوگسلاوی و مجارستان یا بعدها در اتحاد شوروی و لهستان، این مکانیسم را بطور موثر دگرگون نساخته است. ملاحظه فرمایید تولیدی در کشور ما لهستان در اواخر سالهای چهل بر افزایش تولید ناخالصی قرار داده شد، بعدها وصول باین هدف را از طریق تقسیم بخشی از سود بین مدیریت واحسد و کارگران تشویق کردند و اخیرا این تقسیم بر اساس سهم آنان در افزایش حد اکثر سود صورت گرفت. در واقع این سیستم تغییر نکرده است و هنوز هم مطابق آن عمل می‌شود، این سیستم در همین حال مانع پیشرفت علمی - فنی می‌شود. البته می‌توان سود زیاد را از طریق بالا بردن قیمتها یا تولید کالاها بی‌سود آورد که با شاخص‌های برنامه تولید تطبیق کند هرچند که محصولات غیر قابل فروش باشد و جوابگوی تقاضا نباشد و غیره. این سیستم تشویق، بی‌سود کالاهای عرضه شده به بازار و تنوع فزاینده، مرغوبیت کم و عدم قابلیت رقابت و نیز مصرف زیاد انرژی و مواد خام را به همراه دارد. باین ترتیب امکانات توسعه فروش در آینده بسیار محدود می‌شود. اما عمده ترین شر این مکانیسم - اقتصاد ایجاد سیستم حکمرانی اداری است. امریه‌ها شکم کسی را سیر نمی‌کنند.

بعقیده من ما باید هرچه زودتر خود را آماده جوابگویی به خواسته‌های "جامعه مصرف‌گرا" نمایم، باید به مردم به پیشرفت فنی روی آوریم، زیرا سوسیالیسم متکی بر حکمفرمایی و اداره بازی در رقابت با سرمایه‌داری وقت زبانی از دست داده است. ما باید اقتصاد را مضمأنه تر دگرگون سازیم و معدودیت هاشی را که در مناسبات با مصرف‌کنندگان وجود دارد از میان برداریم.

واحد های تولیدی باید خواسته های مردم را از لحاظ کمی و کیفی به بهترین وجه تامین کنند، آنها هم به قیمتهای ارزان. نباید بخاطر سودی که روی کاغذ نوشته شده تولید کرد. تشویق از طریق ارضای تقاضا هم ممکن است صورت گیرد. در این صورت پیشرفت بزرگی بدست می‌آید. چه سود از جایزه نقدی و برنامه های تولیدی که فراتر از شاخص اجرا شده است و تنبیه جنس در مغازه ها نیست و کالا های بنجل روی هم انبار می‌شود و در تولید این اصل حاکم است که "کسی که نوآوری کند خود متحمل ضررش می‌شود"؟ ما احتیاج به برنامه های دیگری داریم که سنجش موفقیت آن نه وابسته به آمار سالانه تولید باشد بلکه در رابطه با تکامل در زامدت اجتماعی صورت گیرد. البته چنین سیاستی نافی برنامه ریزی نیست ولی هدف گیری آن باید کاملاً دگرگون شود، باید

با توجه به نیازهای مردم و با ملاحظه وظایفی تعیین گردید که در زمینه علمی - فنی موجود است .  
و بالاخره رقابت ما با سرمایه داری باید برسر این مسئله باشد که احتیاجات مردم را با  
توجه به منابع موجود چگونه می توان به بهترین وجه برآورده کرد . در این صورت تلاش برای کسب  
سود حد اکثر نمی تواند ملاک مناسبی برای سنجش بارآوری واحد های تولیدی باشد . بی شک حل این  
مسائل بدون سرمایه گذاری در علوم و فنون قابل حل نیست . اینها همه کمک خواهد کرد تا  
سوسیالیسم نیروهای برانگیزنده تازه ای بگیرد .

## خط مرزی از کجا میگذرد ؟

گرهگیری وادالاسوف

دکتر علوم (اتحاد شوروی)

آیا مارکسیسم تضاد های اصلی سرمایه داری و سمت و سوی تکامل آنها بدرستی تشخیص  
داده است ؟ من عقیده دارم که زندگی پیش بینی های بنیانگذاران مکتب ما را بناتید رسانده است ؛  
تضاد میان ماهیت اجتماعی تولید و شکل فردی تملك بطور پیگیر از دورانی به دوران دیگر در جهت  
تملك اجتماعی حل می گردد و تولید اجتماعی مربوط با این تملك سوسیالیسم است ، حرکت بدان سمت  
است . پرفسور منشیکوف در بیانات خود این موضوع را تشریح کرده است . او توضیح می دهد که  
چگونه مکانیسم تملك اجتماعی از دوران هرج و مرج رقابت آزاد به نوعی اقتصاد سرمایه داری که  
عناصر عمده ای از برنامه ریزی را اخذ کرده و اینک در زمان ما در جریان فراطبی شدن خود ،  
در جستجوی مکانیسم های تنظیم کننده ، درست به هیئت کپتالیسم بین المللی فراروشیده است .  
تملك اجتماعی فزاینده در گسترش مشارکت در سهام نمایان می شود ، در این امر که سند بکاها وزن  
و اعتبار بیشتری می یابند و نوعی کنترل هر بازار کار بعمل می آورند ، در قدرت فزاینده احزاب و  
سازمانهای طبقه کارگر ، در کیفیت بالا تر زندگی ، در موکراتیک شدن اجتماع و هموارات آن شرکت  
وسیع تر زحمتکشان در مدیریت آن . به عبارت دیگر نفوذ واقعی زحمتکشان در فعل و انفعالات  
اقتصادی افزایش یافته است .

این وضع چگونه بوجود آمده است ؟ آیا کارفرمایان فضایل اخلاقی بیشتری کسب کرده اند ،  
بشردوست تر شده اند ؟ خیر ، منشاء تحولات " جدوجهد انسانگرایانه " طبقه سرمایه داران نیست  
بلکه علت آنها باید در منطق مبارزه طبقاتی دانست . این تحولات در درجه اول دستاورد  
زحمتکشان است . بیاد بیاوریم که مارکس چگونه پیروزی مبارزه چارنیست هارا که در نتیجه آن روز کار

د ساعتہ متداول شد، ارزہابی کرد، او این قضیہ را اولین پیروزی اقتصاد سیاسی کار ہر اقتصاد سیاسی سرمایہ می شمرد. تقلیل ساعات کار ہفتہ نشانہ ای از کرامت انسانی و بخشندگی پیروازی نبود: پرولتاریا این اولین بلندی را در مبارزہ بدست آورد و سپس جامعہ انگلیس میدان درگیری دو اقتصاد سیاسی گردید.

وقتی ما می گوئیم کہ "قابلیت های" سرمایہ داری را دست کم گرفتیم، تا حدودی درست است. ما در واقع بہ انعطاف پذیری طبقہ کارفرمایان و قابلیت مانور و حتی عقب نشینی آنها ہد و آنکہ مهمترین مواضع را رهاکنند، کم بہا دادیم. ما نرمش و تحریک ساختارهای پیروزی را دست کم گرفتیم. در عین حال عقیدہ دارم کہ ما قابلیت نیروهای مردمی را در معانعت از پیشرفت منطق تکامل سرمایہ داری و ایجاد ساختارها و مناسبات غیرسرمایہ داری رفاه اجتماعی در درون این اجتماع ناچیز شمردیم (و هنوز ہم ناچیز می شماریم). مبارزہ طبقہ کارگر و متحدان آن در اجتماع سرمایہ داری مدتها است کہ دیگر تنها عامل روبنائی نیست، دیگر یک عامل صرفا سیاسی نیست. امروزہ این مبارزہ اهمیت پایہ ای ہم می یابد، بی و پایہ اجتماع را تغییر می دہد، تغییر شکل در ہیئت و خصلت آن بوجود می آورد.

منظور من این است کہ سرمایہ داری امروزی در واقع چنان متشکلہ ای است کہ - بقول نینن - در جریان مبارزہ طبقاتی ناخواستہ بہ نظام اجتماعی جدید کشاندہ می شود. یعنی همانطور کہ مارکس تصور می کرد جریان ورفاتان تملک خصوصی در چارچوب تملک خصوصی صورت می گیرد. بنا بر این ما نباید دستاورد های جوامع غربی را تنها بحساب سرمایہ داری بگذاریم. این موفقیتها تا اندازہ زیاد حاصل تلاشهای طبقہ کارگر و متحدان آن است. تمدن غربی شایستہ احترام است اما در درجہ اول بخاطر پیروزی هایی کہ زحمتکشان و سازمانهای آنها بدست آورده اند.

از طرف دیگر ناچیز شمردن مقام و مرتبہ کنونی دموکراسی، کیفیت زندگی و پیشرفت فنی در غرب اولین شاخص طرز تفکر عقب ماندہ جزئی است کہ بخلط مارکسیسم بنیادگرا نامیدہ می شود - نہ چندان بہ معنای "روی گردانی آگاہانہ طبقاتی از ارزشهای پیروزی" است بلکہ در درجہ اول - عینا - بی احترامی بہ مبارزہ نیروهای دموکرات است کہ چنین نتایجی را بہار آورده اند.

همانطور کہ قبلا گفتیم جوامع غربی زمان ما عرصہ مبارزہ میان دو اقتصاد سیاسی است. امروزہ اغلب این سؤال طرح می شود کہ آیا سرمایہ داری می تواند بدون میلیتاریسم و نواستعمار ادامه حیات دہد. گاہ تنها جواب این است کہ: آری، ممکن است. اما من این سؤال را بنحود یگر جواب می دہم: آری، اجتماع غربی می تواند بدون میلیتاریسم و نواستعمار ادامه حیات دہد، ولی آنوقت شکلی از "سرمایہ داری" خواہد بود کہ صفات ویژه خود را از دست داده است. آنوقت مسئلہ قابلیت دوام آن بہ شکل مسئلہ ای کاذب درمی آید زیرا جهت "ادامہ حیات" باید از خود



بودنش چشم بهبود . اما برای آنکه عرصه حکمرانی سرمایه محدود شود باید مبارزه طبقاتی ادامه یابد . موفقیت‌هایی که در این مبارزه بدست آمده نباید موجب تضعیف یا حتی پایان دادن به آن شود . ما کمونیست‌ها و نیز متحدانمان هنوز کار زیادی در پیش داریم - نقش تاریخی ما بهیچوجه به پایان نرسیده بلکه برعکس براهمیت آن افزوده می‌شود (البته این مشروط بدان است که ما بتوانیم از سنت استالینی که به بن بست می‌انجامد ، بهریم ) . تضاد اصلی زمان ما را تنها می‌توان با توجه به تضاد میان کار مزدوری از خود بیگانه شده و سرمایه ، که توسط مارکس کشف و تبیین شده است بدروستی فهمید . این تضاد در جهان غرب از مراحل مختلف حل خود می‌گذرد درحالیکه حل آن در شرق پس از انقلاب اکتبر به شیوه های خاصی آغاز گردیده است . ولی این تضاد نه در آنجا و نه در اینجا بطور کامل حل نشده . به همین علت امروزه خط مرزی اجتماعی نه تنها از میان دو سیستم اجتماعی بلکه از لابلای آنها یعنی از میان نیروهای جهانی ترقی و رهائی بخش انسان ( از جمله جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک غرب ، نیروهای رهائی بخش ملی در " جهان سوم " و نیروهای دست اندرکار دگرگونسازی انقلابی در کشورهای سوسیالیسم موجود ) و نیروهای سرکوبگر ، نیروهای موجد بیگانگی و نیروهای محافظه کار ( بورژوازی گرداننده مجتمع های نظامی - صنعتی ، محافظ کپرادور و صاحب منصبان دولتی در کشورهای در حال رشد ، نیروهای استالینیسیم و محافظ رکود در کشورهای سوسیالیستی ) عبور می‌کند . این مبارزه همچنان ادامه دارد و بنسب برابرین مارکسیسم از رفق نیافتاده است : برآیندهای اصلی کشف شده توسط آن همچنان عمل می‌کنند . موجبی نیست که ما از بابت وفاداری به آرمان‌هایی که در جریان مبارزه طبقاتی در قرن گذشته بوجود آمده شرمند باشیم . ما وظایف عظیمی داریم که باید انجامشان دهیم : باید بخاطر حفظ بقای بشریت و نوسازی اجتماعی جهان مبارزه کنیم . اقتصاد سیاسی کار به حل مسائل اقتصادی منطقه تکامل یافته سرمایه داری کمک کرده است اما اینک باید جوابگوی ضروریات عام بشری که در مسیر جریان تاریخ جهان بوجود آمده یعنی جوابگوی تکامل مجموعه تمدن جدید باشد .



مانده از صفحه ۵۲

و نیز رجوع شود به : Л.М.Спирин. Из истории РКП(б). В годы гражданской войны и интервенции. - "Вопросы истории КПСС" 1989, № 3

- ۱- و.و.ای. لنین ، مجموعه آثار ( روسی ) جلد ۴۲ ، صفحه ۱۶ ( آلمانی ) جلد ۳۱ ، صفحه ۵۰۵
- ۱- ل. تروتسکی ، مجموعه آثار ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۸۱ ( روسی )
- ۱- همانجا ، صفحه ۲۱۸
- ۱- رجوع شود به : Известия ЦК КПСС, 1989, № 2. стр. 212
- ۱- و.و.ای. لنین ، مجموعه آثار ، ( روسی ) جلد ۴۳ ، صفحه ۳۷ ( آلمانی ) جلد ۳۲ ، صفحه ۱۹۵
- ۱- رجوع شود به : Известия ЦК КПСС, 1989, № 2. стр. 202

# کشمکش مذاکرات یا صلح از یادرفته

علی خاوری

د بهراول کمیته مرکزی حزب توده ایران

شعله های آتش جنگ ایران و عراق که هشت سال درگیر بود خاموش شده اما زغال آن هنوز می سوزد .

جمهوری اسلامی قریب دو سال پیش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را پذیرفت اما اقدامات جدی و موثری در جهت مذاکرات صلح بعمل نیامد . هر یک از طرفین دعوا خود را پیروز می شمارد و سرسختانه می کوشد آنچه را که در میدان نبرد بدست نیاورده پشت " میز گرد " از آن خود سازد .

آشکارا باید گفت که این " پیروزی " ادعائی برای ایران و عراق هر دو به بهائی بس گزاف تمام شده است: بیش از یک میلیون کشته ، دو میلیون زخمی و غلیل ، هزاران خانوار آواره که هیچ وسیله ای برای زندگی ندارند ، صدها شهر و روستای ویران شده و اقتصاد ویران شده بیلان تاثر انگیز این پیروزی است .

محافل امپریالیستی و صهیونیستی که منافع زیادی در ایجاد و ادامه جنگ داشتند سخت مواظب بودند که هیچیک از طرفین پیروز نگردد . آنها در این اندیشه بودند که در کشور ضعیف شده را تابع خود سازند و در واقع چنین وضعی هم پیش آمده است . هر دو کشور مجبورند ۲۰ - ۲۵ سال منابع زیرزمینی خود را غارتگرانه استخراج کنند تا خسارتهای مادی جنگ جبران شود . محافل انحصارگر غرب در همان حال که جنگ درگیر بود نوید " معامله قرن " را که میلیارد ها سود برایشان خواهد داشت ، بخود می دادند . آنها امید داشتند که در کشور ویران شده اجبارا دست طلب بسوی آنها دراز خواهند کرد .

قطع کشتار را نباید بهیچوجه بحساب توفیق خرد و صلح دوستی رژیمهای جنگنده گذاشت . واقعیت آنها را مجبور باین اقدام کرد . به اقتصاد سراسر ویران شده و کشور خسارتهای جبران ناپذیری در میدان جنگ وارد آمد ، نارضایتی مردم ایران و عراق شدت می گرفت و سرانجام تعهد نیروهای صلح دوست در کشور و نیروی صلح در سراسر جهان و سازمان ملل هم نقش مهمی بسازی

کرد.

ولی با این همه کار از حد آتش بس فراتر نرفته است. بوضوح پدید است که دولت‌های د و کشور قصد ندارند دست از سیاست‌های عیب خود بردارند. در اینجا لازم است که سازمان ملل متحد و کلیه نیروهای ترقیخواه سیاره ما اقدامات جدی بعمل آورند.

سالمات که ایران و عراق بر سر کنترل اروند رود سرسختانه مبارزه می‌کنند. جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی هم که تحت کنترل ایران است مورد مناقشه است.

عراق ادعای مالکیت اروند رود را دارد. ایران حق خود را برای رودخانه باتکیه بر قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره که طبق آن مرز میان د و کشور بر اساس موازین بین‌المللی خط میانه رود خانقاسه مستند می‌دارد. صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق که خود در الجزیره این قرارداد را امضاء کرده است طی يك برنامه تلویزیونی در آغاز جنگ علناً آنرا منسوخ اعلام کرد.

ولی فسخ يك جانبه قرارداد الجزیره، جنگ خونین هشت ساله و مذاکراتی که اینک قریب دو سال است جریان دارد هیچکد مرز ثابتی را در مناسبات صلح آمیز و حسن همجواری برای ایران و عراق تضمین نکرده است. بنابه اظهارات مقامات تهران ۲۴۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران در اشغال عراق است. ارتش‌های د و کشور در خط جبهه ای بطول ۱۰۰۰ کیلومتر در حال آماده باش در برابر یکدیگر ایستاده اند.

جمهوری اسلامی می‌توانست شش سال قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل نه تنها به برقراری آتش بس دست یابد بلکه ترتیباتی هم بد هد که آثار و عواقب تجاوز از میان برود. ولی این کار صورت نگرفت. خرمشهر در نتیجه جنگ اپتارگرانه مردم ایران و نیروهای مسلح در ماه مه ۱۹۸۲ آزاد گردید. این شکست صدام حسین را مجبور ساخت پیشنهاد قطع مخاصمات و پس کشیدن ارتش عراق را از خاک ایران مطرح کند.

اما سیاست توسعه طلبانه صدور انقلاب و شعار "جنگ، جنگ، جنگ تا پیروزی" و تلاش برای استقرار نظام اسلامی طبق الگوی تهران در عراق باعث شد که خلق‌های د و کشور شش سال دیگر هم گرفتار جنگ خونین باشند. صد ههزار انسان می‌بایست هنوز کشته می‌شدند تا اینک جمهوری اسلامی زیر فشار بحران‌های اجتماعی و اقتصادی حاضر به قبول آتش بس گردد.

از همان آغاز درگیری نیز قابل پیش‌بینی بود که مسائل يك چنین منطقه استراتژیکی مهمی از جهان را (۶۰ درصد نفت غرب از این منطقه تامین می‌شود) نمی‌توان به نیروی قهر حل کرد. ولی برای حکام ایران سالها وقت لازم بود تا آنهم در آستانه ووشکستگی این حقیقت ساده را درک کنند.

حزب ما همواره د و مرحله کاملاً متفاوت را در این جنگ هشت ساله مشخص کرده است.

مرحله اول از سپتامبر ۱۹۸۰ تا ماه مه ۱۹۸۲ طول کشید. این مرحله از جنگ برای مردمان ایران جنگ رهایی بخش شمرده می‌شد و عراق متجاوز بود. در مرحله دوم پس از آنکه مردم ایران در برابر ارتش عراق ایستادند معلوم بود که ادامه آنرا نمی‌خواهند. و اهداف ساختگی صدور انقلاب اسلامی و جنگ با کفار که حکام جمهوری اسلامی در آن اصرار می‌ورزیدند نه دوامی داشت و نه محاب‌کننده بود.

چنین بنظر می‌رسد که جنگی که برای مردم دو کشور جز آتش و اشک چیزی ببار نیاورد، طابع ناآرامی را که خواب پیروزی در میدان را می‌دیدند آرام کرده است. نیروهای صلح دوست و ترقی‌خواه چنین اندیشه‌ای را می‌پروراند. اما در واقع امر رفتار طرفین و بخصوص رفتار عراق جای چندانی برای خوش‌بینی نمی‌گذارد. جای تاسف است که عراق حتی پس از این تجربه‌های تلخ هم فکر دست‌هایی به سلطه در منطقه خلیج را کنار نگذاشته است. و رهبران انقلاب اسلامی در تهران همچنان ادعا می‌کنند که در سراسر جهان اسلام رسالتی بعهده دارند.

عراق و دیگر حکومت‌های عربی از انقلاب اسلامی که بنیاد گرائی اسلامی را راهنمای سیاست خود کرده است بهم دارند. ایران نیز بنوبه خود تجربه‌های مرحله اول جنگ و همسنگی بسیاری از کشورهای عربی را با عراق از یاد نبرده است. مثلا عربستان سعودی که ثروتمندترین کشور منطقه نفت خیز است، همراه با "دوستان" بانفوذ خود در ایالات متحده طی سالهای جنگ تنها به ارسال کمک‌های مالی برای عراق اکتفا نکرده است. این کشور سیاستی را پیش برد که طی آن قیمت نفت - که عملاً تنها منبع تغذیه اقتصاد ایران است - از ۳۴ به ۵-۶ دلار بازا\* هر بارل تنزل کرد. پیوند عربستان سعودی و عراق همچنان برقرار است.

بطور کلی اعضای شورای همکاری عربی\* نسبت به مسائل منطقه سیاست محافظه کارانه‌ای دارند و انقلاب اسلامی در ایران را رویدادی منفی می‌شمارند. از آنجا که تلاش جهت صدور انقلاب اسلامی خلاف منافع آنها بود به حمایت از عراق در جریان جنگ برخاستند و این امر کمک عمده‌ای به نزدیکی آنها نمود. عراق مقدار قابل ملاحظه‌ای سلاح از مصر گرفت. راه وصول به دریا هم برای عراق که از خلیج فارس بهره‌مند داشت از طریق خاک اردن تامین گردید.

سران کشورهای عضو شورای همکاری عربی که موضع گیریهایی کا زابلانکا\*\* را در این مسئله قبول دارند طی ملاقاتی که در سپتامبر ۱۹۸۹ صورت گرفت حمایت خود را از سیاست عراق و حقیق تاریخی این کشور نسبت به شط العرب اعلام داشتند.

\* شورای همکاری عربی در فوریه ۱۹۸۹ توسط سران کشورهای مصر، عراق، اردن و جمهوری عربی یمن تاسیس گردید. (تحریریه)

\*\* مصوب کنفرانس فوق‌العاده سران کشورهای عربی که در سال ۱۹۸۹ در کا زابلانکا برگزار شد.

ادعاهای ارضی پردامنهٔ متقابل و ترس و بدبینی عمیقی که طرفین نسبت به یکدیگر دارند، حل مسالمت آمیز مسئله را دشوار می سازد. رژیم های استبدادی و فقدان آزادبهای دموکراتیک در دو کشور بر حدت مسئله می افزاید. روزنامه وابسته به محافل رسمی اطلاعات که در تهران منتشر می شود در شماره سوم ژوئیه ۱۹۸۹ خود می نویسد: "نیروی هریک از طرفین در مذاکرات وابسته به قدرت و امکاناتی است که بتوانند در عرصه سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی بوجود آورند." آیا این بدان معنا است که بازهم بر قدرت تسلیحاتی خود بیافزایند تا کار مذاکرات را با موفقیت به آخر برسانند؟

کروبی، رئیس مجلس شورای اسلامی در ملاقاتی با خانواده شهیدایی پرده اعلام کرد که: ایران آماده می شود تا سرزمینهای اشغال شده خود را بزور اسلحه بازپس گیرد. در صورتیکه مذاکرات میان ایران و عراق درباره اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل به نتیجه نرسد آنوقت نیروهای مسلح ما متجاوز را مجبور خواهند کرد به پشت مرزهای برسمیت شناخته شده بین المللی عقب روند.\* آیا بازهم جنگ را وسیله حل اختلاف می کنند؟

این جنبه قضیه نیز خطرناک است که هر دو طرف می کوشند مواضع خود را از لحاظ ایدئولوژیک مستحکم سازند. آنها آتش درگیری را میان طرح پایان اسلامیسیم ایران و پایان عربیسیم عراق مصنوعاً تمدی می کنند. حمایتی که از ادعای مالکیت عراق بر اروند رود در کنفرانس فوق العاده سران کشورهای عربی در بهار سال ۱۹۸۹ بعمل آمد روشنی بود که بر آتش اختلاف ریختند.

آنطور که پدید است عراق می کوشد نیای عرب را علیه جمهوری اسلامی برانگیزد. از طرف دیگر تهران هم به گزاف بخود حق می دهد ایدئولوژی خود را به جهان اسلام تحمیل کند. "صدای جمهوری اسلامی ایران" در ۲۷ مه ۱۹۸۹ تطقی از بشارتی پخش کرد. معاون وزیر امور خارجه طی سفری به ترکیه اعلام کرد: ایران وظیفه خود می داند از حقوق مسلمانیان در هر نقطه جهان که باشند دفاع کند و این عمل را مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر نمی داند.\* درست همین سیاست کشورهای همسایه عرب و غیرعرب مسلمان را به وحشت می اندازد. در عین حال موضع گیری خصمانه برخی از کشورهای عربی در مقابل ایران نیز خوشایند نیست.

خاویر پریز د کویسیار، دبیرکل سازمان ملل متحد در ۱۸ مارس ۱۹۸۹ اظهار تاسف کرد که در آتش هنوز هم به پشت مرزهای شناخته شده بین المللی عقب نرفته اند هرچند که این امر در ماده اول قطعنامه ۵۹۸ به وضوح منعکس شده است.

عراق ۲۴۰۰ کیلومتر مربع اراضی اشغال شده ایران را وجه معامله ای در کشمکش با

# تولد نوین اکتبر

والد یا تیتل بوم

عقیده کمونیستها درباره لزوم حل مسائل خطرناک و تامین آینده اطمینان بخش برای بشر با توجه به واقعتهای جدید در جهان چیست - اهمیت انقلاب کمپرسوسهالیمتی اکتبر، تجربه ها و درسهای آن را چگونه ارزیابی می کنند؟ ماهیست و پویایی تحولات اجتماعی در زمان ما به چه شکل بروز می کند؟ والد یا تیتل بوم پناهه درخواست تحریر به مجله نظر خود را در این باره و در زمینه دیگر مسائل مربوط به هفتاد و دومین سالگرد انقلاب اکتبر بیان می کند.

## پشتیبانی از دموکراسی همه جانبه

تصویر انقلاب اکتبر برای من و بسیاری از کمونیستها که در زمان این انقلاب می زیسته اند، در مرور سالها تغییر یافته است. تصورات دوره جوانی ما که با دهه دوم حکومت شوروی همزمان بوده با تصورات امروزی ما که با سنی بالای هفتاد، هفتاد و دومین سالگرد انقلاب اکتبر را برگزرا می کنیم تفاوت عمده دارد. این امری کاملاً طبیعی است زیرا همه چیز در حال تغییر است. برای ما انقلاب اکتبر در دوره جوانی مان رویدادی دوران ساز در تاریخ جهان بود، زیرا تنها به معنای هجوم به کاخ زمستانی و واژگون سازی یک نظام سیاسی نبود بلکه - و من امروز هم بر این عقیده هستم - محمل امید آینده بود. ندای انقلاب اکتبر در سراسر جهان پیچید. اکثر احزاب کمونیستی تحت تاثیر آن بوجود آمدند و تحولات عمیقی در زندگی سیاسی و اجتماعی صورت پذیرفت. بنابراین ما که با تمام وجود مجذوب این رویداد بودیم چنین می آمد که سرگذشت بشریت به پایان رسیده و قدمی اساسی در آغاز مسیر تاریخ راستین آن برداشته شده است. ما به نیروی الهام حس کردیم و دریافتیم که روند جدیدی بازگشت است و کلیه خلقها تنها پت را ندارند. اینکه انقلاب اکتبر را بی کم و کاست، فارغ از زمان و ویژگی های کشورها و قاره های مختلف، تکرار کنند.

در سال ۱۹۴۲ سعی کردند در شیلی شوراها را بوجود آورند. من در آن زمان ۱۶ سال داشتم. البته امروز آسانتر می توان فهمید که این تقلیدی چشم بسته بوده، کاربرد الگویی بوده که

بهبود و با واقعیات کشور ما سازگاری نداشته است. ولی این تلاش درخور روح آن زمان بود زیرا فضا آکنده از این اندیشه بود که انقلاب عالم گیر و روندی دائمی است. حتی لندن در سال ۱۹۱۷ عقیده داشت که انقلاب جهانی چندان دور نیست. هرچند در سال ۱۹۳۲ وضعیت کاملاً فرق کرده بود ولی پیروزی انقلاب اکبر جان به ای نیرومند داشت، یک دموکراسی مستقیم و حاکمیت میلیونها افراد خلق را بوجود آورده بود. چنین چیزی هرگز در جهان دیده نشده بود. اما پس از چندی استالینیسم حرکت دموکراتیک انقلاب اکبر را چندین سال متوقف ساخت و این برای خلقهای اتحاد شوروی و کلیه احزاب کمونیستی ما جرای محنت باری شد. اینها زیر سایه شوم دشمنان دموکراسی که بنام آن علیه آزادی اقدام می کردند، قرار گرفتند. حاصل آن وضع اسفباری است که بسیاری از احزاب کمونیستی تا به امروز هم دچار آن هستند. ولی من امید وارم روزی فرارسد که جنبش ما به جبران کامل خسارتی موفق شود که از قبل دیکتاتوری جبارانه استالین، افکار مطلق و بیژگیهای ملی انقلاب و خیانت به آرمانهای آزادی و خلافت به آن وار شده است. منظورم این است که باید به سرچشمه های دموکراسی اکبر، به ماهیت انسانگراییسه مارکسیسم بازگردیم.

انقلاب اکبر براسستی جهشی در تکامل فرهنگی بشر و در عین حال در تدویم سنتهای بسود که هم با آرمانهای رجال عصر روشنگری و سوسیالیست های تخیلی مربوط می شد و هم به ریشه های عمیق تلاشهای انسانگراییانه مردم که به عرصه دین می رسید پیوند می گرفت. مگر مسیحیت مردم را به پرهیز از اعمال قهر، به صلح و احترام متقابل فرا می خواند؟ آیا مسیحیت در مرحله آغازین خود در اشکال کمونیسم بدوی روح آزادی را مجسم نمی کرد؟ مگر انقلاب اکبر هم مشحون از چنین تلاشهایی نبود؟ عده طلب پذیرش این اصل است که دموکراسی در آستانه قرن بیست و یکم نه بورژوازی و نه پرولتاریائی است بلکه فقط می تواند دموکراسی عام و همه جانیسه بشری باشد بدون هیچگونه محدودیتی. آزادی برای همه ارجعند است.

گاه شنیده می شود که می گویند انقلاب اکبر انحراف تاریخ بوده است، اما خلاف این راهم می گویند که این انقلاب بموجب لزوم تحول ساختاری جهان بوجود پیوسته است. من یقین دارم که این انقلاب بزرگ رویدادی اتفاقی نبوده است. اگر در سال ۱۹۱۷ روی نمی داد چندی بعد صورت می گرفت هرچند در شرایط و به صورت دیگر. تکامل اجتماعی، رشد مداوم جامعه تحولات عمیق ادواری را ایجاد می کند. البته بعید بنظر می رسد که این تحولات بشیوه انقلاب اکبر بار دیگر تکرار شود زیرا این انقلاب بموجب مجموعه ای از اوضاع مشخص و ملموس صورت گرفت. اما زمان درگونیهای کیفی جهان سپری نشده است هرچند که مکان و چگونگی وقوع آن ثابت نباشد بلکه تغییر یابد.

در آن زمان اروپا عرصه غلبان در سیاره ما بود. رویدادهای ونزولا، وضعیت بحرانی در آرژانتین و پرو نشان می دهد که امروزه قاره پیرتلاطم آمریکا لا تین چنین عرصه ایست که در آن میلیونها انسان امید به زندگی عادی انسانی - تأمین مسکن، بهداشت و دستیابی به فرهنگ - را از دست داده اند. اما در اینجا و هرجای دیگر باید انقلاب صرفنظر از آنکه به چه شکل ویژه ملی رشد می کند، قدم بقدم با دموکراسی جامعی همراه باشد. این در واقع صفت مشترکی است که امروزه فعالیت انقلابی خواستار آن است. من بانظر کسانی که در این راه بر اقلیتی تکیه می کنند موافق نیستم هرچند که این اقلیت عزمی سخت استوار داشته باشد.

این نیز مسلم است که "حق رهبری انقلاب در انحصار یا از امتیازات حزب خاصی نیست. باید دیگر این صحبتها را کنار گذاشت که تنها کسی که خود را کمونیست می نامد و نه دیگری، لیاقت

آن را دارد که مبارزه بخاطر تحولات اساسی را رهبری کند. در میان پیشاهنگان توده های خلق نیروهائی وجود دارند که نه در حرف بلکه در عمل مستمر خود در این راه تلاش می کنند. و انقلاب ظفرمند در آمریکای لاتین یعنی انقلاب کوبا و نیکاراگوئه حکایت از این امر دارد. در عین حال که در نیکاراگوئه سازمانی که خود را کمونیستی قلمداد می کرد علیه ف. س. ل. ن. برخاست.

تصورات درباره روند انقلاب، اهداف و نیروهای آن در جریان شکل گیری تحولات اجتماعی تغییر می یابد ولی بهیچوجه نباید این تغییرات با دیکتاتوری، نفی آزادبها و دستاورد های پیشین یا حتی افراط گرائی هائی به شیوه درآورد سته پل پوت همدوش گردد بلکه باید مشتمل بر اقداماتی شود که بخاطر حفظ منافع مردم واقعی، احتیاجات و آرزوهای آنها انجام می گیرد. در عین حال نباید از یاد برد که ارتجاع و محافظه کار حتی صور مسالمت آمیز و خالی از قهر ترقی اجتماعی را هم نمی پذیرند. کافی است به شبلی بیاندیشیم که پس از پیروزی اکثریت مردم در انتخابات که می خواست امتیازات اقلیت را محدود سازد، دوره سیاه کاری فاشیستی و حمله همه جانبه به دموکراسی آغاز گردید. در اینجا کمونیستها در صفا اول به مدافعه برخاستند. این درس تاریخ را نباید به فراموشی سپرد. این تجربه مبارزاتی حزب ما حاکی از آن است که سرنویشت حزب بطور گسست نباید بر با دموکراسی پیوند دارد و این خود مستلزم نوسازی جامعه است.

این هردو بهم وابسته اند: دستیابی به دموکراسی کامل بدون تحولات بزرگ اجتماعی تصورناپذیر است و این خود بدون آزادبهای بیشتر امکان ندارد. اما جلوگیری از کج رستی های انقلاب، پرهیز از انحرافهای تاسف بار و جنایاتی که بدروغ بنام آرمانهای والا و هدفها مرتکب می شوند مستلزم کنترل شدید دموکراتیک بر قدرت و دفع فرمانروائی اداری از قدرت است. همین دموکراسی است که منافع اجتماعی را فدای منافع فرقه ای می سازد و وضعیت های بحرانی را بوجود می آورد. خلاصه در اینجا کنترل جمعی، حاکمیت خلق و تنوع نگرش ها و عقیده ها لازم است.

بعقیده من ماهیت اندیشه نوین همین است. تکامل دموکراسی و جامعیت یافتن آن در صورتی تأمین می شود که توده های مردم این اندیشه را از آن خود سازند. آری، این محصول دموکراسی غربی است که خود محصول متضادی است که در دامان برده داری پدیدار شده و طی مدت درازی در استبداد های شرقی، جائیکه معنای زندگی انسان، تصور از ارزشها و ادراک از ماهیت سیاست با برداشت غربی از همین مقولات تفاوت داشته، رایج نبوده است. اما امروزه تمایل به ایجاد دموکراسی جامع - هرچند هم که هنوز در همه جا بارز نگشته باشد - قبول عام یافته و بازگشت ناپذیر شده است. قبول دموکراسی جامع در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی نیز بارز شده است، به عقیده من این وضع می بایست از همان آغاز بوجود می آمد؛ زیرا هدف نهائی سوسیالیسم برچیدن بساط حکومت است، حکم بر این بوده که اداره امور مادی جایگزین حکومت بر انسانها شود و خودگردانی کمونیستی بوجود آید. این تحولات مستلزم رواج فرهنگ سیاسی عالی و شناخت عمیق فعل و انفعالات اجتماعی است، زیرا تلاش مردم برای شرکت در بررسی، تصویب و عملی کردن تصمیمات که به آینده جامعه و آینده خودشان مربوط می شود رویه رشد دارد.

من عقیده دارم که جریان درگرونیسازی در اتحاد شوروی مکتبی برای فراگیری چنین فرهنگی در سلوک با یکدیگر است و پیشرفت بزرگی در تکامل دموکراسی در جهان بشمار می آید.

در واقع مردم هرگز پیش از این با چنین شدتی وارد فعالیت اجتماعی نبوده اند و شکل گیری آن را همین نمی کرده اند. با این همه عقیده دارم که مسئله کارها - مسئولان دولتی و حزبی که در مکتب اندیشه قدیم تربیت شده اند - هنوز کاملاً حل نشده و همچنان مسئله حادی مانده است. دشواریها از این بابت نیز حدت می گیرد که بسیاری مسائل طی مدت طولانی انباشته شده



و تلاش مردمی جهت یافتن راه حل آنها تازه اخیرا امکان پذیر گشته است. ولی حل این مسائل زمان خاص خود را می طلبد و در واقع هنری است که باید آموخته شود.

### فرهنگ و سیاست

در جوار توسعه دموکراسی فرهنگ هم با انگیزش انقلابی خود بیش از پیش به عامل مهمی در نوسازی جهان امروز تبدیل می گردد. این سؤال مطرح می شود که آیا امروزه برای تأمین پیشرفت اجتماعی تغییرات اساسی در عرصه فرهنگی کافی نیست که باید حتما منتظر تحولات بزرگ سیاسی بود. بنظر من مسئله باین شکل مطرح نیست که کدام کار را باید اول انجام داد. بین فرهنگ و سیاست باید تاثیرات متقابل پویایی وجود داشته باشد. اما چنانکه تجربه های انقلاب اکثر نشان می دهد این رابطه در عمل همیشه بوجود نمی آید. نتیجه آن هم ناهنجاریهای بزرگ اجتماعی است. مثلا در اتحاد شوروی تکامل فرهنگی از آهنگ افتاد. عقب ماندگی نسبی آن موجب بروز يك سلسله مسائل فوق العاده پیچیده و اختلافات اجتماعی گردید. علت این امر آن بود که استالین انقلاب فرهنگی را قبل از موقع متوقف ساخت زیرا او اولین نتایج این انقلاب (رشد ظرفیت فرهنگی، موضع گیری انتقادی در جامعه و غیره) را تهدید می کرد. قدرت شخصی خود و اساس آن یعنی دستگاه فرمانروائی اداری می دانست.

کونیستها مدتها از کلمه روشنفکر پرهیز می کردند. این کلمه موهن یا حتی ضد انقلابی بشمار می آمد زیرا "رهبر کبیر" آنرا با لحن تحقیرآمیزی بکار می برد و ابراز عقیده شخصی مرسوم نبود. از این کلمه چون لفظی الحادآمیز اجتناب می شد گویی که قداست حزب از بابت آن خدشه دار می گردید، حزبی که در آن خطا ناپذیری استالین همردیف معصومیت پاپ در کلیسای کاتولیک می نشست. تفکر تئوریک و خود حزب از واقعیت و پیشرفت علمی و فرهنگی در جهان جدا افتاد. ترقی علمی و فرهنگی در عین تکامل انقلاب علمی - فنی جای همواره کمتری در ذهن کونیستها می یافت. در نتیجه آنها نمی توانستند از دستاوردهای آن بهره مند شوند. چهره کونیسم - بتدریج رنگ می باخت و پمپا به پدیده ای منسوخ بنظر می آمد.

البته استثناء هم وجود داشت. مثلا پابلو پیکا سو عضو حزب کونیست فرانسه ماند و لسی هیچگاه ضرورتی ندید که به شیوه رئالیسم با اصطلاح سوسیالیستی نقاشی کند و خود را تابع مقررات مربوط به آن نماید. ولی در اکثر موارد دیگر سازش کاری، کوردهنی و انکار بر خرد و خلاقیت غلبه داشت. عقب ماندگی معرفتی جدی احزاب کونیستی از جمله در اکتفا به یادگیری معدودی نقل - قول ها و فقر بیان و فقدان طراوت شعارها و انشای اسناد نمودار می شد. فرهنگ و سیاست می توانند بهم نیرو دهند (البته منظور فرهنگ ممتازان نیست بلکه حرف از فرهنگ عام بشری و مردمی در میان است).

نقیصه دیگری که تا به امروز هم در جنبش ما باقی است رودر قرارداد آن - گاه خصمانه - پرولتاریا و روشنفکران است. بنظر من کارگر قرن بیستم و یکم، کارگر آغاز هزاره سوم، عمدتاً اشتغالی فکری خواهد داشت. در عصر انقلاب علمی - فنی، در دوره سپهرنتیک و کامپیوتر و ادک - های خود کار جز این نمی تواند باشد. بنابراین نوسازی احزاب و بخصوص کادرهای ما ضرورت دارد. در گذشته ملاکهای گزینش آنها معمولا عبارت از این بود که شخص مورد اعتماد باشد، مخالفت نرزد و به "اختیار خود" کار نکند. مهم آن است که عقیده خود را نسبت به نقش فعالین حزبی تغییر ندیم و این اصل را راهنمای خود سازیم که حزب شعور زنده و خرد جمعی است. عملی کردن این اصل خود انقلابی بشمار می آید و فقط در این صورت است که حزب پیوند محکمی با

نسلهای آینده برقرار خواهد کرد.

طی دوره استالینیسیم در اتحاد شوروی پیوند حزب و توده ها گسسته شد (که حالا باید از طریق پرسترویکا دوباره برقرار گردد). حزب بیانگر خواسته های مردم نبود بلکه واسطه ضربه گیری را تداعی می کرد که میان شهروندان و دستگاه حکومت قرار گرفته بود. حزب بخشی از همرم فرمانروایی اداری بود که راس آن به حل مسائل می پرداخت. اما پیشاهنگ نباید نقش "آشزنشانی" را بازی کند برخس: نقش آن عبارت از این است که ابتکارها و پیشنهاد های مترقی مردم می شهبر وندان و سازمانهای مختلف آنان را تکامل بخشد و برانگیزد و از برنامه های آلترناتیو سازنده حمایت کند.

این مسائل حل نشده را نمی توان نادیده گرفت زیرا یکی از علل رکود، بروز حالت پیش از بحران سوسیالیسم، خراب شدن رابطه حزب و طبقه کارگر که سرانجام به اعتصاب کشید، همین مسائل است. این اعتصاب ها در ضدیت با اساس سوسیالیسم یعنی حاکمیت زحمتکشان نیست بلکه علیه تبدیل این حاکمیت به فرمانروایی اداری، علیه ظاهرسازی در کار سندیکاها و سایر سازمانهای اجتماعی، علیه تفکر فرسوده بخش عمده ای از کادرهای رده های متوسط تشکیلات حزبی، علیه کسانی است که به استقلال خلاق توده ها باور ندارند و می ترسند که این استقلال در ادامه تکامل خود از کنترل خارج شود.

اما روند دگرگونسازی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی چهره انقلاب اکتبر را بعنوان مبداء تاریخ جدید به قرن بیست و یکم می برد و من تردید ندارم که صد میوند ویستمین (در اینجا بی اختیار ویستمین سالگرد انقلاب کبیر فرانسه بخاطر می آید) سالگرد این انقلاب با پیروزی اندیشه جامعه عدالت اجتماعی برگزار خواهد شد که به همگان امکان سکوفاندن استعدای های شخصی را می دهد.

ایجاد چنین شرایطی سرمایه اداری را حتی در مناطقی هم که به عالیترین درجه رشد یافته است به رقابت خواهد کشاند. ولی بعقیده من باید نخست بسیاری مسائل را روشن کرد. چطور استالین توانست طرح لنینی حزب و حکومت شوروی، برداشت مارکسیستی از مسئله انمان را چنین ناهنجار سازد؟ سوسیالیسم چه امکاناتی را فراهم کرده است که ماجرای محنت بار دوره شخصیت پرستی تکرار نگردد؟ چگونه می توان توازی میان ارزشهای عمومی و ملی برقرار ساخت و از خراب شدن مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی، آنطور که در گذشته پیش آمده است، تا حد بنروز درگیری های گوناگون، جلوگیری کرد؟

بدون شك سوسیالیسم در سالهای اخیر برای بسیاری از مسائل فعلی راه حل های لازم را یافته است. بعقیده من اندیشه نوین بحق می خواهد از هیچ الگویی تقلید نکند، الگویی که در گذشته اجبارا یا ناخواسته از بعضی انقلاب ها ساخته شد و در نتیجه به جریان سایر انقلاب ها لطمه زد. درجهان سراسر پیوندی که امور باشدت بیشتری بین العلی می شود باید بخصوص برحق تصمیم گیری مستقل تاکید داشت.

حزبها تجربه هایی در زمینه راه مسالمت آمیز انقلاب گرد آورده است. این تجربه هانمحصر بفره است و امروزه هم برای ما بسیار مهم است. ما نمی توانیم این تجربه ها را تکرار کنیم بلکه باید آنها را با توجه به درسهای اسفناک (روش خضعتانه امپریالیسم آمریکا و ارتجاع داخلی در برخورد با تحولات انقلابی حتی وقتیکه مسالمت آمیز انجام شود) در شرایط جدید بکار ببریم و راه خود را بصوی سوسیالیسم بیابیم. این مسئله در کنگره پانزد هم حزب ما که اخیرا برگزار شد موضوع مباحثات شدید بود. مسئله برسر ارزیابی سابقا متداول سطحی از دشمن - خارجی و

داخلی - ما بود که در اتحاد با کمسرنهای چند ملتی کودتای نظامی را تدارک دیدند و نیز بر سر این بود که جهان نه تنها از سال ۱۹۱۷ یا ۱۹۲۲ که حزب ما بنیانگذار شد بلکه طی بیست سال هم که از نشر چهاردهم حزب ما می گذرد سخت تغییر یافته است، و اینکه حزبی که روبه آینده دارد (اکثر مردم شیلی کمتر از ۳۰ سال دارند) نباید دنیا را با دید کهنه بنگرد.

سؤالها با حدت هرچه تمام تر مطرح می شد. مارکسیسم اولین مکتبی است که اثبات علمی توانین نگاه اجتماعی را بدست داده است و کلیه ادراک دیالکتیک نوسازی جهان را عرضه داشته است. ولی برعکس امروزه ما در تار تحلیل انقلاب علمی - فنی در پشت قافله لنده می زنیم و در بررسی تحولاتی که در عرصه ناز و ساختار اجتماعی روی می دهد عقب مانده ایم. ما از تغییراتی که بر اثر برنامه ریزی و فکری شدن تولید و کاربرد امکهای خود کار در اندیشه زحمتکشان بوجود می آید تصویری ناکافی داریم. ما توجهی به رواج روشهای جدید در سازماندهی و تکامل تولید نداشته ایم. ننگره باین نتیجه رسید که نباید کار را به تدوین شعارهای سیاسی محدود کرد بی آنکه در زمینه تئوری به پیشرفتهای لازم دست یافته شود. در اینجا همفکری کارشناسان و متخصصان از تمام رشته ها لازم است. ما حتماً باید تفکر روشن علمی را وارد کار حزب نماییم. وزنه سیاسی و اعتبار حزب نظریه پیچیده تر شدن دائم فعل و انفعالات اجتماعی، تنها وابسته باین نیست که چه تعداد از کارگران عضو آن هستند.

پیشرفت علم اطلاعات (بانک اطلاعات و غیره) که بی شک تکامل بیشتری هم می یابد انجام وظایف جدیدی را از فعالان سیاسی می طلبد. این علم، اطلاعات همواره کامل تر و دقیق تری را از نگرانی ها و انتظارات مردم، از تمایلات افکار عمومی و تحولات اقتصادی و نیز راه حل های مختلف مسائل بدست می دهد. همیشه طور کاربرد صحیح این اطلاعات مستلزم سطح کیفی عالی تری در تار فکری حزب است. منظور این نیست که حزب به نوعی کامپیوتر یا آدمک خود کاری مبدل شود ولی حزب باید به سازمان سیاسی عصر انقلاب علمی - فنی که عملاً در تمام عرصه های اجتماعی تحولی بوجود آورده است، مبدل گردد. ما برای آنکه بتوانیم سیاست واقع بینانه ای را تنظیم کنیم باید تصور دقیقی از امور و جریانها رویه تکامل بدست آوریم. اساس این کار علم اطلاعات است که امکان می دهد تا آزمایشهای علمی و بررسی ابتکارات مختلف سیاسی و موکراتیکی که باید پیروزی سوسیالیسم را تأمین کند از پیش "تابه آخر آزموده" شود.

### پیشرفت اجتماعی و انقلاب علمی - فنی

در غرب صحبت بسیار از این می کنند که سوسیالیسم رویه انقراضی می رود و آنچه تحت عنوان "انقلاب در انقلاب"، نوپردازی، پرسترویکا و غیره مطرح می شود در واقع بیانگر بحران و یسا حتی مرحله نزع سوسیالیسم است. اینها حملات جدید تبلیغاتی است. برای ما کمونیسم - پرسترویکا در اتحاد شوروی روی آوری به اهداف جدیدی است که با حفظ بقای بشریت رابطه دارد. دستیابی به این هدفها و تبدیل ارزشهای انسانگرایانه به ملکه های عمومی باین معنا است که خرد در قشرها وسیع اجتماعی و از جمله اجتماع سرمایه داری، حاکم شود.

بی شک در این صورت هم مرزهای طبقاتی برچیده نخواهد شد، باز هم بهره کشی، عقب ماندگی "جهان سوم"، پیش از این میلیارد ترسنه و انبوهی از انسانها وجود خواهند داشت که ابتدائی ترین حقوق شان غضب شده است. کسانی از اینها هرگز بیمارستان و کسانتی هرگز - صندوق رای ندیده اند. بدیهی است که انقلاب فنی به جهان تحرکی می دهد اما حاصل آن تا

به امروز عمدتاً بحیثیت سرمایه داری رفته است. در نتیجه مشکلات جدیدی به مسائل سنتسی آن افزوده می شود. شهر سائنیانگو، پایتخت شیلی را بعنوان نمونه در نظر بگیریم. در آنجا ه میلیون انسان از آلودگی هوا عذاب می کشند که چون قشر سیاهی در ریه شهرنشینان رسوب می کند و بر سقف ساختمانها انباشته می شود.

همین واقعیت به تنهایی نشان می دهد که چقدر مهم است که ما مستگیری سیاسی خود را تغییر دهیم: از وظایف سنتی به وظایف ملی روی آوریم و از آینده دور به زمان حال "بازگردیم". برخورد پیشین ما یک جانبه و کهنه است، این برخورد با اعتقاد به تغییرناپذیری احکام جزمی ابتدائی پیوند دارد.

باین ترتیب ما با مسائل عمومی سروکار داریم که در صورتیکه از دستاوردهای انقلاب علمی-فنی برای رفاه مردم استفاده شود قابل حل خواهند بود. ولی این مستلزم تلفیق این دستاوردها با پیشرفت اجتماعی است. من عقیده دارم که ما کمونیست ها به اهمیت این تلفیق به درستی پی نبردیم، انقلاب علمی-فنی را شریک، یا مهمترین متحد انقلاب اجتماعی بشمار نیاوریم. در عوض سرمایه داری آن را یاور خود ساخت اما در جهت منافع خود برای آنکه راه تحولات اساسی را ببندد و بقای خود را تامین کند.

باین ترتیب تکنولوژی جدید محسّنات و معایبی بوجود می آورد. از یک طرف مثلاً به غارت کشورهای عقب مانده بدست کشورهای تکامل یافته صنعتی میدان می دهد از طرف دیگر کارانسان را آسوده می سازد و اوقات فراغت را مطبوع تر می کند. راه برون رفت تنها در این می تواند باشد که انقلاب علمی-فنی را بخاطر عواقب منفی اش نفی نکیم بلکه آن را در سوسیالیسم، در جریان نوسازی آن، با شتاب بیشتری تکامل بخشیم.

امروزه صحبت بسیار از آن می شود که سوسیالیسم واقعی چیست. سوسیالیسم تقلیدی از مدل های موجود نیست هرچند که شرط رجحان منافع اکثریت بر اقلیت را در خود دارد. سوسیالیسم برای ما عبارتست از دیالکتیک دستاوردهای اجتماعی و علمی-فنی. و انقلاب اکتبر در این رابطه گام عظیمی به جلو برد. لنین هم تصور دیگری از بنای سوسیالیسم نداشت. کافی است که تاملات او را درباره شریک سازی سازمانگیری تولید به سبک آمریکائی، درباره بالا بردن باردهی کار که افزایش آن را شرط اساسی پیروزی نظام اجتماعی جدید می دانست، یادآور شویم. تکرار می کنم: استالین با متوقف ساختن پیش از وقت انقلاب فرهنگی در واقع عقب ماندگی علمی-فنی سوسیالیسم را از سرمایه داری موجب گردید، کشور به مسیر ویرانی می رفت.

سرمایه داری در این زمان تحریک چشم گیری در تکامل زمینه های فرهنگی، ارتباطات و تاثیرگذاری بر روحیات مردم از خود نشان داد. با کمک وسائل ارتباط جمعی و صنایع تفریحی مدرن به وجهی خوشایند تر از آنچه در کشورهای سوسیالیستی صورت می گیرد، با تامین جنبه های عاطفی زندگی انسانها و نیز علاقه های متنوع فردی، انگیزه ها و احتیاجات شخصی اوقات فراغت مردم را پر کرده است. عصر سرعت ها در همین حال بصورت عصر جهانگردی متکامل درآمده است. سوسیالیسم به تفکری نوین در تمام این عرصه ها نیازمند است. باید از حالت رکود بیرون آمد و زبان تبلیغات را از خشکی و بی طراوتی و برنامه های تفریحی را از یکنواختی بیرون آورد. باید دست از توزیع نمرات در عرصه هنر برداشت و بیشتر در روند فرهنگ جهانی و تبادل اطلاعات وارد شد. بشریت بتدریج بصورت جامعه واحدی درمی آید و در چنین جامعه ای نمی توان زهر سرپوش آهنین تکامل یافت.

امروزه دنیا به میزانی شدیدتر پیوندی سراسری گرفته است، اما هرچند هم تمایل به بین‌المللی شدن و جهانی شدن جامعه ملل بیشتر شود باز دنیا گوناگون می ماند. کشورهای یکسان و انسانهای همانند وجود ندارند و هراندازه هم که روابط میان خلقها بر اثر انقلاب علمی - فنی زیاد شود بازهم وابستگی آنها به تاریخ خود و عادات ملی و سنتهایشان حفظ می شود. این خصوصیات را نمی توان کنار گذاشت یا بحکم قانون منتهی ساخت. هنگامیکه از تضاد مندی جهانمان که هرچه بیشتر به مجموعه واحدی مبدل می شود صحبت می کنیم نباید جان گرفتن جنبش‌های مذهبی در ربع آخر قرن بیستم را از نظر دور بداریم که در پاره ای موارد (مثال بنیادگرای اسلامی) بصورت خطری برای امنیت بین‌المللی درمی آید.

کمونیستها باید در انبوه رنگارنگ و پیچیده واقمیت‌های جدید پایان قرن راه درست خود را بیابند. جهان باید متحد شود تا بقای زندگی ممکن گردد اما بهیچوجه نباید تناقض‌های اجتماعی شدید را از نظر دور داشت. نباید از یاد برد که در کشورهای کم رشد هر سال چهل میلیون انسان از گرسنگی می میرند که نیمی از آنها کودکان و نجات جان آنها فوریت ویژه دارد، یا اینکه در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین میلیونها انسان در شرایط ماقبل تاریخ شیوه‌های تولید زندگی می کنند. آری، ما به جهانی عاری از نیروی قهر نیاز داریم و حل مسائل عالمگیر هم اهمیت دارد ولی باید در ورای این مسائل نقیصه‌های بی شمار اجتماعی و رنج و محنت انسانهایی را دید که با عقب ماندگی و فقر کشورهای "جهان سوم" و دیون خارجی روبه افزایششان همراه است. این مسائل را نمی توان از طریق تحولات تدریجی حل کرد. در برخی موارد باید تحولات انقلابی را شدت بخشید تا شرایط بقای مردم بوجود آید.

با این همه اهمیت این قضیه آشکار است که ما باید حل مسائل عالمگیر را در برنامه خود ذکر کنیم. مثلا ما در شیلی با این مسئله روبرو هستیم که از حاصلخیزی زمین کاسته می شود، اراضی کویری گسترش می یابد، برخی انواع گیاهان و جانوران نابود می شوند و همراه با تخریب محیط زیست، تراکم آلودگی هوا در شهرها و غیره انواع بیماریها زیاد می شود. علت آنها باید در فعالیت کنسرن‌های چندملتی جستجو کرد که برایشان گیاه و جاندار سرزمین بیگانه بی تفاوت است. کمونیست‌ها می بایست پیش از آنکه "سبزها" وارد صحنه شوند مبارزه ای را بخاطر حفظ محیط زیست بوجود می آورند و خود در رأس آن قرار می گرفتند؛ زیرا ما وظیفه داریم که در هر کار نوی پیشقدم باشیم.

وظایف سنتی بجای خود باقی خواهد ماند اما نباید تمام توجه خود را منحصر به آنها معطوف داشت و مسائل دیگر را که در جامعه بروز می کند نادیده گرفت. حل برخی از این مسائل را احزاب ویژه جدید التاسیس یا جنبشهای اجتماعی آلترا تاتیو بعهده می گیرند. کمونیست‌ها نباید خود را نسبت به هیچ مسئله ای بیگانه بدانند: روابط نسلها و زن و مرد، خانواده، مواد مخدر، بیماریهای نوظهور و از جمله ایدز (سید ا). ما وظیفه کمونیست‌ها را در این می دانیم که نه تنها همیشه در جریان امور باشند بلکه در عین حال در برخورد با مسائل مختلف مواضع درست را اختیار کنند. در غیر این صورت تماس سیاسی با مردم بوجود نمی آید.

هجوم به شهرها در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین پدیده شاخص شده است. یک سوم مردم شیلی در پایتخت زندگی می کنند که حواشی آن به محلات فقر، مناطق ضد بهداشتی، جنایت و اعتیاد به مواد مخدر تبدیل شده است. کمونیست‌ها تاکنون نتوانسته اند برای ایمن

مشکلات راه حلی بیابند اما بررسی این مسائل را می توان موضوع تنظیم استراتژی مدیریت جمعیت در شرایط ازدیاد بیش از حد جمعیت در کشورهای "جهان سوم" قرار داد. منظورم این است که باید بسیاری از تنهائی را که سابقاً صحیح بوده ولی امروزه عیب شده است کنار گذاشت و به مسائل واقعا مبرمی روی آورد که با واقعیات امروز سروکار دارند. در اینجا طرح بدقت سنجیدهای برای مونتراسی لازم است. هدف این طرح عبارت از این خواهد بود که قشرهای وسیع مردم به شرکت آگاهانه در اداره جامعه و توسازی آن ترغیب شوند. بدیهی است که نباید در اینجا به انتظار امکانات حکومت نشست زیرا خود این حکومت - و نیز حکومت سوسیالیستی باید تحت کنترل مردم قرار گیرد.

بگمان من تکامل سوسیالیسم در قرن بیستم پایان نمی رسد بلکه سوسیالیسم نیروی محرک این قرن شده و راه نظام جدید را به قرن آینده گشوده است. این نکته نیز مسلم است که انقلاب پس از پیروزیش با دشواریهای بزرگتری درگیر می شود زیرا تمام باری را که در جامعه انباشت شده بدوش می گیرد. این دشواریها بنوعی برطرف نمی شود و گاه حتی بر پیچیدگی آنها افزوده میگردد. اغلب مشکلات جدیدی روی مشکلات پیشین می آید: کاهش انضباط، درکار، ضعف رویه از یکاد روحیه ها، پیدایش خاصه خرجی ها، تفاوت حرف و عمل و غیره. اینها همه بتدریج مانعی در برابر تکامل اجتماعی بوجود می آورد و از اهمیت دستاوردها می کاهد. ما کمونیست ها نباید بگذاریم که سوسیالیسم با مشکلاتش به قرن آینده قدم بگذارد.

### توسازی حکمی تاخیرناپذیر است

بعقیده من دگرگونسازی در اتحاد شوروی را نباید به معنای نفی اکثریت بلکه بعنوان زد و ن کج رستی ها فهمید. ضرورت آن طی مدت درازی بی آنکه جلب نظر کند فراهم می آمد زیرا مردم وضع واقعی را خلاف آنچه تبلیغات رسمی قلمداد می کردند دیدند. ایجاد تغییرات مهمی ضروری گشته بود و هرچند بسیاری کسان از آن قطع امید کرده بودند اما جهشی اجتماعی بوقوع پیوست. پرسترویکا در این معنا تحولی انقلابی است.

حادث گرفتن فعل و انفعالات جاری در اتحاد شوروی بر اثر سپاهکاری های اجتماعی و کج رستی های است که در گذشته مانع آن نشده است. این قضیه هم در سیستم مالکیت اجتماعی وهم در دستگاه قدرت در تمام عرصه های زندگی صادق است. ما در این جا با روندی فوق العاده در دناک سروکار داریم. توسازی جامعه با مقاومت نیروهای محافظه کار که نمی خواهند موقعیت خود را از دست بدهند و بر اساس موازین تفکر کهنه، که ترک آن چندان ساده نیست، متشکبل می شوند، مواجه است. کمونیست ها هم باین بیماری مبتلا هستند. در هر حزبی کسانی هستند که به گذشته چشم دوخته اند و تنها راه حفظ وحدت را دفاع از گذشته می دانند.

می توان گفت که پرسترویکا آن سوسیالیسمی است که می کوشد با زمانه پرتلاطم ما همگام شوند ولی در بسیاری کارها غفلت شده و میدانیم که سرعت حرکت به وضع جاده ها و وسیله نقلیه بستگی دارد. "انقلاب در انقلاب" جاده ها را صاف می کند و آنها را برای دوران جدیدی آماده می سازد. کسانی می پرسند: اگر این روند خصلت دائمی دارد پس نظریات معروف تروتسکی تا چه حد صحت می یابد؟ بعقیده من انقلاب ما هیتا دائمی است ولی نه به مفهوم صد و آن بلکه از جنبه خلاقیت و در درازمدت. جهان ساکن نیست بلکه در حرکت و تحول دائم است. ما برای آنکه عقب نمانیم باید آماده تغییرات و دگرگونسازی باشیم. لذا باید توسازی دائم اسامندی جزو

ثابت عمل ما باشد. تنها از این طریق می توان آینده حزب را تامین کرد. این مستلزم آن است که مارکسیسم را بشیوه خلاق فراگیریم و آنرا بطور خلاق بکار ببریم. اما بسیاری عادت کرده اند آنرا چون چیزی که در گل ساخته و پرداخته شده و غیر قابل تغییر است بحساب آورند و کماتنی را که می خواهند چیزی از آن را تغییر دهند دشمن آن بشمارند. ولی مکتب ما نوسازی اجتماعی را هدف قرار داده است لذا باید درخور واقعیت های جدید باشد و تصویر جامع و اساسمندی از جهان بدست دهد. باید بحساب آورد که بسیاری نیروهای دیگر هم هستند که بخاطر ایجاد تحولات تلاش می کنند و آماده اند در این راه خود متحول شوند. بعقیده من می توان با این نیروها به توافق سیاسی و اندیشه ای رسید. اما مهمتر از همه آنست که روح دیالکتیکی آموزش مارکسیسم را از دست ندهیم و این مستلزم نوسازی شیوه تفکر ما است.

جریان تاریخ ما را در مقابل این مسئله قرار داده است: یا جنبش کمونیستی به نوسازی خود برمی خیزد یا اینکه در قرن بیست و یکم تنها بصورت اثری در موزه خواهد ماند. خطر این که کمونیست ها نفوذ خود را از دست بدهند زیاد است. کماتنی این وضع را معلول آن می دانند که انگیزه های انقلاب اکبر که جنبش ما از آن آغاز شده است، دیگر اثری ندارد. اما بنظر من اینطور نیست.

جنبش کمونیستی تاریخ پیچیده ای دارد. مثلاً فکر می کنم که کمونیست های شیلی روزی مبدأ تاریخ حزب خود را نه دوم ژانویه ۱۹۲۲، یعنی تاریخ تقاضای عضویتشان در کمینترن، بلکه تاسیس حزب کارگری سوسیالیستی را ده سال قبل از آن بشمار خواهند آورد. تغییر نام آن به حزب کمونیست با توافق آراء تصویب شد. تشکیل حزب جدید - برعکس آنچه در تعدادی از کشورهای دیگر رخ داد - حاصل انشعاب یا مرزبندی آیدن کولوزیک نبود. بنابراین گمان می کنم که روزی سال تاسیس حزب را ۱۹۱۲ و محل تاسیس آن را نه رانکاگوئه بلکه اینکی کوئه بشمار خواهند آورد. طبیعتاً تاریخ تاسیس چندان مهم نیست. حساب عملکرد است که ضرورت دارد، اینک که حزب در دوره موجودیت خود چه کرده یا چه نکرده. لازم است هردو جنبه ارزیابی شود و معلوم گردد که کجا عقب ماندگی داریم، این عقب ماندگی ها از چه زمره است، چه مشکلاتی موجود است و اینکه آیا حل آنها در درازمدت ممکن است یا نه.

بنظر من می توان بر این مشکلات فائق آمد اما شرط آن نوسازی است. ما بدون آن نمی توانیم به حزب پرنفوذ توده ای شایسته زمان مبدل گردیم که بتواند جامعه را از راه دموکراتیک دگرگون سازد. برای آنکه حزب قرن بیست و یکم باشیم محتاج به هویت خود مان هستیم، سبک تفکر خود را می خواهیم، باید بتوانیم مارکسیسم را بشیوه دیالکتیکی در واقعیت ملی خود مان بکار آوریم. جنبش کمونیستی ادامه دهنده اکبر بشمار می آید، اما ادامه دهنده ای نقاد که در برخورد با تجربیات تاریخی، خطاها و کج رویهای آن کور نیست. این جنبش باید به اندیشه های جدید میدان بدهد و پیوند با طبقه کارگر را حفظ کند با علم به اینکه این طبقه تحول یافته است.

جهان سراسر تغییر می کند، همچنین سرزمین اکبر. برخی تحولات سرمایه داری را هم نباید نادیده گرفت. امپریالیسم همانطور که ثابت شده است، مرحله پایانی آن نیست. این نظام اجتماعی در بهره گیری از دستاوردهای انقلاب علمی - فنی قابلیتی بیش از سوسیالیسم نشان داده است، از جمله بخاطر حفظ موجودیت خود. سرمایه داری باین منظور دموکراسی را در بعضی اشکال متناسب با ماهیتش از آن خود ساخته است. تمایل به فروگذاری قدرت نظامی در مناسبات بین المللی، به اشتراک مصادی در حل مسائل عالم گیر، جلوگیری از فاجعه هسته ای یا اکولوژیکی، هرچند که با دشواریهای همراه است ولی تقویت می شود. کمونیست ها باید مبنای کار

را براین شرایط جدید بگذارند و خود را با آن دمساز کنند. آزاد ساختن کار، ازین بردن صور  
توانون، بیانیتهای انسان همچنان در دستور کار قرار دارد و نمی توان این مسائل را با اقدامات  
بشرد و ستانه حل کرد. مبارزه بخاطر دستیابی به امکانات مادی، حقوق و آزادیها برای انسانها  
ادامه دارد. این مهمترین دلیل اخلاقی است که ما بخاطرش کمونیست هستیم.

آری، ما به انبیزه وجدان و اخلاق کار می کنیم. رفتار ما بحکم موازین اخلاقی است.  
کمونیست بودن باین معنا است که خود را در پست و قف اهداف انسانثرایانه کنیم، بخاطر دیگران  
زنده باشیم. مثلا در کشور ما کمونیست بودن یعنی در خطر زیستن، به مرگی خوتین مردن، به  
زندانی افتادن یا از میهن رانده شدن و شغل خود را از دست دادن. کسی که اینها همه را  
می پذیرد، سود شخصی خود را در نظر ندارد. با اینهمه عقیده داریم که به عامل اخلاق باید  
اهمیت بیشتری داد، آنرا در انبیزه ها و رفتارها بیشتر متجلی ساخت، زیرا کسانی سعی دارند ما  
را چنان معرفی کنند که گویا ما طرفدار زور و دشمن آزادی هستیم و ادامه دهندگان رویهای  
سعادت بشر مسیحیان نخستین نیستیم. باین تفاوت که اینها چشم به آسمان دوخته بودند  
ولی ما به غصه های زمینی پرداخته ایم.

زندگی همیشه آندۀ از مسائل خواند بود و همیشه دشواریهای تازه ای بروز خواهد کرد.  
سرگذشت بشر از زمان اکثر کبیر تاکنون هم حکایت از این نکته دارد. کمونیست ها طرفدار  
آندۀ که همه بتوانند زندگی شایسته انسان داشته باشند. ولی ما برای رسیدن باین هدف باید  
بتوانیم در نیای غامض خود تحولی بوجود آوریم، باید بتوانیم خود را تنامل در نیم و اندیشه های  
انقلابی اکبیر را بتوجه به شرایط دشوار زمان حال حیاتی تازه بخشیم.

### کشمکش مذاکرات با صلح از یادرفته (بقیه از صفحه ۲۸)

ایران می داند و می خواهد باین وسیله به خواسته های خود برسد. ایران هم مصر است که  
قطعنامه بترتیب مواد اجرا گردد و بنوبه خود جریان سریع مبادله اسیران جنگی و طرف را که بالغ  
بر بیش از ۱۰۰۰۰ نفر است (۷۰ هزار عراقی و ۴۰ هزار ایرانی) مانع می شود و تنها وقتی  
حاضر به مذاکرات مستقیم می شود که عراق به پشت مرزهای شناخته شده بین المللی عقب نشسته  
باشد. بغداد عقیده دارد که تصمیمات سازمان ملل را بدون مذاکرات مستقیم نمی توان عمل کرد.  
باین ترتیب هر دو رژیم موانع کافی بر سر راه دستیابی به صلح و پایان دادن به خصامتی  
می گذارند که منطقه ما را طی دوره حیات نسل حاضر دینار گرفتار جنگ کرده است.  
مردم ایران و عراق و جامعه بین المللی می خواهند که باین رفتار مضموم خاتمه داده شود.  
در صورتیکه وضعیت "نه جنگ و نه صلح" همچنان ادامه باید بهم آن می رود که دو کشور باز به  
گسترش نیروی تسلیماتی دست زنند و خود را برای کشتار جدیدی آماده سازند. این امر تنها  
امنیت کشورهای خلیج را به مخاطره نمی اندازد.  
در کنار بشکه باروت نباید با آتش بازی کرد. باید از درگیری حریق جنگ جدیدی پیش از  
آنکه دیر شود جلوگیری کرد.

حزب توده ایران عقیده دارد که در این مرحله مبارزه بخاطر صلح و آزادی فقط با وحدت  
عمل تمام نیروهای مترقی و دموکرات جمهوری علیه رژیم استبدادی قرون وسطایی می توان به صلح  
قطعی رسید.



## طریق صلح برای فلسطین

محمود شوکیر

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فلسطین

رویداد های پسر از نوامبر ۱۹۸۸، یعنی زمانی که نوزدهمین اجلاس شورای ملی فلسطین تشکیل حکومت مستقل فلسطین را اعلام داشت و بیانیه ای را بتصویب رسانید که اساسی برای طرح ملی صلح گردید، اهمیت بسیار دارد.\* این رویدادها صحت مشی واقع بینانه ای را که توسط سازمان آزاد بپخش فلسطین (ساف) تدوین شده است به تأیید رسانید.

قیام خلقی هنوز هم نیروهای اشغالگر اسرائیلی را به میدان مبارزه می کشاند. انتفاضه مرحله کیفیتا جدیدی در مبارزه ملی فلسطینی ها بشمار می آید. شرکت قشرهای مختلف اجتماعی، تنوع اشکال مقاومت در برابر ارتش اشغالگر و اسرائیلی های اسکان یافته و نیز کاربرد روش های مبارزه جدید و انعطاف پذیر از جمله مشخصات آن است. در عین حال از ارتکاب بعضی خطاها پرهیز شده است. مثلا قیام کنندگان شیوه های کلاسیک نافرومانی خلقی را که شاید در شرایط دیگری مناسب می بود، بکار نمی برند. تشکیل کمیته های خلقی که در همان روزهای اول قیام وظایف رهبری را بعهده گرفت، پیروی از رهنمود های رهبری متحد ملی و تلاش در راه تحکیم وحدت کمک موثری به تقویت و ادامه مقاومت نمود.

یک سال پسر از نوزدهمین اجلاس شورای ملی فلسطین که بعنوان "اجلاس انتفاضه" ثبت تاریخ گشته است، رابطه دیالکتیکی قیام و طرح صلح ارائه شده توسط فلسطینی ها بروشنی مجسم شد. انتفاضه رشد آگاهی سیاسی خلق را افزایش داد و در نتیجه نیروی واقعی قیام با توجه به برتری نیروهای نظامی ارزیابی گردید. از طرف دیگر این آگاهی سیاسی که دورنمای آینده و شعارها قیام را تعیین می کند، به ادامه و تکامل بعدی آن کمک می رساند.

بسیاری از تغییرات سیاسی اخیر با توجه به پیوند طبیعی و عنصر در سیاست ساف یعنی انتفاضه و طرح صلح فلسطین فهمیده می شود. این مطلب هم از نظر پیشرفت در تأمین حقوق ملی فلسطینی ها و هم در مورد اقدامات متقابل محافلی صحت دارد که می کوشند این دو عنصر را از یکدیگر جدا کنند که در نتیجه به ختم مقاومت و خنثی شدن طرح صلح فلسطین خواهد انجامید. دولت ایالات متحده پسر از اعلام این طرح خود را مجبور دید به گفتگو با ساف تن در دهند و واشنگتن به مانورهای مختلفی دست می زند تا از بن بست که با سیاست خصمانه خود در برابر جنبش مقاومت فلسطین بوجود آورده است بیرون آید، در عین حال که هنوز می خواهد به هدفهای قدیم خود برسد یعنی: با اعمال کردن حقوق ملی خلق فلسطین و ایجاد آکترناتیوی در مقابل ساف مجموعه مذاکراتی که میان نمایندگان سازمان آزاد بپخش فلسطین و ایالات متحده صورت گرفته به حصول توافق نرسیده است. پوشیده نیست که واشنگتن می خواهد با انجام این مذاکرات وانمود

\* مراجعه شود به: نعیم اشهب، اعلام موجودیت حکومت فلسطین، مسائل بین المللی ۱/۱۳۶۸/۴۵ص

کند که راهی برای حل بحران می‌گشاید. دولت آمریکا می‌خواهد فرصت کافی بدست بیاورد و هنوز هم امیدوار است که محافل حاکم اسرائیل موفق به سرکوب انتفاضه بشوند و وضع پیشین را بساز برقرار کنند. علاوه بر این واشنگتن می‌کوشد با پیروی از تاکتیک "گذر از مرز" هنری کیسنجر توجه عمده را به فرعیات مسئله معطوف دارد و از این راه سازمان آزاد بپخش فلسطین را از قضایای اصلی حل مسئله منحرف سازد.

اما امتناع از برسمیت شناختن حق خلق فلسطین بر تعیین سرنوشت و تشکیل کشور مستقل و صدور بیانیه‌های مبهم درباره "حقوق سیاسی" فلسطینی‌ها بهیچوجه بدان معنا نیست که در سیاست دولت آمریکا هیچ پیشرفتی وجود ندارد. آمریکا با تشکیل کنفرانس بین‌المللی موافق است، از مطالبه پایان دادن به اشغال سرزمینهای عربی حمایت می‌کند و با ایجاد یک "اسرائیل بزرگ" مخالفت می‌ورزد. در همین حال تاکید می‌کند که قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد "زمینه صلح" را فراهم می‌آورد. اما اینها برای دست‌یابی به راه حل جامع مسئله کافی نیست زیرا تقاضای ایالات متحده منبئ بر پایان دادن به قیام و موافقت سیاست آمریکا با طرح اسرئالیستی برگزاری انتخابات در مناطق اشغال شده با خواسته‌های ملی و بحق خلق فلسطین ناسازگار است.

سازمان آزاد بپخش فلسطین علیرغم اینها همه به مذاکره با ایالات متحده ادامه می‌دهد. سازمان منبئی کار خود را بر سرپااست روشنی گذاشته است که در نوزدهمین اجلاس شورای ملی فلسطین مقرر گردیده و عقیده دارد که در جهان سراسر پیوند ما مشکل بتوان از سیاستی دفاع کرد که مانع برقراری صلح عادلانه و بادوام در خاور نزدیک است.

طرح پیشنهادی صاف در جامعه اسرائیل تاثیر محسوسی داشته است. بتدریج سازمانها و جنبش‌های بیشتری در اسرائیل بدفاع از صلح برمی‌خیزند. نتایج نظرخواهی‌های متعدد نشان می‌دهد که حمایت از سیاست مذاکره بیشتر می‌شود. اینک دیگر در سطح رهبری دو حزب حاکم اسرائیل هم عقاید، ابراز می‌شود که با ادامه اشغال سرزمینهای عربی مخالفت دارد. نظریات بسیاری از نظامیان تغییر یافته است. سازمان آزاد بپخش فلسطین که روابط مستحکم با حزب کمونیست اسرائیل دارد اینک مناسبات خود را با برخی سازمانهای واقع بین اسرائیلی گسترش داده است. اما این تغییرات هنوز هم دامنه وسیعی ندارد. علت این است که نیروهای صلح و واقع بین در اسرائیل متفرقند و باستانی حزب کمونیست برنامه سیاسی روشنی ندارند و در جبهه واحدی به میدان نمی‌آیند.

طرح شعیر، نخست وزیر اسرائیل، برای انجام انتخابات در مناطق اشغالی عکس العملی است در مقابل ابتکار صلح صاف که در جامعه بین‌المللی مورد پشتیبانی وسیع قرار گرفته است. محافل حاکم در اسرائیل می‌پندارند که طرح انتخابات در افکار عمومی جهان انعکاس مثبتی خواهد داشت. اما واقعیتها ماهیت این طرح و مانورهای سیاسی پنهان در پشت آن را برملا می‌کند و وضعیت واقعی را می‌توان با ذکر نکته‌های اصلی زیر مشخص کرد:

— هرچند که صاف با انجام انتخابات بشرطی موافقت کرده است که این عمل در پیوند با حل قطعی و جامع مسئله و پس از خروج سپاه اسرائیل از سرزمینهای اشغالی و تحت نظارت سازمان ملل انجام گیرد، ولی رهبری اسرائیل تاکنون چنین ترتیبی را نپذیرفته است.

— مقامات نیروهای اشغالگر تهدید کرده اند که هر نامزدی را که برفع صاف تبلیغ کند توقیف خواهند کرد.

— تمام نیروهای باخرد و صاحب وجدان اعتقاد دارند که دموکراسی را نمی توان از آزادی جدا کرد و اینکه نمی توان از دموکراسی برای فرد فرد انسانها صحبت کرد و در همین حال آنرا از کل خلق دریغ داشت و حق تعیین سرنوشت را از آن گرفت.

— بلوک لیبکود تحت فشار مثلث افراط گرای شارون — مای دای — لوسی، طرح اسرائیل را با افزودن سه شرط تکمیل کرده است که سمگیری آن را علیه صلح بیشتر تقویت می کند: پایان دادن به انتفاضه بعنوان پیش شرط برگزاری انتخابات؛ سلب حق انتخاب کردن و انتخاب شدن از مردم بخش عربی (شرقی) بیت المقدس؛ مخالفت با تشکیل حکومت فلسطینی و موقوف کردن ایجاد آبادیهای اسرائیلی در مناطق اشغال شده.

طرح صلح فلسطین به مناسبات ساف با نیروهای آزادی، صلح، دموکراسی و سوسیالیسم عمق بیشتری بخشیده است. کمیته‌یونی از نمایندگان اتحاد شوروی و فلسطین تشکیل شده که راه هائی جهت تشکیل کنفرانس بین‌المللی خاور نزدیک جستجو می کند. اتفاق نظر این دو طرف باعث امیدواری است. مشاوره منظم آنها درباره مسائل شکل گیری اوضاع سیاسی به دستایی به راه حل جامع کمک می کند.

طرح صلح فلسطین در ملاقات سران کشورهای عربی که در ماه مه ۱۹۸۹ در کازابلانکا صورت گرفت مورد موافقت واقع شد. در ماه ژوئن در ملاقات نخست وزیران کشورهای جامعه اروپا در مادرید قطعنامه ای به تصویب رسید که در آن از حق خلق فلسطین بر تعیین سرنوشت خود حمایت شده و تشکیل کنفرانس بین‌المللی خاور نزدیک با شرکت سازمان آزاد بخش تأیید گردیده است. در همین حال پیشنهادات شمیر مورد انتقاد قرار گرفت. و بالاخره باید از مصوبات مثبت نهمین کنفرانس سران کشورها و دولت‌های کشورهای غیرمتعهد نام ببریم.

خواسته های ما هرچه بیشتر مورد حمایت افکار عمومی جهان قرار می گیرد. اینها همه موید آن است که طرح صلح ساف تنها راه ممکن برای حل قطعی و همه جانبه بحران خاور نزدیک است. طرح صلح ساف علیرغم دشواریهایی که بر اثر توطئه های ایالات متحده و اسرائیل و نیز برخی رژیم های عربی بوجود آمده اساس کار مبارزاتی ما می ماند. اهداف این مبارزه در مرحله کنونی عبارت است از:

— ادامه انتفاضه، تکمیل ساختارهای سیاسی و اقتصادی در خور رسا حل عربی رود اردن و نوار غزه و ایجاد برخی خودکفائی ها تا نیازمندی به مراجع نیروهای اشغالگر تخفیف یابد؛

— تقویت تلاشهای سیاسی ساف در تمام سطوح و بسیج محافل وسیع جامعه جهانی جهت حمایت از طرح صلح فلسطین و اعمال فشار به ایالات متحده و اسرائیل تا با تشکیل کنفرانس بین‌المللی خاور نزدیک موافقت کنند؛

— ایجاد هماهنگی بیشتر بین ساف و گردانهای جنبش رهائی بخش ملی در منطقه بمنظور اعمال نفوذ بر رژیمهای عربی تا تصمیمات متخذه در کنفرانس های سران کشورهای عربی در الجزیره و کازابلانکا را به اجرا درآورند و حمایت بیشتر توده های خلق را از قیام تا مین نمایند؛

— گسترش تماسهای ساف با محافل واقع اندیش در اسرائیل که با وجود مواضع ایدئولوژیکی متفاوت مخالف سیاست اشغال هستند. باید سیاست تجاوزگراانه اسرائیل را افشا کرد و پیشنهاد های بهتری مطرح ساخت که بر اساس قبول اصل "دو خلق با دو حکومت" در سرزمین فلسطین متکی باشد.

# طرحی از جبهه سیاسی تروتسکی

دکتر نیکلای وامسزکی (اتحاد شوروی)

اینک در اتحاد شوروی فعالیت وسیعی در جریان است تا تاریخ کشور بمک رساله های جدید غنی گرد و با اصطلاح لکه های سفیدی که در گذشته ما بوجود آمده زده شود. این کار فوق العاده دشوار و پر زحمت و حتی باید گفت که بلحاظ گستردگی و ماهیتش کاری بی مثال است. تاریخ جزء جدائی ناپذیر شعور اجتماعی و تجربه های سیاسی هر ملتی است و در جریان شکل گیری اعتقادات معنوی نقش بسیار مهمی بعهده دارد. در اینجا است که بازنگری بهنگذشته اجبارا بصورت تحلیلی انتقادی و گاه دردناک از خود درمی آید. عقیده من مبنی بر اینکه نتیجه های تاکنون بدست آمده چندان رضایت بخش نیست و برای ما شناخت عمقی تر تاریخ لازم است تنها بواسطه احساس طبیعی حاصل در شرایط پرسترویکا شکل نمی گیرد. بلکه علاوه بر این سالهاست که من به تحقیق زندگی و فعالیت سیاسی لئو تروتسکی اشتغال دارم که شاید یکی از پرتناقض ترین چهره ها در تاریخ حزب ما و جنبش بین المللی کمونیستی باشد.

سالیان دراز برای انجام چنین تحقیقاتی محدودیتهای شدید وجود داشت. اولاً هرگونه تلاشی که جهت بررسی زندگی و فعالیت سیاسی تروتسکی صورت می گرفت عملاً ممنوع بود اگر نتیجه ای خلاف آن چیزی بدست می داد که در سالهای سلطه استالینیمم بعنوان خط مشی حزب قلمداد می شد. متأسفانه طرز فکرهای سنتی گذشته در دوره های بعدی نیز تاثیر می گذاشت.

ثانیا بررسی همه جانبه مواضع تروتسکی بعلمت مشکلات دستهای به اسناد آرشیو دشوارتر می شد. بعنوان مثال برخی از اظهارات لنین درباره تروتسکی نه تنها در اختیار خوانندگان گذاشته نشده است بلکه بسیاری از اهل فن هم به آن دسترسی ندارند. بسیاری از اسناد مربوط به تروتسکی، تعدادی از اسناد مربوط به شورای انقلابی جنگ که تروتسکی نزدیک به هفت سال ریاست آن را بعهده داشت و نیز صورت جلسه های دفتر سیاسی و دبیرخانه کمیته مرکزی مربوط به سالهای جنگ داخلی در اختیار تاریخ دانان شوروی قرار نمی گرفت. تقریباً هیچکس امکان نداشته است اسناد آرشیو را درباره فعالیت تروتسکی در کمینترن بررسی نماید.

و ثالثاً سالیان دراز محققان ما را از خواندن آثار تروتسکی که تا اواخر سالهای بیست

در شوروی یا حتی در خارج انتشار یافته بود منع می‌کردند. فقط محدودی توانستند "کاغذ های تروتسکی ۱۹۲۲-۱۹۱۷" که در سال ۱۹۶۴ در لندن و پاریس منتشر شد بخوانند. علاسه‌بسیاری از منشآت نویسندگان خارجی درباره تروتسکی را کسی نمی‌دید یا بهر حال در معرض بحث عادی و تحلیل علمی قرار نمی‌گرفت. بدون شك فوق‌العاده مشکل می‌شد تصویر کاملی از رویدادها و جریان‌هایی که با تروتسکی رابطه داشت بدست آورد. اینک لازم است که این نقائص برطرف شود. بی‌شک کماتی خواهند پرسید که آیا چنین کاری واقعا ضرورت دارد. برخی عقیده دارند که لازم نیست زیرا جنبش کمونیستی مدتهاست حکم قطعی تاریخی و سیاسی خود را درباره تروتسکی صادر کرده است. دیگران معتقدند که این ارزیابی‌ها منصفانه نبوده است. در ضمن این عقیده نیز ابراز می‌شود که: آری، این کار لازم است ولی هنوز وقت آن نرسیده، خلاصه نظرها متفاوت است.

من عقیده دارم که: باید هر مسئله‌ای را با توجه صرف به اصل موضوع و عاری از تعصباتی که خاص برخی منشآت است، بررسی کرد. در ضمن نباید ارزیابی‌هایی را که درباره فعالیت تروتسکی در گذشته توسط لنین، کمونیستها، حزب کمونیست اتحاد شوروی و دیگر احزاب کمونیستی بعمل آمده از نظر دور داشت. این ارزیابی‌ها بی‌اساس نبوده و بسیاری از آنها امروزه نیز اهمیت خود را حفظ کرده است. البته این امر امکان طرز برخورد های جدید را منتفی نمی‌کند. بنظر من اینک باید نخست عمده مطالبی را که در گذشته هم معلوم بوده ولی طبق سنت موجود مسکوت می‌مانده جمع‌آوری و تنظیم کرد. آنوقت پس از انجام این کار باید از بررسی شخصیت تروتسکی به بررسی نتیجه‌گیریها دست یافت.

نخست از زندگینامه او مطالبی ذکر کنیم. لئو تروتسکی (برون شتاین) در ۲ اکتبر ۱۸۷۹ متولد شد. پدر او که ثروتمند بشمار نمی‌آمد ولی در کسب و کار مبتکر و کوشا بود (این خانواده‌ها از درآمد کار کشاورزی در زمین اجاره‌ای واقع در بخش خرسون اوکراین زندگی می‌کرد) تمام تلاش خود را بکار می‌برد تا شرایط تحصیلات خوبی را برای چهار فرزندش فراهم آورد. او لئورا که کوچکترین پسر بود به دبیرستانی در نیکولایف فرستاد.

نوجوان بلحاظ هوش و قدرت بهمان در میان همسالان خود ممتاز بود. او در مرور سالها رهبری جوانان ترقیخواهی را بعهده گرفت که می‌خواستند "برای سعادت جامعه" فعالانیه بکوشند. او سرانجام در این راه به "انجمن کارگری جنوب روسیه" پیوست که سازمانی انقلابی نیمه قانونی با مستگیری مارکسیستی بشمار می‌آمد. با اینهمه او در این سالها، طبق اعترافی که خود او بعد ها می‌کند، کتابهای مارکس را نمی‌خوانده و عقاید او با نظریات مارکسیستی تفاوت بسیار داشته

است. (علاقه او به تئوری مدتها بعد، در سالهای مهاجرت بوجود آمد که طی آن نه تنها به خودآموزی مفصل پرداخت بلکه دانشگاه وین را نیز تمام کرد.)

لئو برون شتاین، پس از آنکه "انجمن کارگری جنوب روسیه" در سال ۱۸۹۸ درهم کوبیده شد، توسط پلیس مخفی تزاری دستگیر و نخست در نیکلایف و سپس در خرسون و ادسا زندانی گردید. در ادسا نام خانوادگی یکی از زندانیان را بعنوان نام مستعار خود برگزید.

بالاخره دادگاه پس از دو سال که جریان محاکمه بطول انجامید حکمی مبنی بر چهار سال تبعید به سیبری شرقی صادر کرد. تروتسکی طی مدت تبعید در شهرستان ایرکوتسک فعالانده در زندگی ساکنان محل شرکت می جست و در روزنامه محلی بنام "واستوچنوه آبا زرنیه" همکاری میکرد. مقاله های او نه تنها در کشور بلکه در محافل سوسیال دموکراتهای روسی در مهاجرت نیز مورد توجه واقع شد. نامه ای از تحریریه "ایسکرا" با مضمون دعوت به همکاری قصد فرار از تبعید را در تروتسکی تقویت نمود. او از اولین فرصت استفاده کرد. در یک صبح ابری ماه اکتبر سال ۱۹۰۲ پس از فراری دشوار به منزل لنین در لندن وارد شد. او را بگرمی پذیرفتند و بلافاصله بکار تهیه مقاله برای ایسکرا و ایراد سخنرانیها و سایر فعالیتهای تبلیغاتی وارد کردند. ولی با اینهمه او به جرگه همکاران تحریریه در نیامد: پلخائف که گویا به تناقضات و پیچیدگی های شخصیت او پی برده بود سخت با این کار مخالفت می ورزید.

تروتسکی بعنوان مهاجر در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که طی آن مرزبندی میان بلشویک ها و منشویک ها صورت گرفت، شرکت جست. او نخست در طرفداری قاطع از لنین و تقویت موضع او در مبارزه با تلاشهای جدائی خواهانان بودند بیست ها به میدان آمد. ولی وقتیکه بحث درباره برنامه و اساسنامه حزب مطرح شد به صف منشویک ها پیوست و با اصولی که لنین برای بنای تشکیلاتی حزب مطرح می کرد مخالفت می ورزید. پس از آنکه موضوع روشن شد که تروتسکی با فکر ایجاد یک حزب انقلابی موافقتی ندارد مناسبات میان او و لنین علاقمند شد. او خود می نویسد: "بهرحال کنگره دوم نقطه عطف مهمی در زندگی من بود، بخصوص باین علت که مرا چند سالی از لنین جدا ساخت."<sup>۱</sup>

تروتسکی در سال ۱۹۰۵ به روسیه بازگشت و در پتروگراد ظاهر شد و بلافاصله در اوج اعتصاب اکتبر دست بکار گردید. او بعنوان نویسنده در روزنامه "ناجالا" آغاز بکار کرد و در نوشته های خود نظرات افراطی را عنوان می کرد و این امر باعث افزایش محبوبیت او می شد. تروتسکی با نام یانوسکی در جریان تشکیل شورای نمایندگان کارگران پتروگراد در ۱۳ اکتبر به مقام معاونت صدر شورا انتخاب گردید. ولی در واقع نقش رهبری را او بعهده داشت. این شورا طی یک ماه و نیم در راس جنبش توده های کارگری پایتخت بود و تروتسکی در کانون رویدادها قرار

داشت. پس از آنکه ژاندارمها در سوم دسامبر این شورا را متلاشی ساختند و کمیته اجرائی آن را دستگیر نمودند، تروتسکی هم باز به زندان افتاد.

حکم دادگاه که در ژانویه ۱۹۰۷ صادر شد بمسئله سنگین تراز حکم اولی بود: در آن زمان چهارسال تبعید ولی اینبار "اسکان مادام العمر" در سیبری. اما تروتسکی توانست در همین راه به تبعیدگاه بگریزد. این بار نیز او به لندن رسید و در ماه مه ۱۹۰۷ در کنگره هفتم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بمنوان سوسیال دموکرات مستقل از فراکسیون شرکت نمود.

از فعالیت تروتسکی در جریان انقلاب اول روسیه می توان چنین برداشت کرد که: یک خصیصه بسیار عمده یا حتی یک قانونمندی در رفتار سیاسی او که در مراحل دیگر هم بروز کرده قدرت عمل مصمانه در مراحل اوجگیری انقلاب بوده است. او در چنین وضعیتی هائی تحولی درونی می یافت و فوق العاده متمرکز و پرتلاش در جهت هدف کار می کرد. گوئی تنش فزاینده درگیریهای طبقاتی تحریک او را بیشتر می کرد. اینها همه باعث می شد که تروتسکی در مراحل معینی به بلشویک ها نزدیک شود هرچند نه تا حد انطباق کامل نظرات بویژه در مورد مسائل استراتژیکی. بنظرمی رسد که اشتیاق به رهبری کردن و توجه بیش از حد به جنبه های اقتصادی مسائل رهائی طبقه کارگر مانع توافق می شده است. علاوه براین او تئوری را بصورت شعارهائی آموخته بوده و جنبه های بویژه شورانگیز آنها را برمیگزیده بی آنکه در تمام موارد ماهیت دیالکتیکی آنها درک کرده باشد. نتیجتاً در نظرات تروتسکی اندیشه های افراطی - از جزم گرائی چپ تا اپورتونیسیم راست - جمع شده بود.

این اندیشه های افراطی به واضح ترین شکل در تئوری "انقلاب مداوم" بازتاب می یافت که طی سالهای رویداد های انقلابی روسیه شکل گرفته بود و تروتسکی آنها را ستاورد و عمده خود می شمرد و تا پایان عمر هم از آن دفاع می کرد. او در کتابی که تحت عنوان "سالهای تحول بزرگ" در سال ۱۹۱۹ نوشت انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را "طلیحه عصر انقلاب اجتماعی در تکامل اروپا" بحساب می آورد و ابراز نظر می کرد که این انقلاب "نه در همکاری پرولتاریا با بورژوازی لیبرال و نه در اتحاد با دهقانان انقلابی" می تواند به انجام رسانده شود؛ این انقلاب فقط بمعنوان جزئی از انقلاب پرولتاریای اروپا می تواند پیروز گردد.<sup>۲</sup> بهمین علت نیز او شعار "بدون تزارها، ولی یک حکومت کارگری" را مطرح کرده بود.

لنین هم این شعار را و هم مجموع دیدگاه تئوریهائی تروتسکی را بهاد انتقاد گرفت. او نوشت "تئوری ابتکاری تروتسکی از بلشویکها فراخوان آنها را به مبارزه انقلابی قاطعانه پرولتاریا جهت تصاحب قدرت توسط پرولتاریا می گیرد و از منشویکها (نفی) نقش دهقانان را"<sup>۳</sup> این تئوری عملدار راستای اپورتونیسیم راست بورژوا - لیبرال قرار داشت درحالیکه بظاهر انقلابی می نمود. لنین

اعلام داشت " تروتسکی در واقع به سیاستمداران لیبرال طبقه کارگر در روسیه باری می‌رساند که منظورشان از "نفی" نقش دهقانان سستی اراده ای است که باید برای بحرکت درآوردن انقلابی دهقانان بکار رود <sup>۴</sup> خواه تروتسکی چنین منظوری داشته یا نداشته اما عملاترهای او ممکن بود راه به سمتی برود که طبقه کارگر را به انزوا و انقلاب را به شکست بکشاند. باید گفت که این تناقضی در تاریخ و در عین حال ماجرای اسفبار زندگی سیاسی تروتسکی بود که او اولین و سرشناس‌ترین قربانی خطاهای خود گردید، باین ترتیب که او با شتاب از چپ به راست تغییر موضع می‌داد و باز برمی‌گشت.

تروتسکی برای دومین بار در مهاجرت در جرگه سیاستمدارانی قرار گرفت که جهت‌نوسازی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بر اساس موازین اپورتونیستی مبارزه می‌کردند. او علاوه بر تمام مدت تا مراجعتش به روسیه پس از انقلاب فوریه مواضع ضدلنینی داشت و بشدت با بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. بی‌جهت نیست که شدیدترین و سازش‌ناپذیرترین اظهارنظرهای لنین راجع به تروتسکی متعلق بهمین زمان است و در همین عوان است که او برای اولین بار واژه " تروتسکیسم" و " تروتسکیست‌ها" را بکار می‌برد. <sup>۵</sup> باین ترتیب لنین تأکید دارد که نظرات تروتسکی چیزی بعرباب بیشتر از خطاهای شخصی است و بازتاب جریانی سیاسی است که هدفش نابودی حزب است.

مبارزه با این سیاست وقتی بشدت خودرسید که تروتسکی و همفکرانش از قبول مصوبات کنفرانس سراسری چهارم (پراگ) حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه (۱۹۱۲) سرپاز زدند و جریانی ضد حزبی آگوست بلوک را بوجود آوردند. بعدها تروتسکی راجع باین دوره نوشت: " اهمیت بزرگ تاریخی عقیده لنین برای من روشن نبود، سیاست او صبی‌بر مرزبندی عقیده‌تی‌آشنی‌ناپذیر بود در صورت لزوم انشعاب بمنظور وحدت یابی و محکم ساختن ستون فقرات حزب واقعا پرولتری. " <sup>۶</sup> لنین بازننگری انتقادی تروتسکی را نسبت به عقایدش صادقانه و جدی می‌دانست. بهر حال لنین در منشآت بعد از اکتبر جائیکه صحبت از رویدادهای گذشته پیش آمده کلمه " تروتسکیسم" را بکار نبرده است. این واژه بعدها در رابطه با حسابرسی نابودکننده ای که در مورد تروتسکی در وضعیت کاملاً دیگری بعمل آمد، در سالهای بعد از لنین، زمانیکه نقش تروتسکی در انقلاب اکتبر و سالهای اول حکومت شوروی قلم گرفته شد، باز پیش کشیده می‌شود.

نیز این واقعیت که تروتسکی یکی از آخرین کسانی بود که از مهاجرت به پطروگراد بازگشت - ماه مه ۱۹۱۷ - چنین تعبیر شده که او از ابتدا بدنبال حوادث کشانده می‌شده. بیشتر اینز تاکنیک او پیش کشانده می‌شده که او منتظر بوده تا کنگره دوم شوراهای حکومت را در دست بلشویکها بگذارد. از این امر چنین استنتاج می‌گردد که تروتسکی مخالف قیام مسلحانه بوده است. اما حقیقت تاریخ در صورتی که از تمام اعمال نظرهای مفرضانه پاک شود، همی پیچیده تر بنظر می‌آید.



تروتسکی در مقام صدر شورای پطروگراد و یکی از بوجد آورندگان کمیته انقلابی جنگ که در جوار این شورا وجود داشت در تدارک و اجرای قیام و سپس سرکوب شورش کزنسکی و کراسنوف شرکت داشته است. او در مورد تاکتیک تدارک قیام تردید داشت اما سرانجام در مسائل عمدتاً منظر لنین را پذیرفت.

تروتسکی پس از انقلاب اکتبر در رهبری حزب و ارگانهای دولتی وظایف حماسی مختلفی را به عهده داشت و در تنظیم و اجرای تصمیم های مهم سیاسی و اقتصادی دخیل بود. ولی تاریخ-نویسمان شوروی که تحت تاثیر "دوره مختصر آموزش تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (ب)" قرار داشتند این فعالیتهای تروتسکی را بدون پیشداوری بررسی نکرده اند. در همین "دوره مختصر آموزش" است که روایت شایع مبنی بر اینکه تروتسکی از همان آغاز "سوء نیت" داشته مندرج است؛ او چالپوسانه اعتماد لنین را بخود جلب کرده تنها باین منظور که به خرابکاری بپردازد، وارد حزب شده تا از درون آنرا متلاشی سازد و به حکومت شوروی در هر فرصتی که دست دهد، صدمه بزند. بوضوح مشخص می شد که در پشت چنین ارزیابی هایی نیتی ناصواب پنهان بوده است. نقش تروتسکی بعنوان عضو هیئت سیاسی و کمیته مرکزی حزب، در مقام ریاست کمیته خلق در امور خارجی و کمیته خلق در امور سپاه و نیروی دریایی و نیز بعنوان صدر شورای انقلابی جنگ در کتابهای تاریخ عملاً مسکوت می ماند.

واقعیت این است که تروتسکی کارهای مفید کمی انجام نداده است. بعنوان مثال عمل او را در رابطه با امضای قرارداد صلح برست در نظر بگیریم که نباید ضمن شمارش کارهایی که علیه لنین کرده است نادیده گرفته شود. هرچند لنین امتناع او را از امضای قرارداد بشدت محکوم کرده است و این حکم امروزه هم بقوت خود باقی است. از طرف دیگر لنین رفتار تروتسکی را در برست - برخلاف عقیده رایج - هرگز "خیانت وحشتناک" نخوانده است. لنین می نویسد: تروتسکی در ابتدا بخواهی از مذاکرات برای "منظورهای تبلیغاتی" استفاده کرد<sup>۷</sup> و خط حزب را مبنی بر "به درازا کشاندن مذاکرات" بدستی دنبال کرد، اما در لحظه حیاتی خطاهای جدی تاکتیکی و دیپلماتی مرتکب شد زیرا امیدوار بود که "فردا کارگران آلمانی بکمک ما خواهند آمد"<sup>۸</sup>

به همین ترتیب هم فعالیت تروتسکی در سایر زمینه ها از نظر تاریخ نویسمان شوروی مستور ماند، هرچند در این زمینه ها مرتکب اشتباهات بزرگی شد. ولی بعنوان رهبری مصمم و هدف کوش که می توانست انسانها را برای انجام وظایف فوق العاده دشوار مجتمع کند لیاقت نشان داد. در اینجا بعنوان نمونه به شرکت او در سرکوب شورش اس. ار. های چپ در ۶ ژوئیه ۱۹۱۸ (پاتشکیل ارتش سرخ اشاره می کنم).

بدون شك در زندگی سیاسی تروتسکی در کنار خدمات غیرقابل انکار تعالی بیش از حد به مدیريت، تاکید بر فرمانروایی حکومت و جرمه و تنبیه وجود داشت. بعدها تمام این جنبه ها بهانه ای شد تا او را به قدرت پرستی متهم سازند، مسئولیت شخصی زیاده رویهای جنگ داخلی را بگردن او بیاورد و او را تنها مهتکر فکر "صدور انقلاب" و دیگر نظریات چپ افراطی قلمداد کنند.

بعنوان نمونه به ذکر يك مورد می پردازیم. در چاپ هشتم بیوگرافی لنین که در سال ۱۹۸۲ منتشر گردید آمده است که تروتسکی در مقام صدر شورای انقلابی جنگ کوشش داشت خود را از کنترل کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (ب) رها سازد و بخاطر دخل و تصرف در رهنمود حزب در مورد تشکیل ارتش سرخ توسط لنین بشدت انتقاد شده است. ولی برای اثبات این مدعا هیچ سندی ارائه نمی شود حتی اشاره ای هم در این جهت بعمل نمی آید. در حالیکه این قضایا درست روشن نیست. دست کم اظهار نظرهای متعدد ی از لنین وجود ندارد که تروتسکی بخاطر "دخل و تصرف" در رهنمود حزب در عرصه نظامی مورد انتقاد قرار گرفته باشد بهرحال تعداد آنها بیش از اظهار نظرهای انتقادی از افعال استالین یا "گروه مخالف نظامی" و غیره نیست. از طرف دیگر اسنادی وجود دارد که ثابت می کند تروتسکی در سالهای جنگ داخلی رهنمودهای حزب را اجرا کرده است. یکی از آنها قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (ب) مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۱۸ تحت عنوان "در باره سیاست سازمان نظامی" است. در این سند آمده است: "از آنجا که در برخی صفوف حزب این نظر اشاعه داده می شد که سیاست سازمان نظامی حاصل نظرات شخصی برخی از رفقا پس از گروهی خاص است و بعلاوه چنین عقایدی در نشریات حزبی هم منعکس می شود، کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه لازم می داند قاطعانه و کلا تاکید نماید که سیاست سازمان نظامی و نیز سیاست سایر سازمانها و تشکیلات دقیقاً بر اساس رهنمودهای حزب که در پیکر کمیته مرکزی آن تجسم می یابد معین می گردد و تحت نظارت مستقیم آن انجام می شود، در این قضیه جای کوچکترین تردیدی برای مسئول ترین و هجرت ترین کادرهای حزبی نمی تواند باشد."<sup>۱۰</sup>

فعالیت تروتسکی را در سالهای ساختن صلح آمیز نیز باید جزء بجز بررسی کرد. او از طرفی بعنوان عضو هیئت دولت که در چند نوبت برای انجام وظایف صرفاً اقتصادی عماره شده بود کار عظیمی انجام داد تا سیستم راه آهنی را که طی دو جنگ ویران شده بود بازسازی کند، استخراج زغال سنگ را براه اندازد، نطنی در تولید بوجود آورد و بارآوری کار را بالا برد. بی جهت نبود که لنین در سال ۱۹۲۰ او را در کنار روکف یکی از مشخص ترین کادرهای مسئول نامید که در راه رشد و توسعه اقتصادی خدمات شایانی انجام داده اند.<sup>۱۱</sup>

از طرف دیگر او طرفدار کمونیسم سرپازخانه ای بود. او نوشته است که: "نظامی کردن کار

روش اجتناب ناپذیری جهت سازمان دادن به نیروی کار و گروه‌بندی اجباری آن طبق ضروریات ساختمان سوسیالیسم در مرحله گذار از دنیای سرمایه به حکومت کمونیستی است.<sup>۱۲</sup> یا در جای دیگر می‌نویسد: "ما چیزی تصادفی و مضر ایجاد نکردیم و ایجاد نمی‌کنیم بلکه چیزی ضروری و وجودی می‌آوریم که همان دستگاه فرمانروایی اقتصادی در شوروی است که بدون آن هیچ حکومتی - تازمانی که حکومت است - یعنی در مرحله گذار کنونی به کمونیسم، نمی‌تواند دوام بیاورد."<sup>۱۳</sup>

روی آوری به فرماندهی اداری، مقید کردن نیروی کار به انضباط نظامی و اجبار، روی گردانی از روشهای مجاب ساختن مردم و استفاده از انگیزه‌های مادی، "به تکان انداختن" و "سفت پیچاندن مهره‌ها" بمثابه وسیله اداره سازمانهای توده‌ای کارگران - شیوه‌هایی بود که در نخستین سالهای حکومت شوروی تنها بنظر تروتسکی درست نمی‌آمد بلکه بسیاری دیگر از کادرهای حزبی و دولتی هم آنها درست می‌دانستند. طبیعی است وقتی که از انطباق نظر آنها صحبت می‌کنیم نباید اختلاف عقیده جدی آنها را زیاد ببریم.

گذار از مرحله حل مسائل دفاعی به تدوین طرح جامع رشدیابی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با کشمکش‌های شدیدی در باره بسیاری مسائل همراه بود، از جمله در باره امکان بنای سوسیالیسم در یک کشور منفرد، در باره اصول و روشهای ساختمان اقتصاد، تعاونی‌ها، قضیه مالیات‌ها و سیاست برخورد با دهقانان. همانطور که میخائیل گابریاچف در سخنرانی خود در اجلاس انکتیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۷ بیان داشت، مبارزه مسلکی در این دوره بسیار پیچیده و شدید بود. این مبارزه تنها - و باید گفت نه حتی در درجه اول - بازتاب دهنده نظرات شخصی کادرها نبود بلکه بخصوص طیف کاملی از منافع طبقات، گروههای اجتماعی و قشرها، ضروریات زمان، سنتهای تاریخی و فشار و ظایف تاخیرناپذیر و نیز شرایط محاصره خصمانه نیروهای سرمایه‌داری را منعکس می‌ساخت.<sup>۱۴</sup>

تنها در این مجموعه مناسبات است که امروزه می‌توان تاریخ مبارزه ایدئولوژیکی و سیاسی حزب را علیه تروتسکی و هواداراناش فهمید. نتیجه‌گیری نهایی از آن کار ساده‌ای نیست زیرا رویدادهای سالهای ۲۰ و ۳۰ بسیار غامض است.

این مبارزه از یکسو به تقویت ایدئولوژیکی کمونیستها کمک کرد، اعتماد آنها را محکم ساخت باینکه ایجاد تحولات سوسیالیستی امکان پذیر است، امری که سخت مورد تردید طرفداران تروتسکی بود. طرف دیگر قضیه چنین بود که در مبارزه علیه تروتسکی هرچند نه بلافاصله اما سخت پیگیرانه، نه فقط راه سرکوب ایدئولوژیکی و بی‌اعتبار کردن سیاسی بلکه نابودی جسمی انسانهایی نیز پیش گرفته شد که در خط استالین "جای نمی‌گرفتند". بمدها این روش در مورد سایر کادرها هم بکار برده شد اما این روند در مبارزه علیه تروتسکی شروع شد. در جریان این رویدادها بسیاری از

اصول لنینی زندگی در رون خیزی منسوخ گردید .

لنین در برخورد با " اپوزسیون کارگری " موکداً خاطر نشان می کرد که در نظرات آنان " جنبه های سالم از جنبه های ناسالم تمیز داده شود " <sup>۱۵</sup> ، باین معنا که حداکثر توجه به جنبه های مثبتی بشود که در انتقاد به فعالیت حزب وجود داشت و می توانست به بهبود وضع و مجموعه کار سیاسی توده ای کمک کند . چنین روشی در مورد مخالفان ترولسکیستی بکار گرفته نشد .

من می خواهم جهت روشن شدن وضع حزب در آن زمان به سندی اشاره کنم که سالها در آرشیو مانده و اخیراً منتشر گردیده است . حرف برسر نامه نادژدا کروپسکا یا است به زینوویف در رابطه با بحثی که در اجلاس کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی مرکزی حزب کومنیست روسیه ( ب ) مورخ ۲۵ تا ۲۷ ژانویه ۱۹۲۳ در گرفته بود . در این اجلاس ترولسکی متهم می شد که انشعابی را سازمان داده و در بهمارشدن لنین مقصر بوده است .

چو حاکم در جریان این بحث حکایت از چگونگی اوضاع داشت . در این نامه از جمله آمده است : سو<sup>۱۶</sup> استفاده ای هم که در جریان اجلاس از نام ایلیچ شده کاملاً ناشایست بوده است . من تصور می کنم که چقدر او عصبانی می شد اگر می دانست که چطور از نامش سو<sup>۱۷</sup> استفاده می شود . چه خوب شد که من وقتی پتروفسکی می گفت گناه بیماری لنین بگردن ترولسکی است آنجا نبودم . اگر بودم بصدای بلند می گفتم که این دروغ است ، بزرگترین نگرانی و او . نه از ترولسکی بلکه از بابت مسئله ملی و از اخلاق و رفتاری است که در این ما حاکم شده است . شما می دانید که و او . خطر انشعاب را نه فقط در خصوصیات شخصی ترولسکی بلکه در خصوصیات شخصی استالین و دیگران هم می دید . و از آنجا که شما این را می دانید ، نه مجاز و نه شرافتضدانه بود که به ایلیچ استناد شود . نمی بایست می گذاشتند این کار مزورانه است و من را به رنج غیرقابل تحملی گرفتار کرده است . فکر کردم ، چه سود که او سلامت خود را باز یابد و قتیکه حتی نزدیکترین رفقای همکار او چنین رفتاری با او می کنند ، عقیده اش را محترم نمی دارند و این چنین مسخ می کنند ؟

و اینک اصل مطلب . موقعیت وخیم تر از آن است که بتوان انشعاب بوجود آورد و ادامه کار ترولسکی را به لحاظ روانی غیر ممکن ساخت . باید سعی کرد با ترولسکی به تفاهم رسید آنطور که شایسته رفقا است . حالا ظاهر قضیه اینطور می شود که تمام نفرت انشعاب را متوجه ترولسکی می کنند . خیلی ساده گناه را بگردنش می اندازند ، ولی در واقع مگر او را باین کار مجبور نکردند ؟ من جزئیات قضایا را نمی دانم و حرف هم برسر جزئیات نیست . اغلب از بسیاری درخت جنگل دیده نمی شود . مهم اصل قضیه است : باید ترولسکی را بعنوان نیروی حزبی بحساب آورد و وضعی بوجود آورد که از این نیرو بسود حزب حداکثر استفاده بشود <sup>۱۸</sup>

همانطور که می دانیم کارها به مسیر کاملاً دیگری افتاد . اختلاف شخصی شدیدا استالین و

تروتسکی نقش شومی در اینجا بازی کرد که همانطور که لنین در " نامه به کنگره حزب " پیش بینی کرده بود تاثیر برداشته ای در سیاست کمیته مرکزی و مجموعه اوضاع حزب داشت. حتی وقتیکه اپوزیسیون مسائل - بویژه شیوه های مدیریت ماکراتیک استالین و حواشی او، کج رویهای فزاینده در جهت پیشواپرستی و نقض موازین لنینی زندگی درون حزبی - را بدرستی مطرح ساخت، اکثریت اعضای کمیته مرکزی از آن جانبداری نکردند.

استالین به بهانه ضرورت مقابله با تروتسکی مبارزه ای را علیه هرگونه دگراندیشی - همراه انداخت. هرگونه ابراز عدم موافقت با برخی مصوبات کمیته مرکزی که همیشه هم تصمیمات صحیحی نبود، فعالیت فراکسیونی بشمار می آمد و عقوبتی درخور می دید. تروتسکی در سال ۱۹۲۵ از وزارت شورای انقلابی جنگ معزول شد، در اکتبر ۱۹۲۷ از کمیته مرکزی و در نوامبر از حزب اخراج گردید. سپس به کازاخستان تبعید و بعد ها به ترکیه رانده شد. تروتسکی سالهای آخر عمر را در مکزیک گذراند و همانجا در سال ۱۹۴۰ بدستور ارگانهای ن.ک.و.د. که نقش مجری اراده استالین را اختیار کرده بود بدست رامن مرکادر اسپانیایی بقتل رسید.

البته این ملاحظات درباره شخصیت تروتسکی بهیچوجه همه جانبه و کامل نیست بلکه فقط مختصر طرحی است برای زندگینامه سیاسی او. من بعنوان محقق تاریخ به تجربه شخصی می دانم که تاچه حد برخورد توأم با پیشداوری و غرض نه تنها به موضوع تحقیق بلکه به جریان شکل گیری آگاهی تاریخی صدمه می زند. تاریخ - خواه راجع به شخصیت ها و یا مقوله های سیاسی و مسلکی باشد - نباید تابع خط مشی از قبل تعیین شده ای باشد، هرچند هم که این مشی صحیح بنظر آید. زندگی را باید در مجموعه تمام و کمال و تضاد مندی آن دید و تحلیل کرد بدون آنکه چیزی دستکاری، حذف یا مسکوت گذاشته شود.

#### زیرنویسها

- ۱- Leo Trotzki, Mein Leben, Berlin 1930, S.157
  - ۲- Л.Троцкий, Годы великого перелома. Люди старой и новой эпох, Москва, 1919, Стр.45
  - ۳- و.ای. لنین، مجموعه آثار (روسی) جلد ۲۷ صفحه ۸، (آلمانی) جلد ۲۱، صفحه ۲۶
  - ۴- همانجا (روسی) صفحه ۸۱، (آلمانی) صفحه ۲۷
  - ۵- همانجا (روسی) جلد ۲۰، صفحه ۳۲۰، (آلمانی) جلد ۱۷، صفحه ۲۳۱
  - ۶- Leo Trotzki, Die permanente Revolution, Berlin 1930, S.50
  - ۷- و.ای. لنین، مجموعه آثار (روسی) جلد ۳۶، صفحه ۳۰، (آلمانی) جلد ۲۷، صفحه ۱۰۰
  - ۸- همانجا، (روسی) صفحه ۱۰۵، (آلمانی) صفحه ۱۷۲
  - ۹- رجوع شود به جلد ۲، صفحه ۷، بیوگرافی لنین
  - ۱۰- رجوع شود به: Сборник документов КПСС о Вооруженных Силах Советского Союза, Москва, 1981, стр.42
- بقیه در صفحه ۲۴

## آگاهی توده‌ها و روان اجتماعی

مطلب زیر گفتگویی است بین پرفیسور گرمن د پیل گنمکی، دانشمند شوروی و یورگ برگ شتاین عضو کمیته مرکزی و عضو مد پیرت گروه تحقیقات روانشناسی اجتماعی و تبلیغات حزب کمونیست آرژانتین.

یورگ برگ شتاین: متأسفانه در گذشته بسیاری از مارکسیست‌ها اهمیت روانشناسی اجتماعی را ناچیز می‌شمردند و امروزه نیز بسیاری همین خطا را می‌کنند. بعقیده من دشواریها و ناکامی‌های برخی احزاب کمونیستی با این امر مربوط می‌شود. اعتقادات جزئی و تقدیرگرایانه انقلابی ضرر عمده‌ای به آنان رسانده است.

گرمن د پیل گنمکی: باور به احکام بی‌چون و چرا در ایدئولوژی باعث می‌شود که سیاست‌دگرگونسازی انقلابی جهان پس از چندی به بن‌بست برسد. لذا امروزه کنار گذاشتن دگماتیسم و حکم بر روی آوری به واقعیت بویژه فعلیت دارد. اما شناخت واقعیت بدون کمک روانشناسی اجتماعی ممکن نیست.

این اعتقاد که ایدئولوژی در رابطه با آگاهی و نیز رفتار اجتماعی و سیاسی توده‌ها و در نتیجه بر روان آنها نقش تعیین‌کننده، نقش "حاکم" دارد تاثیر آشکاری بر افکار عده‌ای از مارکسیست‌ها داشته است. در نتیجه آنها مبارزه ایدئولوژیکی را جنگ و ارتش می‌پنداشتند که در آن یک طرف - ایدئولوژی انقلابی - می‌کوشد طرف دیگر یعنی ایدئولوژی بورژوازی را از "منطقه‌ای" در ذهن توده‌ها بیرون براند.

نقص جدی چنین برداشتی در این است که روان و ذهن آگاه توده‌ها بمثابة "عرصه‌ای" چون عامل بی‌اختیاری در مبارزه ایدئولوژیکی منظور می‌شود. معمولاً احزاب سیاسی در فعالیت اجتماعی خود بدشواری می‌توانند با چنین اعتقاداتی نفوذ توده‌ای بدست آورند یا نفوذ بدست آمده را مستحکم سازند. حزب حاکمی که ایدئولوژی و سیاست را برخلق "اعمال" کند به راههای غیر-دموکراتیک منحرف می‌شود و احتمالاً به اعمال قهر و سرکوب قشرهایی از توده مردم روی می‌آورد. همانطور که می‌دانیم عین همین قضیه در رژیم استالین صادق بود.

برگ شتاین: با اینهمه نمی‌توان اولویت ایدئولوژی را در رابطه با روان اجتماعی انکار کرد. و نیز قیاس مبارزه میان ایدئولوژی پرولتری و بورژوازی با دعوا بر سر

يك منطقه بنظرم رسانيمت. در احزاب كونيستى اين تقابل وجود دارد كه خصلتهاى ویژه طبقات را "به رنگ آرماني" درآورند و ساده سازند. بسيار مهم است كه مجموعه روابط حزب و توده مردم را بلكم علوم روانشناسى و جامعه شناسى بررسى نمايم. ما بايد با اتكا به يك راه و روش علمى درخور برداشت كليشه وار از واقعيت را کنار بگذاريم. اين شيوه برداشت براثر برخى ويژگيهاى سيستم تشكيلاتى بسيارى از احزاب برادر گسترش مى يابد. در صورتيكه اين سيستم رگه هاى از تمايلات غيرد موكراتيک داشته باشد آنوقت اظهار عقیده سياسى اعضاى حزب مشكل مى شود. بهمين سبب نيز در جنبش ما بحث درباره اينكه مركزيت دموكراتيک را چطور بايد فهميد، چگونه بايد افراط در مركزيت را کنار گذاشت و چكار بايد كرد تا كليشه كونيستها بتوانند فعالانه ترو مستقيم تر در زندگى درون حزبى شركت كنند، اهميت بسيار دارد. از اين طريق است كه حزب اطلاعات دست اول را از درجه آگاهى و روحيه توده مردم بدست مى آورد و مى تواند آن را در كار خود منظور دارد.

ديلى گسكى: طبيعى است كه ايدئولوژيهاى موجود در اجتماع هميشه بر روان اجتماع تاثير مى گذارد يعنى اجتماع تا حدى محصولات ايدئولوژى را جذب مى كند، ولى اين بدان معنا نيست كه خود محتوائى نداشته باشد. در عين حال كه بايد اذعان داشت كه "قشر" روانى شعور اجتماعى چندان مورد بررسى قرار نگرفته است. برگشتاين: ماركسيستهاى آرزانئينى در بررسى اين مسئله كارهاى كرده اند. گروهى از جامعه شناسان ما بررسيهائى در زمينه روانشناسى اجتماعى افكار عمومى در آرزانئين بعمل آورده اند. با اينهمه بررسى علمى مسائل روانشناسى اجتماعى در کشور ما هم هنوز در مراحل ابتدايى است.

ديلى گسكى: با اينهمه بنظرم مى توان هم اکنون نيز ايدئولوژىهاى را مطرح كرد كه در كار علمى ماركسيستها اهميت دارد. چندانى است كه روانشناسان اجتماعى اتحاشوروى به بررسى ماهيت "استالينيسم" و "رژيم استالين" كه تاثير شديدى بر تاريخ جنبش كونيستى گذاشته است پرداخته اند. سيستم استالينى از برخى از خصوصيات روانى در شعور توده هاى اجتماع بهره گرفت البته با اين منظور كه در آن به ميل خود دستكارى كند و آنرا از هنجار بماندازد. اين سيستم تنها براعمال فشار متكى نبود بلكه در عين حال به شيوه هاى سرکوب معنوى شخصيت در پوشش دفاع از هدف كلى اعلام شده، اعتماد مطلق به اعضاى رهبرى حزب كه به پرستش رهبرى انجاميد، به شيوه تفكر جزم گرايانه مغرور و ساده كردن ايدئولوژى سوسياليستى و نيز بزرگ جلوه دادن خطر ناشى از دشمن طبقاتى متضمت مى شد. در همان حال كه علاوه خواهسته هاى ابتدايى زحمتكشان چندان توجهى نعى شد ولى حكومت را در چهره پدري كرم تصوير و تبليغ مى كرد كه

تضمین کننده و وضعیت مادی زندگی آنان است : در همین حال که شهروندان تنگ دستی می کشیدند ولی باز تك تك آنها جای معینی در تولید داشتند و از حق درمان مجانی برخوردار می شدند . هیچکس در هیچ زمان زاید نبود . بی جهت نبود که استالینمسم بسی فراتر از مرزهای اتحاد شوروی گسترش یافت : این نکته بیانگر خصلت عام روان توده ها تحت شرایط وجود سیستم های اجتماعی متضاد است .

برگ شتاین : بی پرده بگویم که چنین نظراتی بسیاری از رفقای مرا ابتدا سخت نگران می ساخت . ولی بمرور که واقعیات ناشناخته ای بر ما معلوم می شود عقیده ها نیز تغییر می یابد ، اما صرف نظر از این بسیاری از کمونیستهای آرژانتینی و سایر کشورهای سرمایه داری با اعلان خطاها و جناحیاتی که در اتحاد شوروی صورت گرفته است ، تصویر شورانگیزی را که قبلا از سوسیالیسم داشتند از دست می دهند . امروزه این قضیه عاملی منفی در جنبش ما بشمار می آید .

دیلی گنسکی : در واقع تنها يك راه برای بازسازی و استحکام آرمان سوسیالیستی وجود دارد . این راه همواره از بوته آزمایش شناخت حقیقت است تا اینکه خطاها و کج رستی های گذشته تکرار نگردد . مثلا ما باید وضعیت واقعی را در دوره رکود جامعه شوروی بشناسیم . اکثریت عظیم شهروندان ارزشها و آرمانهای سوسیالیسم و برتری اخلاقی آنها بر سرمایه داری مورد تردید قرار ندادند . اما رفتار اجتماعی واقعی بسیاری از آنها چندان مناسبتی با این ارزشها نداشت . بنظر من امروزه آن بی تفاوتی اجتماعی که در چنین اوضاعی بوجود آمده است مانع روانی اصلی در مسیر دگرگونسازی است .

برگ شتاین : من بعنوان روانشناس اجتماعی می خواهم بخصوص باین نکته توجه دهم که پرسترویکائی که اینک جریان دارد احساس دگرگانه ای را بوجود می آورد . از طرفی برای بسیاری از ما دردناک است - که این خود نتیجه موج انتقادات علنی و افشاگرهاست - از طرف دیگر برای تمام طرفداران واقعی سوسیالیسم دلپس بر آن است که جامعه سوسیالیستی توان تصحیح خطاهای خود را دارد ، امری که بلافاصله در سیاست جهانی بازتاب می یابد . با اینهمه مبلغانی که با حمایت کارشناسان روانشناسی اجتماعی به مقابله تبلیغاتی که در جهان سرمایه به راه افتاده است می روند هنوز کار فراوانی در پیش دارند . مخالفان ما می خواهند ثابت کنند که مارکسیسم - لنینیسم " شکست خورده " است ، هرچند که رویداد های اتحاد شوروی شخص میخائیل گاباجف را در کانون توجه بین المللی قرار داده است ، دموکراسی تکمیل می شود و يك نوسازی معنوی در اجتماع صورت می گیرد . بهر حال پرسترویکا ترقی اجتماعی را در جهان پیش می برد .

دیلی گنسکی : اینها همه در رابطه مستقیم با شکل گیری و تکامل آینده آگاهی سوسیالیستی



در توده اجتماع قرار دارد. بسیاری از مردم در کشورهای سرمایه داری و "جهان سوم" نسبت به آرمانهای سوسیالیستی که بیانگر تلاش خود آنها بخاطر جامعه ای عادلانه تر، انسانی تر و آزاد تر است، نظری مثبت دارند که دست کم می توانند داشته باشند. ولی آنها دیگر هلاکسه چندانی نشان نمی دهند که تنها بحکم "ایمان و اعتقاد"، صرفاً از روی احساسات این آرمانها را بپذیرند، بلکه دلایلی معقول و عطفی برای امکان دست یابی به این آرمانها طلب می کنند. شک نیست که جذابیت سوسیالیسم از بابت جنبه های منفی زندگی واقعی بطور چشم گیر کم شده است. در عین حال واضح است که شکاف میان ایدئولوژی سوسیالیستی و انتظارات و آرزوهای قلمی زحمتکشان تنها در صورتی برطرف می شود که دگرگون سازی دموکراتیک و انسانگرایانه به پیروزی بیانجامد و پیشرفتهای نمونه و اقتصادی و اجتماعی بدست آید.

برگشتاین : مهمترین جنبه کار کمونیستها فعالیت آنها در میان پرولتاریا بوده و امروزه نیز هست. بنظر شما تحلیلی از روانشناسی اجتماعی طبقه کارگر امروزی چه

کمکی بماند خواهد کرد؟

دیلی گنسکی : بسیاری از نظریه پردازان و کادرهای رهبری جنبش کارگری امروزه نیز همان تصویر قرن گذشته را از کارگران دارند. اما طی این مدت تغییرات اساسی در جهان صورت گرفته است. شرایط مادی زندگی کارگران عوض شده است، امروزه کارگران آموزش و پرورش بیشتری دیده اند و سطح فرهنگی بالاتر دارند، تاثیر متقابل جنبه های مختلف زندگی اجتماعی شدت گرفته است. بحقیقت من دانش مارکسیسم هنوز جواب روشن و اساسی به سؤال فوق العاده مهم سرنوشت تاریخی و درنهایت خصلت انقلابی طبقه کارگر نداده است. در اینجا روانشناسی اجتماعی نقش کوچکی بازی نمی کند فقط لازم است که ما خود را از بار تاثیرات جزم گراییها سازیم و فرمولها و تصورات مالوف را کنار بگذاریم.

برگشتاین : شکی نیست که باید تفهیراتی را که در جامعه ما صورت می گیرد منظور داشت. در عین حال عقیده دارم که باید به شرایط متفاوت در مناطق مختلف جهان توجه داشت. در جوار خطه های سرمایه داری تکامل یافته کشورهای هستند که در آنجاها این نظام بوسیله برتر شکل گرفته است. و چه بسیار کشورهایی که تازه این راه را پیش می گیرند. بسیاری از کشورها به امپریالیسم وابسته اند و در سطح نسبتاً پائین رشد و تکامل قرار دارند. و نیز در کشورهای صنعتی نیز مثلاً می توان - برخلاف تصور برخی - پنداشت که طبقه کارگر "از میان میرود" و ذهن پرولتاریا از آگاهی طبقاتی خالی می شود.

دیلی گنسکی : ما ادعای مخالفان مسلکی خود را رد می کنیم که می گویند مارکسیسم کهنه شده و طبقه کارگر "جذب" سیستم جامعه سرمایه داری می شود. ولی ما

تاکنون هیچ طرح بقدر کافی اساسمندی که بر تحلیل واقعیت امروز متکی باشد در مقابل این ادعاها عرضه نکردیم. ما بطرزى مجاب کننده توضیح نداده ایم که چرا در کشورهای تکامل یافته سرمایه داری از دهها سال با این طرف هیچگونه وضعیت انقلابی صورت نمی‌بندد، به چه علت در اکثر این کشورها پایگاه احزاب انقلابی محدودتر می‌شود و بر اساس نتیجه نظرسنجی‌ها مردم از درگونی‌های تکان دهنده می‌ترسند و طالب ثباتند.

بعقیده من وضعیت فعلی را تنها در صورتی می‌توان فهمید که به بررسی تفسیراتی بپردازیم که در دوران توده‌ای طبقه کارگر صورت می‌گیرد.

ما بنا بر سنت نشانه‌های روان توده‌ای طبقه کارگر را اولاً در سیستم مصرف می‌بینیم که در آن انگیزه‌های ناشی از فقر مادی غلبه دارد؛ ثانیاً در همبستگی گروهی؛ ثالثاً در شیوه خاصی که کارگران از کسب معلومات در جامعه دارند، شکل‌گیری تصورات اجتماعی آنها که متکی بر اعتماد به قدرت حاکم است و پذیرش الگوهای فکری آماده که توسط اندیشمندان مختلف تنظیم می‌شده؛ و بالاخره رابعا نکته‌ای که در طرز ادراک پرولتاریا از واقعیت اجتماعی چشم می‌خورد، است طرز تفکر آنجا زشت، اینجا زیبا و بویژه تقسیم بندی انسانها در دو گروه سخت از یکدیگر متمایز "خودی" و "بیگانه" بوده است.

برگشتن : حالا به عقیده شما این تصورات امروزه به چه شکل است ؟

دیلی‌گنسی : این تصورات در جریان تحولات شدید اجتماعی دهه‌های اخیر از ذهن مردم پاک شده است. امروزه احتیاجات زحمتکشان شکلی پیچیده و تروگوانگونی

بیشتری دارد. البته موضوع سطح زندگی و تامین شغل هنوز هم اهمیت دارد اما اینها با احتیاجات روبه رشد دیگری از جمله زندگی پرمحتوا و "غنی" خارج از روند کار، تحقق یابی شخصیت فرد و استقلال رای و عمل، شیوه زندگی همراه با تندرستی و محیط زیست سالم همه باهم در رابطه پیچیده‌ای قرار گرفته است. مجموعه غامض احتیاجات امروزی توده مردم دیگر در چارچوب مبارزه اقتصادی عادی نمی‌گنجد. تصادفی نیست که اعتصابات سنتی هرچه بیشتر با سایر اشکال جنبشهای توده‌ای که ربطی به تولید ندارد تلفیق می‌شود.

همچنین اشکال سنتی همبستگی گروهی نیز بتدریج از بین می‌رود و در مقابل شیوه زندگی بیشتر فردگرایانه دوام نمی‌آورد. شخصیت انسانها هرچه بیشتر بصورت "فرد واحدی" که خود قدم بعدی آن می‌گذارد بروز می‌کند که باید مستقلاً خواسته‌های مشترکی را با دیگران بجوید.

در نتیجه تغییر ساختار اجتماعی، مرز میان طبقات و سایر گروههای بزرگ اجتماعی مواج‌تر می‌شود. سالها است که مارکسیستها می‌گویند که مرزهای طبقه کارگر گسترش می‌یابد. اما این روند در عین حال به معنای ناهمگونی فزاینده درونی، تضعیف پیوند میان کارگران و پیچیدگی

فزاینده مناسبات با سایر قشرهای جامعه است. تضادهای طبقاتی روبه کاهش نمی رود ولی انصاف بتدریج کمتر احساس می کند که وابسته به طبقه خاصی است بلکه خود را بیشتر انسانی از زمره دیگر انسانها می داند. این قضیه دلیلی برای آن است که ارزشها و اولویتهای عام بشری چنین جذابیتهای دارند.

برگشتن : من درباره بعضی از اظهارات شما ملاحظاتی دارم. از جمله نسبت به آنچه شما درباره احتیاجات گفتید. در کشورهای پیشرفته سرمایه داری واقعا قشرهای وسیعی از زحمتکشان بوجود آمده است که با سطح فرهنگی که دارند می توانند علم بهره گیری از اطلاعات، کاربرد امکانات خود کار و بهیوتکولوژی کار کنند. این زحمتکشان را نمی توان بسا کسانی که در زمان مارکس، زمانی که بیسواد و فقر سیاه همه جایید، مقایسه کرد.

اما من عقیده دارم که ما مرتکب خطای علمی بزرگی می شویم اگر که فقط این بخش از جهان را در نظر بگیریم و از نگرش جامع به قضیه چشم پوشیم. حال که ما هر چه بیشتر - و بحق و سنجیده - از جهان سراسر پیوند صحبت می کنیم، از اینکه امروزه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بخشی از زحمتکشان چیزی بیش از زنجیرهایش را از دست می دهد، ولی بهر حال اکثریت عظیم بشری است همچنان در شرایط دشواری زندگی می کند. چنین انسانهایی در کشورهای رشد یافته سرمایه دار هم کم نیستند. در واژه کشور جامعه اروپا ۴۴ میلیون نفر از ۳۲۰ میلیون جمعیت زیر سرز فقر زندگی می کنند.

گذشته از این بر تعداد آنها از سال ۱۹۷۵ تاکنون ۶ میلیون افزوده شده است. براساس آمار سند پکاها در کشورهای جامعه اروپا ۲۰ میلیون از زحمتکشان بیکارند. وضع زحمتکشان در اسپانیا، یونان و پرتغال به مراتب بدتر از سایر کشورهای جامعه اروپا است.

البته لازم است که نظر به رشد انقلاب علمی - فنی انتظارات و احتیاجات انسانها را مورد تامل مجدد قرار دهیم. فرهنگ در احتیاجات ضروری زندگی سهم همواره بیشتری می باید. مسئولان بنحو بارزی پیش می آید که کسانی از قشرهای کناری جامعه که در فقر سیاه زندگی می کنند چه بسا غذا نمی خورند تا بتوانند يك دستگاه تلویزیون بخرند.

دیلی گنسکی : البته درست است که مسائلی که من از آن صحبت کردم در درجه اول به کشورهای رشد یافته مربوط می شود و نیز عقیده دارم که نباید از بررسی مسائل اجتماعی حاد در آنجا غافل بود.

بنظر من نباید در این رابطه درباره تغییرات عمیقی که در مکانیسم های ذهن آگاه توده مردم جریان دارد تامل کرد : رشد فزاینده دانش و اطلاعات و تجربیات اجتماعی روبه رشد انسانها احتیاج آنها را به تفکر و شناخت مستقل تقویت می کند و تصویر ایدئولوژیکی کلیشه ای از جهان را

فرو می‌ریزد. پیچیدگی جهان و رابطه متقابل میان پدیده‌های مختلف اجتماعی بهتر درک می‌گردد. مثلاً امروزه مناسبات کار و سرمایه از بسیاری جهات پنحو دیگر فهمیده می‌شود. مدت‌ها است که بورژوازی می‌کوشد زحمتکشان را مجاب کند که مبارزه اقتصادی طبقات بی‌معنا است و اینکه به‌رحال درآمد آنها به "محتوای سفره" بستگی دارد، یعنی به رشد اقتصادی که در آن هم سرمایه داران و هم کارگران می‌بایست ذینفع باشند. سازمانهای کارگری همواره نظر خود را در مقابل این طرح نشانده اند که بحث بر سر سهم زحمتکشان از این "سفره" است ("ثروتمندان باید سر کیسه را شل کنند"). امروزه بسیاری از نشانه‌ها حاکی از آن است که تعداد هرچه بیشتری از زحمتکشان این سیاست را نمی‌پسندند. طبیعتاً آنها می‌کوشند تنها سهم خود را بلکه "محتوای سفره" را زیاد کنند، زیرا دریافتند که بین این دو رابطه‌ای برقرار است. بهمین علت آنها به رشد اقتصاد کشور و شکوفایی شرکت "خود" علاقه دارند و بنابراین حاضر به همکاری "معقول" با کارفرما هستند، اما نه به معنای "آشتی طبقاتی" بلکه از این طریق که همکاری را با مبارزه بخاطر منافعشان تلفیق می‌کنند.

برگشتن : ولی مهم است بدانیم که آیا این موضع‌گیری زحمتکشان در کشورهای رشد یافته سرمایه داری از جمله نتیجه اعمال فشار روانی از سوی بورژوازی نیست و آیا نقائص کار خود را در ایجاد چنین وضعی تاثیر نداشته است؟ سرمایه می‌کوشد همکاری را به‌روسیله‌ای پیش ببرد. ولی من وظیفه خود مان را درست در این می‌بینم که شناخت علمی پدیده‌های جدید را در راه دفاع از منافع حیاتی زحمتکشان و خلقها بکار اندازیم.

اینک اکثر کمونیستها خود را از قیود دکماتیسم‌ها می‌کنند و دست‌آورد‌های علم و شناخت جنبه‌های عینی و ذهنی جامعه امروزی را جدا بکار می‌گیرند تا به اندیشه‌های مارکسیسم-لنینیسم تحقق بخشند. اما در زمینه بعضی قضایا کار به کندی پیش می‌رود. فعالیت حرفه‌ای طبقاتی پیونده دستگاه عظیم رسانه‌های گروهی بورژوازی مسائل کمی بوجود نمی‌آورد.

دیلی‌گسکی : آنجا که ما از علل مشکلات موجود در جنبش انقلابی کنونی صحبت کردیم، من تاکید کردم که باید ریشه‌های عمیق ذهن آگاه توده مردم زحمتکش و به تضاد‌های شکل‌گیری آن توجه کنیم. در اینجا نباید به تکرار فرمولهای کلیشه‌ای نفوذ ایدئولوژی بورژوازی، قدرت رسانه‌های گروهی که در خدمت آن است، پایه رشوه‌گیری "قشر بالای" طبقه کارگر از انحصارها بسنده کنیم.

برگشتن : من نمی‌خواهم به مسئله رسانه‌های گروهی اهمیت مطلق بدهم. اما بنظرم بسیار خطرناک خواهد بود اگر نقش آنها و تکنولوژی مدرنی را که برای نفوذ به ذهن آگاه انسانها بکار می‌برند دست کم بگیریم، در اینجا ما هنوز کشفیات جدید علمی را در

زمینه امکانات مغز انسان در نظر نگرفته ایم. امروزه دیگر برای جلب توجه یا مجاب کردن کسب نقل قول از آثار اندیشمندان قدیم کفایت نمی‌کند. کافی نیست که یک خط مشی سیاسی و قدرت ادراک سریع داشته باشیم. مهم آن است که بتوانیم از تمام وسائل فنی مدرن بهره بگیریم: رادیو تلویزیون، ویدئو و فیلم. تاکنون که ما بهیچوجه از این وسائل بطور همه جانبه استفاده نکردیم. دلیلی گنسکی: باعث تعجب می‌بود اگر من می‌خواستم با شما درباره اهمیت نقش رسانه‌های گروهی مجاله کنم. بعلاوه من هرگز ادعا نمی‌کنم که احزاب کمونیستی در این زمینه هیچ کاری نمی‌کنند. مثلاً در کشور ما، اتحاد شوروی، در سالهای اخیر باین مسئله توجه بیشتری می‌شود: رساله‌هایی از یک سری بررسی‌ها منتشر شده است و تدبیرهای مشخصی بکار برده می‌شود تا اثر بخشی رسانه‌ها بالا رود. بعضی از برنامه‌های تلویزیونی در دوره دگرگونی‌سازی و علنیت تاثیر چشمگیری بر روحیه و عقیده مردم می‌گذارد هرچند که نمی‌توان با بعضی اظهار-عقیده‌های غربی مبنی بر اینکه در کشور ما "حکومت رسانه‌ها" برقرار است، موافقت کرد.

برگشتن این: در جوامع سرمایه‌داری هم "حکومت رسانه‌ها" وجود دارد، این یک لفظ تصویرگونه در روزنامه نگاری است. پشت سر تلویزیون و سایر رسانه‌های گروهی والا حضرت سرمایه‌ایستاده است. فعالیت شرکت‌های فراملی در سالهای اخیر بخصوص در این زمینه شدت گرفته است. بسط فعالیت آنها به ایجاد یک "فرهنگ فراملی" می‌انجامد. تاثیرات این "فراملی شدن فرهنگ" بخصوص در کشورهای "حاشیه‌ای" محسوس است. مرزهای ملی با بکارگیری ماهواره‌های مخابراتی زیر پا گذاشته می‌شود. اخلاق، آیدئولوژی و فرهنگ در نتیجه روان مردم کشورها زیر نفوذ شدید قرار می‌گیرد. شرکت‌های خبری مخارج این اعمال نفوذ را از طریق برنامه‌های تبلیغاتی که به مقیاس وسیع تولید و در بازار جهانی توزیع می‌شود، تامین می‌نمایند. اثریکو گوتزالس مانه درست می‌گوید که اطلاعات بشکل وسیله اعمال قدرتی درآمده که چون کالای بکار برده می‌شود. این وسیله با استفاده از جدیدترین دستاوردهای فنی بشکل عنصر ساختاری در استراتژی سلطه امپریالیستی درمی‌آید.

دلیلی گنسکی: ما می‌توانیم در مبارزه خود علیه امپریالیسم از نتایج بررسی‌های روانشناسی اجتماعی استفاده بیشتری ببریم. پدیده موج "محافظه کاری جدید" نمونه‌ای از آن است. تاثیر محافظه کاری جدید پرتوده‌های وسیع - از جمله بر کارگران - با توجه به علل معمول پیش گفته روشن می‌شود.

برگشتن این: اخیراً در برخی از کشورهای آمریکای لاتین هم بحشم می‌خورد که محافظه‌کار جدید نیرو می‌گیرد. اما برای درک علل کاهش نفوذ بعضی از احزاب کمونیستی باید بررسی‌های جامع‌تری بعمل آورد. بی‌شک یکی از علل آن خطاهایی است که در گذشته در

اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی شده است. بعلاوه باید بعضی عواقب استالینیسم از جمله نابودی کادرهای رهبری تعدادی از احزاب را بشمار آورد. همچنین رواج گسترده دکماتیسیم را که در ما نظرات دور از واقعیتی بوجود می آورد نمی توان بدون تاثیرات این گذشته درک کرد.

بدیهی است که تمام مشکلات را نمی توان ناشی از استالینیسم دانست. منشاء آنها تضاد هائی بوده است که در شکل گیری هر یک از احزاب وجود داشته است. اما من این عقیده را کنه امروزه روحیه انقلابی در حال نابودی است غلط می دانم. کافی است که جنبش های اجتماعی توده ای را در نظر بگیریم که روبه شدت دارد. در کشورهای "جهان سوم" تعداد اعتصاب ها و اعتصاب کنندگان افزایش دارد، تضاد های اجتماعی شدت می گیرد، ائتلاف های تازه ای میان نیروهای دموکرات بوجود می آید.

دیپلوماسی: ولی با اینهمه در کشورهای سرمایه داری، بطوریکه پیداست وظایف نیروهای انقلابی بمراتب پیچیده تر از آن است که ما قبلا می پنداشتیم. باین معنی که باید در تعیین هدفها و راستای مبارزه طبقاتی نه تنها شدت تضادها را در جهان امروز در نظر گرفت بلکه درجه رشد واقعی و جنبه های روانشناسی اجتماعی آگاهی توده مردم را هم بحساب آورد.



هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" از نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای زیر ترکیب شده است:

آرژانتین - اتحاد جماهیر شوروی - اردن - ارگوئه - اسپانیا - اسرائیل - اطریش - اکوادور - الجزایر - السالوادور - اندونزی - ایالات متحده آمریکا - ایران - ایرلند - بزرهل - بریتانیا ی کبیر - بلژیک - بلغارستان - بلیوی - پاراگوئه - پاناما - پرتغال - پرو - ترکیه - جامائیکا - جمهوری آفریقای جنوبی - جمهوری دموکراتیک آلمان - جمهوری دموکراتیک خلق کره - جمهوری دموکراتیک خلق یمن - جمهوری دومینیک - سنگال - سودان - سوریه - سوئد - سوئیس - شیلی - عراق - عربستان سعودی - فرانسه - فلسطین - فنلاند - فیلیپین - قبرس - کانادا - کستاریکا - کلمبیا - کوبا - گواتمالا - گویان - لبنان - لسوتو - لوکزامبورگ - لهستان - مجارستان - مراکش - مصر - مغولستان - مکزیک - ونزوئلا - ویتنام - هندوراس - هندوستان - یونان \*

# مسائل بین المللی

## فهرست مطالب سال ۱۳۶۸

صفحه	عنوان مطلب	نویسنده
		<u>شماره ۱</u>
۲	مسئله زنان مقولهای اجتماعی است	جری فان هوتن
۹	وحدت و تنوع سوسیالیسم	اریشر هوتنکر
۲۰	سمتگیری انسانگرایانه پرسترویکا	آکساندر یاکوف لف
۳۴	صلح و انقلاب در عصر سلاحمای اتی	— (بحث)
۴۵	اعلام موجودیت حکومت فلسطین	نعیم اشهب
۵۰	همگرایی در جریان مبارزه مشترک	آوتار سینگ مال هوترا
۵۵	تجربه ای تلخ ولی آموزنده	یوری گیرنکو
۶۲	موجبات، ماهیت و اهمیت درگیری	ساوا ژوانف
		ضیامند خلیل
۶۹	در باره اوضاع کردستان	صلاح امین
		عندنان الاصل
		<u>شماره ۲</u>
۳	باید به روند صلح میدان بیشتری داد	کاظم حبیب
۸	چند ماهی پس از جنگ	احمد فرزنان
	حکم عالی منافع عام بشری	هرمان آکسن
۱۲	موضع طبقاتی سوسیالیستی و منافع عام بشری	
۲۰	تناسب نیروهای نظامی در اروپا	ارتشبد دوبری د ژوروف
۲۷	در عین حفظ جذابیت	ونکه روبنه
	نظرگاهی دیگر	یورگ برگ شتاین
۳۲	ادامه بحث "نظامیان و دموکراسی"	نگورن تپ
۴۰	تفویض وظیفه حزبی به راهب بودائی	ژر. سورچیک
۴۵	پلورالیسم سیاسی در مجارستان	واد الاسف
۴۸	"انترناسیونالیسم جدید"، ما جراحی خوش فرجام؟	روبی
۶۲	باین ترتیب انشعاب فیصله یافت	ایگنا سیو گالگو
		فرانسیسکو پالرو
۷۱	چند خبر کوتاه	—
		<u>شماره ۳</u>
۲	ماهه اعضای یک خانوار بزرگیم	جو سلوو
		کن گیل

جیم باربوس — آدریا نوگوترا  
یا روسلا وکاشه — برت راملسون

فرید ریش فیروزف

خالد حماصی

یوزف ماریائی

آنا تولی بوتتکو

علی ملکی

د یرسی لیند وزو

اولریش پرتسینگر

شماره ۴

آلکساندر رچهاریان

کاظم حبیب

نجیب محفوظ (مصاحبه)

اروین لنس

رولاند بائر

لینا یائوکو

— (مصاحبه)

—

لی شنج زی

ژ. تسینگر

آ. ویر (مصاحبه)

برت راملسون

د. دراگانف

شماره ۵

آ. والکف

س. امین

ی. گالتونگ

ب. کاپوستین

س. رامبرز

ر. شتاپگر والد

ج. پاسو

ل. گریگوروف

دومی توفی

امروزه کمونیت بودن به چه معناست

۱۳

سوریه و راه برون رفت از بحران

۲۶

چگونه میتوان موانع همگرایی را از میان برداشت

۳۱

تضاد های آشستی ناپذیرد ر سوسمالیسم ؟

۴۰

صومین قانون اساسی الجزایر

۴۹

ملاحظاتی در زمینه صحت مذ هب وغیر مذ هبیمان

۵۴

در سهای تاریخ

۶۳

۲۰۰ سالگی انقلاب کبیر فرانسه

۷۱

بنا سبت پنجا همین سالگرد آغاز جنگ جهانی دوم

۲

آیا تشکیل زود تر ائتلاف ضد هیتلری ممکن بود ؟

۳

ماهیت جهانی مسائل " جهان سوم "

۱۲

من به پیروزی خیر ایمان دارم

۱۸

ایجاد اعتماد یا توصل به زور

۲۳

" اولین وحتی ترین شرط هرگونه رهائی "

۲۸

خبر یابی اساس اعتماد است

۳۵

انتفاضه ادامه دارد

۳۸

تجدید مناسبات حزب کمونیت اتحاد شوروی

۴۲

و حزب کمونیت چین

۴۲

شناخت واقعیتها ، نه باورهای متحجر

۴۳

کمونیتها و سوسپال در موکراتها

۴۸

انترناسیونالیسم تنها مربوط به گذشته نیست

۶۵

" رزمندگان پیر " را آسوده بگذاریم !

۶۸

ورقهای تاریخ — سال ۱۹۱۷ در روسیه

۶۳ و ۲

منظور از " بحران تمدن " چیست ؟

۳

شورش طبیعت

۳

نه یک بحران ، بلکه چند بحران

۷

سرخ و سبزرنگهای دلپسند من است

۱۱

بحران موازین جامعه صنعتی

۱۳

روی آوری به فرهنگ نوین سیاسی

۱۶

مارکسیسم واند پشه های انقلاب کبیر فرانسه

۱۷

مردم به ما اعتماد دارند

۲۳

چرا بجای بحران پیشگوشی شده

۲۳

رونق اقتصادی اوج گرفت ؟

۲۹

مکانیسم بازار اساس برنامه ریزی می شود

۳۶



- ۴۶ ر. فراتی  
تلویزیون، اسباب فعالیت سیاسی  
مشق استراتژیکی اختلاف
- ۵۰ خ. پتکوف  
کمونیستهای یونان و مولفان آنها
- ۵۸  
منشأ بیگانگی کجا است؟

فهرست مطالب شماره ۶/۱۳۶۸ در صفحه ۲ همین مجله آمده است.



مجله "مسائل بین المللی" که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد. مندرجات این مجله از میان مقالات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست، انتخاب و ترجمه می شود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۱۱ و ۱۲، نوامبر و دسامبر سال ۱۹۸۹ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" بچاپ رسیده است.

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" می کوشد محیط آزادی باشد برای تبدیل نظر و تجربه میان کمونیستها و نیز سایر نیروهائی که از تحکیم جهانی صلح و پیشرفت اجتماعی دفاع می کنند. بی شک این سیاست در مندرجات "مسائل بین المللی" نیز بازتاب می یابد. بدیهی است خوانندگان برای آگاهی از مواضع هر حزب در هر مورد باید به ارگانها و اسناد همان حزب رجوع کنند.

PROBLEMS OF

PEACE AND SOCIALISM

Theoretical and informational Journal of Communist  
and Workers' Parties throughout the world

بها ۲ مارک یا معادل آن  
Price: 2 DM or  
its equivalent

No. 11/12 1989

آدرس پستی: P.B. 49034  
10028 Stockholm 49  
S W E D E N



انتشارات حزب توده ایران